بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاریخ تاسیس ۱۳۰۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب لب التواریخ
مؤلف یحیی بن عبد اللطیف قزوینی
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۴۱۲۹
۲۷۰

باز شد

۱۸۷۱

و جهانبانی مظهر الطاف الهی دُرج سعادت و پادشاهی مطلع انوار
هدایت دودمان مظفری منبع آثار شجاعت خاندان حیدری آنکه در باغ
شهریاری و اقبال نهالیست بی همال و در بوستان رفعت و جلال سرویست
بحد کمال حدت طبع نقادش بمرتبهٔ اعلی و دقت ذهن وقادش بدرجهٔ قصوی
دلش بچشم یقین از دریچه امروز — همه مشاهد احوال عالم فرداست
نتایج تمام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان تعلیق کرده و آثار انعام
کلک بدایع نگارش غبار تشویر بر چهرهٔ گل و ریحان توقیع نموده
نظم محقق است که گر ابن مقله زنده شود — تراشه قلمش را بمقله بردارد
همیشه گوی سبقت در میدان سعادت از ارباب دولت ربوده
و پیوسته بزبان اهل بیان بحسن شمایل و لطف خصایل محمود و ممدوح بوده
نظم کمال ذات شریفش ز شرح مستغنیست — بآفتاب چه
حاجت شب تجلی را — رکن السلطنة القاهره عضد الخلافة الباهره
شمائل السلطنة والرأفة والعداله والنصفة والاقبال ابو الفتح
بهرام میرزا الحسینی الصفوی لازالت رایات نصرته
حشمته و عنایته و کماله ماثوره منشوره
در سلک کتاب منتظم میگردد و در زیب و زینت کلام مستشهدات

آیات و خبر و امثال و در تکلف مسلوک نمیدارد
تا مقصود محجوب نگردد و هر کس فهم مطلوب از آن بسهولت
تواند کرد و این نسخه موسوم است بلب التواریخ و مشتمل است
بر چهار قسم قسم اول در بیان حال هدایت مآل حضرت سید المرسلین
و ائمه معصومین و آن بر دو فصل است فصل اول در ذکر حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فصل دوم در ذکر ائمه هدی علیه التحیة
و الثناء قسم دوم در ذکر پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند و آن
بر چهار فصل است فصل اول در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار
و چهارصد و پنجاه سال فصل دوم در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان
هفتصد و سی و چهار سال فصل سیوم در ذکر ملوک طوایف و شعبه بیست و دو
تن مدت ملکشان سیصد و هفتاد سال فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را
اکاسره خوانند سی و یک تن مدت ملکشان پانصد و بیست سال قسم سوم در ذکر جمعی که
بعد از اسلام حکومت و سلطنت داشته اند و آن مشتمل بر سه مقاله و شش باب است مقاله اول
در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول متصدی امر خلافت شده اند مقاله دوم در ذکر
نسب و تسلط ملوک بنی امیه مقاله سیوم در ذکر بنی عباس باب اول در ذکر طبقات سلاطین
ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است فصل اول در ذکر
طاهریان فصل دوم در ذکر صفاریان فصل سیوم در ذکر سامانیان فصل چهارم در ذکر غزنویان فصل پنجم
در ذکر غوریان فصل ششم در ذکر آل بویه فصل هفتم در ذکر سلجوقیان فصل هشتم

کتابخانه مجلس شورای ملی ١٣٢

در ذکر خوارزمشاهیان فصل نهم در ذکر اتابکان فصل دهم در ذکر
اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند شعبه اول اسماعیلیان مغربیه شعبه دوم
اسماعیلیان ایران فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختائی بکرمان
باب دوم در ذکر سلاطین مغول باب سیوم در ذکر ملوک طوایف
که بعد از سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل
فصل اول در ذکر چوبانیان فصل دوم در ذکر ایلکانیان فصل سیوم
در ذکر شیخ ابواسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است مقاله اول
در ذکر شیخ ابواسحق مقاله دوم در ذکر مظفریان فصل چهارم در ذکر
ملوک کرت فصل پنجم در ذکر سربداران باب چهارم در ذکر
امیر تیموریان باب پنجم در ذکر پادشاهان ترک و آن دو فصل است
فصل اول در ذکر قراقوینلو فصل دوم در ذکر آق قوینلو
باب ششم در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از [illegible] بماوراء النهر
و خراسان آمده اند قسم چهارم در ذکر پادشاهان خاندان ولایت
و دودمان امامت و هدایت علیه عالیه صفویه حفظهم الله بالانوار الحقیه القدسیه
و الدولة السرمدیه که مقصود اصلی از این تالیف نشر مناقب بهیه و مآثر رفیعه
ایشانست و الله المستعان و علیه التکلان قسم اول در بیان احوال هدایت مآل
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله

... ان چیدی آنکه در این شهر ... ی و اقبال
... یافت بی همال و در ... و افضال سروریست که کمال حدت طبع
... جادش بمرتبهٔ اعلی و دقت ذهن وقادش بدرجهٔ قصوی ... بیت
... دلش بچشم یقین از دریچهٔ امروز • همی مشاهده احوال عالم فرداست
... تایج اقلام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان تعلیق کرده و آثار ارقام
... آن بزیج نگارش غبار تشویر بر چهرهٔ گل و ریحان توقیع نموده
... حقیقت که گر این مقدمه زنده شود • تراشهٔ قلمش را بمقبله بر دارد
همیشه گوی سبقت در میدان سعادت از ارباب دولت ربوده و پیوسته بزبان
اهل بیان بحسن شمایل و لطف خصایل محمود و ممدوح بوده شعر
کمالات شریفش زشرح مستغنیست • بماهتاب چه حاجت شب تجلی را
رکن السلطنة القاهرة عضد الخلافة الباهرة شجاعا للسلطنة والرافة والعدالة
النصفة والاقبال ابو الفتح بیرام میرزا الحسینی الصفوی لازالت رایات نصرته
و جلاله منصورة و آیات حشمته و عنایته و کماله ماثورة منشورة در سلک کتاب
منتظم میکردد و در زیب و زینت مستشهدات آیات و اخبار و امثال طرفه
تحف مسلوک نمیدارد تا مقصود مجرب نگردد و بر پنج ... مطلوب ازین ... است
... نماید کرد و این مختصر موسوم است بلب التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم
مقدمه در بیان هدایات اعلی حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین

علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است **فصل اول** در ذکر حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم ولادت آنحضرت روز جمعه وقت طلوع آفتاب
هفدهم ربیع الاول و بروایت عامه بعد از طلوع صبح صادق روز دوشنبه
دوازدهم ربیع الاول عام الفیل در عهد کسری انوشیروان عادل در مکه معظمه
شرفها الله تعالی بوده کنیت مبارکش ابو القاسم است و نام مشهور آنحضرت
محمد و احمد است چنانچه قرآن عظیم بران ناطق است و نسب شریفش اینست
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن زهره بن
قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن
نضر بن نزار بن معد بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن
عدنان و نسب عدنان باسمعیل بن ابرهیم علیه السلام می پیوندد اما
محقق نشده که واسطه چند است و مادر آن حضرت آمنه خاتون بنت وهب
بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است و مرضعهٔ آنحضرت اول
چند روز ثویبه کنیزک ابولهب بوده و بعد از و حلیمه بنت عبد الله بن الحارث
السعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز
متولد نشده بود که پدرش عبد الله در مدینه در گذشت و چون سن مبارکش
بشش سالگی رسید مادرش آمنه وفات یافت و بعد از فوت آمنه جدش
عبد المطلب محافظت می نمود

صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل [illegible]
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم **فصل دوم** در ذکر ائمه هدی علیهم
التحیة والثنا **قسم دوم** در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام بوده اند
و آن بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت
ملکشان دو هزار و چهارصد و پنجاه سال **فصل دوم** در ذکر کیانیان ن[ه]
ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال **فصل سیوم** در ذکر
ملوک طوایف دو شعبه است و ده تن مدت ملکشان سیصد و هفده سال
فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند سی و یک تن
مدت ملکشان پانصد و بیست سال **قسم سیوم** در ذکر جمعی که بعد از اسلام
حکومت و سلطنت داشته اند و آن مشتمل بر سه مقاله و شش باب است
مقاله اول در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
متصدی امر حکومت شده اند **مقاله دوم** در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه
مقاله سیوم در ذکر بنی عباس **باب اول** در ذکر طبقات سلاطین
ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده
فصل است **فصل اول** در ذکر طاهریان **فصل دوم** در ذکر صفاریان **فصل سیوم**
در ذکر سامانیان **فصل چهارم** در ذکر غزنویان **فصل پنجم** در ذکر غوریان
فصل ششم در ذکر آل بویه **فصل هفتم** در ذکر سلجوقیان **فصل هشتم**

و ابو جعفر محمد بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم ابن مهزیار و محمد بن ابراهیم
و جماعت دیگر پیش شد که ذکر اسامی ایشان موجب تطویل است اما مدت
این غیبت و سفارت چنانچه صاحب کشف الغمه نوشته هفتاد و چهار سال
بوده و بروایت ثقات ثابت گشته که ابو عمرو عثمان بن سعید مدتی مظهر
کرامات و مظهر حالات امام بوده و چون او وفات یافت پسر او
قایم مقام او شد بنص پدر که ناشی از حکم حضرت امام بود و او در شعبان
سنه اربع یا خمس و ثلثمایه از عالم رحلت کرد و بعد از و ابو الحسین بن روح
از بنی نوبخت بحکم ابو جعفر بجای او نشست و او در شعبان سنه ست و
عشرین و ثلثمایه بدار بقا نقل نمود و ابو الحسن علی بن محمد السمری قایم مقام
ابو الحسین بن روح شده و او در شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمایه دنیا را
باز پرداخت و واقعه وفات او چنانست که روایت کرده اند از ابی
محمد الحسن بن احمد المکتب که گفت در مدینة السلام بغداد بودم در سالی
که علی بن محمد از عالم میرفت نزد او رفتم قبل از وفات او توقیعی بیرون
آورد نزد جمعی که پیش او بودند و نسخه آن این است بسم الله الرحمن الرحیم
یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک
و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک
فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک

بعد طول الامد و قسوة القلب خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب معه و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید که چون ما این توقیع عالم
کشتیم و از نزد علی بن محمد بیرون آمدیم روز ساد[س] پس وفات کرد
و کسی را وصیت نکرد بجای خود و بعد ازین غیبت کبری است تا زمان
ظهور علامات بعد ازان باذن الله تعالی از مکه مبارکه ظاهر خواهد
و عالم را از عدل و انصاف مملو خواهد ساخت **قسم دوم** در ذکر
پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند و آن بر چهار فصل است
فصل اول در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار
و چهارصد و پنجاه سال اول ایشان **کیومرث** بعضی از مورخان
او را آدم میخوانند و بعضی او را از نسل سام بن نوح علیه السلام
میدانند و قاضی بیضاوی در کتاب نظام التواریخ ترجیح این قول نموده
و بعضی گفته اند آدم نیست اما پیش از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است
حقیقت آن ایزد متعال میداند بهمه قول پیش از و پادشاه نبوده مقام
او در غارها بودی و پوست حیوانات پوشیدی در آخر عمر عمارت ساخت
و خانه کرد و شهر ازان پیدا گشت کیومرث را هزار سال عمر بود اما سی سال
پادشاهی کرد از آثار او بعضی از اصطخر فارس و دماوند و بلخ است
هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعد از جد پادشاه شد صاحب

فرهنگ بود بجهت این او را هوشنگ خوانند و عدل و داد کوشیده
چون پیش از آیین داد ندیده بودند او را پیشداد لقب کردند و بعضی او را
ایران خوانند ایران زمین بدو منسوبست و بعضی گویند بایرج بن فریدون
منسوبست و او کتابی در حکمت عملی ساخته و او را جاودان خرد گویند
و بعضی ازان حسن بن سهل وزیر مامون یافته بود و بزبان عربی آورده
و شیخ علی مسکویه در کتاب آداب العرب و الفرس تضمین کرده و مطالعه
دلیل ظاهرست بر حصانت نفس و کمال ظاهر فضل او از معادن و بحار
بعضی فلزات و طیبات او بیرون آورد از آثار او شهر سوس و شوشتر
و بعضی اصطخر فارس است ادریس علیه السلام معاصر او بود مدت
پادشاهی او چهل سال **طهمورث** بن هوشنگ ابن سیامک بن
کیومرث او را بلقب دیوبند گویند تمامت اسلحه را کار فرماینده اوست
رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار طهمورث کهن دز مرو است
و اصل طبرستان و اصفهان و بابل و کرداباد از جمله مداین سبعه
عراق مدت پادشاهی او سی سال طهمورث هیچکس را در کار دین
متعرض نبود گفت هر کس هر دین که خواهد نگاه دارد **جمشید** بن
طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعضی گویند برادر
طهمورث بود نام او جم و لقب خورشید جهت آنکه از خوبی صورت

روشنی از روی او می تافت او را بخورشید نسبت کردند پادشاهی
زیرک بود اقوام مردم را از هم جدا کرد بعضی را سپاهی گری و بعضی
را بزرگری مشغول گردانید اکثر صنعتها در زمان او پیدا شد آهن از
سنگ بیرون آورد و آلت حرب و کار فرمانها ساخت علم طب
در زمان او آغاز کردند بت پرستی در عهد او غلبه کرد آورده اند که در
آخر دعوی خدایی کرد و بر شکل خود تمثال ساخت و باطراف فرستاد
و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی اصطخر است چنانکه دوازده فرسنگ
طول و ده فرسنگ عرض داشت و در اندرون مواضع و مزارع و شهر همدان
و شهر طوس و پول سنگین بر دجله چون اسکندر آنرا بدید گفت اثری عظیم است
پادشاهان فرس را و آنرا بشکافت اردشیر بابکان خواست که عمارت
کند دستش نداد و از زیج خبر است مدت پادشاهی جمشید هفتصد سال
در آخر از ضحاک بدبخت صد سال گرد جهان می گشت تا وفات کرد

ضحاک از نسل سیامک بن کیومرث است فارسیان بلقب او را
ده اک گفتند یعنی خداوند ده عیب زشت پیکری و کوتاهی و بیدادگری
و بی شرمی بسیار خواری و بدزبانی و دروغ گویی و شتاب زدگی و بد دلی
و بی خردی عرب لفظ ده اک معرب کردند ضحاک گفتند خواهر زاده جمشید
بود بر او خروج کرد و پادشاهی از و بستد ظالم و ستمگر بود در آخر

دو کتفش او را دو فضله بر دوش از رنج سرطان پیدا شد مجروح گشت و درد
جگر و تسکین آن از مغز سر آدمی بود از حکم او خلقی بیشمار بدین واسطه
کشته شدند مردم او را اژدها خواندند در اصفهان آهنگری بود کاوه
نام دو پسر داشت ایشان را جهت کشتن بعداوه‌ای ضحاک بگرفتند فریاد
بر آورد و پوست آهنگری بر چوب کرد و در زمان شد خلقی بیشمار بمخالفت
ضحاک بر وی گرد آمدند او به فریدون پیوست به بیت المقدس رفتند
و ضحاک را بگرفتند و بر انداختند از آثار ضحاک کنگ دز بود و بابل مدت
پادشاهی او هزار سال **افریدون** بن آبتین از نسل جمشید بود افریدون
بمددکاری کاوه آهنگر و اکابر ایران بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت
و در کوه دماوند بند کرد و در جای و آن روز که بر او مستولی شد مهرجان نام
نهاد افریدون در آبادانی جهان و عدل و داد کوشید و آن پوست
آهنگری که کاوه بر سبیل درفش برافراخته بود بر خود مبارک دانست
آنرا بجواهر ثمین مرصع کرد و درفش کاویانی نام نهاد و بعد از و پادشاهان
بر وی افزودند تا بمرتبه رسید که مقوم از حصر بهای آن عاجز گشت
و بوقت فتح قادسیه بدست مسلمانان افتاد بر لشکر بخش کردند
افریدون را سه پسر بود نامدار مملکت خود بر ایشان بخش کرد دیار
مغرب تا رود فرات به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق تا جیحون به پسر میانه

تور داد و میان ملک که تختگاه او بود و با ایران منسوب به پسر کهتر ایرج داد برادران مهتر جهت فضیلت تختگاه بر وی رشک بردند و او را بکشتند و سرش پیش فریدون فرستادند از ایرج دختری مانده بود افریدون او را به پسر خود داد منوچهر ازو متولد شد افریدون او را تربیت کرد تا چون بحد مردی رسید سلم و تور را بکشت و سر ایشان پیش افریدون فرستاد و از آثار افریدون بارو و خندق شهرها پست افریدون افسونها نیکو دانستی تریاک مار افعی از بهر دفع زهر او ساخت خر بر مادیان در عهد او جهانیدند تا استر حاصل شد در عهد او کوس فیل دندان برادر ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدایی کرد فریدون سام نریمان را بجنگ او فرستاد میان ایشان محاربات عظیم رفت اما ظفر سام را بود و کوس را بطاوعت در آورد و نمرود بن کنعان از نسل کوس است فریدون بعد از قتل هر سه پسر وفات یافت مدت پادشاهی او پانصد سال از سخنان اوست روزگار کارنامه کردار شماست بر آنجا کردار نیکو باید نگاشت منوچهر بن میشخور پسرزاده افریدون است چون فریدون درگذشت بحکم ولی عهدی بپادشاهی نشست و بهر اقلیمی پادشاهی و بهر دیهی دهقانی بگماشت و او جهان پهلوانی بسام نریمان داد و نهر فرات و شط حفر کرد و ابزاق آورد و بوستانها ساخت و انواع اشجار و ریاحین از هر جاها و کوهها بدانجا نقل کرد و بعمارت عالم مشغول شد و چون ایام دولتش بشصت سال رسید در آن ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد و با لشکری تمام منوچهر ازو بگریخت و بطبرستان شد افراسیاب از پی او شتافت شدن پس صلح کرد بر آنکه ماوراء جیحون افراسیاب را باشد و بازگشت هم در زمان وی باری تعالی شعیب را علیه السلام باولاد مدین بن اسماعیل فرستاد و موسی و هارون را علیهما السلام بفرعون و نام او ولید بن مصعب است مدت سلطنتش صد و بیست سال بود بعد از آن درگذشت نوذر بن منوچهر بعد از پدر بپادشاهی نشست از اولاد تور بن فریدون افراسیاب با او مخاصمت کرد و میان ایشان محاربات عظیم رفت نوذر اسیر شد و بحکم افراسیاب اسیر گشت مدت ملکش هفت سال افراسیاب از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوذر بر ایران مستولی شد قتل و غارت عام کرد و در خرابی این ملک کوشید و عمارات بشکافت و کاریزها بینباشت و درختان ببرید و درین حال سام نریمان وفات یافته بود زال پسر سام او را ازین ملک براند و پادشاهی بزو بن طهماسب داد استیلای افراسیاب بر ایران دوازده سال بود زو بن طهماسب بن منوچهر و در بعضی تواریخ او را زاب نوشته اند در سن هشتاد سالگی

بعد زال زو پادشاه شد و در عمارت ملک سعی نمود و هفت سال خراج از جهان
برداشت تا مردم در عمارت فرو دند و ملک معمور شد و او خزاین پادشاهان
ماضی که دست افراسیاب بدان رسیده بخرج خود و اتباع خود کرد و از آثار
رود خانه در دیار بکر است که آب از مر گردانیده و بدجله رسانیده و آنرا زابی گویند
و دران رود خانه دیهاست چون او پیر بود در حال حیات پادشاهی به پسر داد
و مدت پادشاهی او بروایتی پنج سال و بعضی گفته اند یازده سال و بعضی
گفته اند سی سال **گشتاسب** بن زو بن طهماسب در حال حیات پدر پادشاه
شد و بعضی گفته اند برادر زادهٔ زو است و در نظام التواریخ آورده که مادر او
دختر ابن یامین بن یعقوب علیه السلام است و همچنین نقل کرده که رستم دستان
از نسل اوست افراسیاب با او جنگ کرد و او دران جنگ کشته شد
مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ
گزیده شش سال و بعضی دیگر از مورخان پادشاهی او مسلم نداشته اند
والله اعلم **فصل دوم** در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان
هفتصد و سی و چهار سال اول ایشان **کیقباد** بن زاب بن زو بن
طهماسب بن منوچهر بعد زال و پسرش رستم ایران از دست افراسیاب
مستخلص گردانید و ملک او را صافی شد و او جهان پهلوانی که این زمان
امیر الامرایی میخوانند برستم داد و ده یک خراج جهت لشکر بنهاد مردم بعهد او

بکشاورزی کوشیدند فرهنگ او پدید کرد چون کیقباد با تورانیان
صلح کرد سرحد رود جیحون مقرر کرد مدت پادشاهی او صد سال دار الملک
او اصفهان بود و آنرا آگونه معتبر گردانید و یک نیمه عراق که دران حدود است
از توابع او گردانید و از پیغمبرانی که در زمان او بوده اند حزقیل و الیاس
و الیسع و اشمویل علیهم السلام اند **کیکاوس** بن کیقباد گروهی گویند
که نبیرهٔ کیقباد بود بوصیت کیقباد پادشاه شد بعد از مدتی بجانب مازندران
رفت و آنجا گرفتار گشت رستم زال براه هفتخوان جریده بمازندران رفت
و نگهبان مازندرانی را بکشت و کاوس را خلاص داد و با پادشاه مازندران
جنگ کرده او را بکشت و کاوس را بدار الملک رسانید دیگر باره کاوس
بهاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشیده با پادشاه هاماوران و مصر
و شام و روم جنگ کرد و ایشان را بکشت و کاوس را بتختگاه آورد و
کاوس بمکافات خواهر خود مهرناز را بزنی برستم داد و او را خطاب
از پهلوانی و امارت بپادشاهی رسانید بعد ازین رستم بر سبیل شکار
بشهر سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست و سهراب حاصل شد
چون بحد بلوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس بایران آمد بر دست
رستم ناشناخته کشته شد مادرش بکین خواستن آمد رستم او را خوشدل
کرد و از و فرامرز بزاد و کاوس دختری را از نسل گرسیوز که ایرانیان

از توران بدست آورده بودند بخواست و سیاوش ازو بزاد بسیار خوب
صورت بود سیاوش بسبب تهمت سوداوه زن کاوس که برو عاشق
شده بود ملک پدر بگذاشت و با سپاه بترکستان پیش افراسیاب رفت
افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدو داد و چون فرنگیس حامله شد سیاوش
بقصد گرسیوز برادر افراسیاب کشته شد چون خبر قتل او بایران آمد رستم
زال که اتابکش بود سوداوه را بکشت و با اکابر ایران بترکستان رفت
و با افراسیاب جنگ کرد و او را منهزم گردانید رستم تا هزار فرسنگ زمین
در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت مدت پادشاهی کاوس
صد و پنجاه سال در نظام التواریخ آورده که از پیغمبران و حکما که در زمان وی
بودند داود و سلیمان و لقمان علیهم السلام و او رصدی در بابل و یکی
در بغداد بساخت **کیخسرو** بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد
بعد از قتل پدر بچهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بحد بلوغ رسید گیو بن
گودرز را برفت و او را بیاورد و او را در راه با لشکر افراسیاب
محاربات رفت گیو مردیها نموده بی کشتی از جیحون عبور کردند در ایران
طوس بن نوذر جهت فریبرز ابن کاوس با او در کار پادشاهی تنازع
کرد قرار بر فتح در بهمن باز و چپلی نهادند فریبرز از آن عاجز شد کیخسرو آنرا
فتح کرد و پادشاهی برو قرار گرفت و لشکر بجانب افراسیاب

ورسپناد و میان لشکر ایران و توران در عهد او مکرر محاربات رفت
از طرفین ظفر و هزیمت می بود مردانگی رستم ازین حروب مشهور است
تفصیل آن از شاهنامه فردوسی معلوم می شود در آخر از هر دو طرف
دوازده پهلوان مقرر کردند تمامت پهلوانان تورانیان بر دست ایرانیان
کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد این جنگ را دوازده رخ خوانند
پس ازین کیخسرو خود بجنگ رفت بر در خوارزم مصاف دادند شیده
پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد و افراسیاب منهزم گشت کیخسرو
از عقب برفت و او را گرد جهان می دوانید تا در آذربایجان بدست هوم
اسیر شد کیخسرو او را با برادرش گرسیوز بقتل رسانید بعد ازین شصت
سال پادشاهی کرد پس لهراسب را ولی عهد کرد و از پادشاهی کرانه گزید
گویند کیخسرو در کوه ذا بکوه گیلویه در دمه بمرد در عهد او اژدهای
عظیم بر کوهی که در میان عراق و فارس است و آنرا کوشید خوانند
پیدا شد مردم از بیم آن آبادانیها گذاشتند کیخسرو و بهرسپناد و آن اژدها را
بکشت و بران کوه آتش خانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند از سخنان
اوست سعادت در مساعدت قضا است و از مشاهیر حکما که در عصر او بودند
فیثاغورس بوده است تلمیذ داود نبی و لقمان حکیم **لهراسب** بن اورند
شاه بن کی بن کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی بدو داد و چون

پدران او نامدار بودند بر دل اکابر گران آمد چنانچه فردوسی میفرماید ٭
همی هر کسی در شگفتی بماند ٭ که لهراسب را شاه بایست خواند ٭ لهراسب
چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر نهاد و جهت لشکریان نان
پاره معین کرد و امرا را بر تخت زرین نشاند و بجهت خود سراپرده زد
و همواره بتسخیر ملوک و ممالک مشغول بود تا بیشتر اقالیم بگشود آورده اند که
بخت النصر که بمحاربه رحبعم ابن سلیمان رفت و بیت المقدس خراب کرد
گماشته وی بود و فارسیان بخت النصر را رهام گویند پسرش گشتاسب
بناموس پادشاهی بود پدر بدو نمیداد بخشم بجانب روم رفت و دختر
قیصر روم را بنکاح آورد و بسیاری از ولایت در ملک قیصر افزود و قیصر بقوت
او آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم شد که قوت قیصر بواسطه گشتاسب
است تاج و نگین پیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و
بعبادت مشغول شد و بشهر بلخ مقام کرد ارجاسب نبیره افراسیاب
ببلخ آمد و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و بیست سال
و از مشاهیر انبیا که در عهد او بوده اند ارمیا و عزیز علیهما السلام اند
گشتاسب بن لهراسب بن اوند شاه در شهر حلب تاج و تخت بدو
رسیده بپادشاهی نشست زردشت پیشوای گبران بعهد او دعوت
کرد گشتاسب دین گبری پذیرفت و اهل ایران را الزام نمود تا گبری

اختیار نمودند گشتاسب در اصطخر مقام گرفت و بزند خواندن مشغول شد
و آتشکده ها ساخت و در کوه اصطخر و حوالی آن صورتها و دخمها باشد
و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا بوده است و گورهای ملوک عجم که پیشتر از اسلام
بوده به گونه باشد بعضی در غارها و دخمها که در کوهها ساخته و چندی در
مابین کوه نهاده اند و سنگ بسیار بران ریخته چنانچه تلی گشته و بعضی در
دخمها نهاده اند و دخم در زمین تعبیه کرده چون ارجاسب لهراسب را بکشت
گشتاسب بزابلستان بر کوه گریخت و برادر خود جاماسب حکیم را بفرستاد
تا اسفندیار پسر او را که در قلعه گرد کوه که بدز گنبدان مشهور است بند کرده
بود بیرون آورد و نوید پادشاهی داد اسفندیار با ارجاسب جنگ
کرد و ارجاسب از و بگریخت اسفندیار از عقب او براه هفتخوان بترکستان
رفت و بشکل بازرگانان در روئین دز در آمد و ارجاسب را بکشت و
پادشاهی توران یکی از فرزندان اغریرث داد چون اسفندیار
مظفر بایران باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از جهة آنکه از
رستم آزرده بود و او را بجنگ رستم فرستاد رستم بر وی دست یافت
و او را به تیر گز هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال
از آثار گشتاسب قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران و توران
صد و بیست فرسنگ از آن سوی سمرقند و شهر بیضا بفارس است

و ازحکما که در زمان وی بوده اند سقراط و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر
بوده است و مدفن او در فارس است بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب
بن لهراسب بحکم وصیت پادشاه شد و بکین پدر بجنگ خاندان رستم شد
و فرامرز بن رستم را بکشت و زال را محبوس گردانید پس خلاص داد
و رستم دران حال در چاه بمکر برادر مجروح شده بود و بدان در گذشته
بهمن ولایت بسیار در حکم آورد و پسر بخت النصر را از بابل معزول کرده
کیرش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش از یکی از انبیای بنی
اسرائیل بود بعوض فرستاد و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت
المقدس آوردند و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد و کیرش
ایشانرا جمع کرده و دانیال پیغمبر علیه السلام باتفاق ایشان ریاست
بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشانرا باز بمقام خود گسیل کرد و بیت
المقدس را عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از
نژاد رحبعم بن سلیمان او را پسری ساسان نام بود و دختری همای
نام بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد و ساسان از رشک بعبادت
مشغول شد مدت پادشاهی او صد و دوازده سال از اکابر حکما که در عصر
او بودند بقراط طبیب و بقراطیس بوده است همای بنت بهمن زنی
باحزم و رای بوده و سیرتی پسندیده داشته بحکم وصیت پدر پادشاه

شد از پدر حامله بود وضع حمل به پسری شد چون شاهی بر پسر غالب آمد او را
در صندوقی نهاد و بآب انداخت گازری آن صندوق را بگرفت
و پسر را داراب نام کرد و پرورد و چون بحد بلوغ رسید گوهر پادشاهی
بر کار گازری فرو نمی آورد بسلاح ورزیدن مشغول شد و با لشکری که
مادرش بجنگ رومیان می فرستاد ضم شد امیر لشکر در راه در وی آثار
دولت مشاهده میکرد و چون بروم رسید مردی بسیار کرد احوال او
با همای تقریر کردند تفحص احوال او نمود محقق شد که پسر اوست پادشاهی
بدو تسلیم کرد و خود کرانه گزید و بعضی گویند که چهل مناره و خانه عظیم که در
وسط اصطخر بوده است و مسلمانان آنرا مسجد ساخته اند و اکنون
بغایت خرابست وی ساخته است مدت پادشاهی همای سی و دو سال
از آثار او شهر جرباد قانست داراب ابن بهمن بجای مادر پادشاه
شد و او پادشاهی با عدل و رای بود و بیشتر ملوک عجم متابع و منقاد
وی بودند صاحب خبران تعیین کرده تا خبر زود تر رسانند و جهت
ایشان در منازل اسب بست داراب دختر فیلقوس را بخواست
و بسبب بوی ناخوش که از دهانش می آمد او را پیش پدر فرستاد
دختر از داراب باسکندر حامله بود و چون بزاد فیلقوس گفت از منست
و داراب را پسری دیگر دارا نام بود او را ولی عهد گردانید مدت

پادشاهی او دوازده سال بود و بیشتر مقام وی بفارس بود و از آثار
وی شهر داراب جرد و کورده که بدان منسوبست و از حکیمان که در عصر او
بوده اند افلاطون الهی که شاگرد سقراط است دارا بن داراب
بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر رومی بر سر بعضی خراج
از ولایت ایران که بتصرف رومیان بود مخاصمت افتاد آهنک جنک
یکدیگر کردند و دو مرد همدانی از کسان دارا وی را زخم زدند و بلشکر اسکندر
گریختند اسکندر فی الحال بیامد و سر وی بزانو نهاد و سوگند مغلظه خورد
که من نفرموده ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد که کشندگان
وی را بکشد و دختر وی را زن کند و بر اولاد ملوک فرس بیگانه نگمارد و
ایشان را خوار ندارد اسکندر از وی بپذیرفت و بران وفا کرد و ازین
جهت ملوک طوایف بگماشت و نخواست که مخالفت عهد کند و نیز از
اقارب دارا کسی قایم مقام داشتن مباد اکه مستولی شوند و از وی یا
اولاد وی کینه خواهند و نیز گویند که ارسطاطالیس تلمیذ افلاطون را بدین
اشارت کرد تا اسکندر بر قتل پادشاه زادگان اقدام ننماید
مدت پادشاهی دارا چهارده سال از آثار او شهر ابرست اسکندر
بن داراب که لقب او ذو القرنین است و بعضی گویند که اسکندر پسر
فیلقوس رومیست بعد از برادر پادشاهی ایران بدو رسید

و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد و بطلب آب حیوان رفت
و خضر علیه السلام بر مقدمه او بود بآب حیوان رسید و از ان بخورد
و اسکندر محروم ماند ارسطاطالیس حکیم وزیر او بود حکمت و فلسفه و منطق
و مجسطی و اقلیدس و هیات و غیر آن از ایران بروم فرستاد از آثار
اسکندر سد یاجوج و ماجوج است بمشرق و اسکندریه بمغرب و دمشق
بشام و مرو و هراة در خراسان و سمرقند در ماوراء النهر و بردع
آران و بقول بعضی مورخان سد یاجوج و ماجوج اسکندر اکبر ساخته است
و طلب آب حیوان نیز او کرد چون اسکندر رحلت [illegible] کرد جهان بر
ملوک طوایف بخش کرد و در ایران نود پادشاه معین فرمود چنانکه
هیچ یک فرمان دیگری نبردی و بدین سبب کس بروم حکم نکرد
مدت پادشاهی او چهارده سال وفات او در شهرزور بوده است
دران وقت سی کس از اعاظم حکما بر سر او حاضر بودند و هر یک
سخنی مناسب حال مشتمل بر موعظت و نصیحت بگفته ارسطاطالیس هم
از جمله ایشان بوده است و اسکندر را اجزای با پیکه مالیدند و در
تابوت طلا نهادند و باسکندریه فرستادند مادرش او را از تابوت
طلا بیرون آورد و در تابوتی از سنگ مرمر که از مصر آورده بودند در اسکندریه
دفن کرد وامق و عذرا معاصر او بودند بعد از ان ملک بر پسر ادروش نام

که شاگرد ارسطاطالیس بود عرض کردند قبول نکرد و بعلم و عبادت
مشغول شد از اهل بیت مردی را اغوس نام بپادشاهی بر داشتند و
او را بطلیموس گفتند و معنی این ملک بزرگ بود چنانچه ملک عجم را کسری
میخوانند و ملک یونان تا مصر و شام و مغرب تا حد عراق و لب دجله در
حکم او شد او بنی اسرائیل را از زمین بیت المقدس نیکو داشت و یکتن
از ایشان مهتر کرد و ترویج دین شریف و توریت فرمود و اغوس بعد از
سی و هشت سال از پادشاهی در گذشت و بعد از و دقیانوس بپادشاهی
نشست و او بود که اصحاب کهف از وی بگریختند و کهف افتادند و بعد از و
مردی دیگر بپادشاهی رسید نام او غسطوس چون از پادشاهی وی
پنجاه و شش سال بگذشت عیسی مریم از مادر بزاد و میان عیسی و اسکندر
صد و شش سال و بعضی زیاده ازین نیز گویند **فصل سیوم** در ذکر
ملوک طوایف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و
هجده سال ایران ملوک طوایف داشته اند و ایشان با یکدیگر کوشش
بمسایل مشکل کردندی لاجرم مردم در عهد ایشان در تحصیل علوم می
کوشیدند و اهل عالم در علم بدرجهٔ اعلی رسیدند و از ایشان سه فرقه که
بیست و یک پادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند **فرقهٔ اول** الطجش
رومی چون اسکندر جهان بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق

و بعضی از فارس و کرمان بدو داد مدت چهار سال بپادشاهی بود تا بر دست
اشک بن دارا کشته شد **فرقهٔ دوم** اشکانیان اند دوازده پادشاه
مدت حکومتشان صد و شصت و پنج سال **اشک** بن دارا در زمان
عمش اسکندر از بیم او نهان شد بعد از ان بر الطجش خروج کرد و او را بکشت
ملک الطجش او را مسلم شد با دیگر پادشاهان اطراف مقرر کرد که نام او در
بالای نامهای خود نویسند و او نیز از ایشان باج نخواهد و بوقت تشویش
لشکر مدد یکدیگر دهند و عزل و نصب هیچکس بدست دیگری نباشد مدت
پادشاهی او پانزده سال **اشک** بن اشک بن دارا بعد از پدر بحکم
ارث پادشاه شد و مدت هفت سال حکم کرد و در گذشت **شابور**
بن اشک بن دارا او را پادشاهی بزرگ خوانند بعد از برادر پادشاهی
بدو تعلق گرفت و او بجنگ روم رفت و خلقی بیشمار بقتل آورد و از
اموال و خزاین که اسکندر برده بود بسیار باز آورد و مدت پادشاهی
او شش سال **بهرام** بن شاپور بن اشک بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه
شد و مدت یازده سال پادشاهی کرد و نماند **بلاش** بن بهرام بن
شاپور پس از پدر ملک بدو تعلق گرفت و مدت یازده سال پادشاه
بود و در گذشت **هرمز** بن بلاش بن بهرام بعد از پدر پادشاهی
یافت و مدت شانزده سال حکومت کرد و نماند **نرسی** بن بلاش

بن شابور بن اشک بعد از پدر پادشاه شد چهارده سال در پادشاهی بماند
و در گذشت فیروز بن هرمز بن بلاش بن بهرام بعد از عم پادشاه شد
مدت هفده سال در پادشاهی بماند بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش
بعد از پدر پادشاه گشت و مدت بیست سال در پادشاهی بماند خسرو بن
بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و مدت بیست سال در پادشاهی
بماند و در گذشت بلاشان بن بلاش بن فیروز مرغزار بلاسان اصفهان بدو
منسوبست بیست و دو سال در پادشاهی بماند و در گذشت اردوان بن بلاشان
بعد از پدر پادشاه شد و سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ اشغانیان
کشته شد فرقهٔ سیوم اشغانیان اند از نسل فریبرز بن کاوس هشت پادشاه
مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال اردوان بن اشغ با اشکانیان جنگ
کرد و دولت از خاندان ایشان بیرون آورد و ملک بر و قرار گرفت با ملوک
طوایف همان شرط کرد مدت بیست و سه سال در پادشاهی بسر برد و درگذشت
[illegible] بن اشغ بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد و نوزده سال پادشاه
بود بلاش بن اشغ بعد از برادر پادشاه شد دوازده سال پادشاه
بود و در گذشت عیسی پیغمبر علیه السلام در عهد او متولد شد گودرز بن
بلاش بن اشغ او را گودرز بزرگ خوانند کین یحیی علیه السلام از بنی اسرائیل
او باز خواست مدت سی سال پادشاه بود نرسی بن گودرز بن بلاش

بعد از پدر پادشاه شد مدت بیست سال در پادشاهی بماند مؤید و راین در
عهد او پادشاه خراسان بودند از قبل او نرسی بن نرسی بن گودرز
بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد و مدت ده سال حکم راند و نماند نرسی
بن نرسی بن گودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد پادشاه روم بعهد
او قصد ایران کرد او از پادشاهان طوایف مدد خواست و ایشان را از
ایران دفع کرد و مدت یازده سال در پادشاهی بماند و در گذشت اردوان
بن نرسی بن نرسی بن گودرز و او آخر ملوک طوایف بود بعد از پدر پادشاه
شد و مدت سی و یک سال در پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر بابکان
کشته شد و دولت ملوک طوایف سپری گشت فصل چهارم در ذکر
ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند سی و یک پادشاه مدت ملکشان
پانصد و سی و یک سال اردشیر بابکان بجد مادری منسوبست به بابک
و این بابک از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و
کرمان بدو منسوبست و پدر اردشیر ساسان نام بود از نسل ساسان بن
بهمن پدر اردشیر شبانی بابک کردی بابک در حق او خوابی دید از نژاد او سر
پرسید اظهار کرد بابک او را اعزاز کرد دختر بدو داد اردشیر از و متولد شد
چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت و با سریتی از سراری او سر بر آورد
و هر دو بگریختند و بفارس شد اردوان پسر خود را بجنگ او فرستاد

اردشیر بر وی مظفر شد و بجنگ اردوان رفت او را بر خاک سری بعد از
محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن کرد دختر بفریب
برادر اردشیر را زهر خواست داد اردشیر فهم کرد و او را بوزیر داد تا بکشد
زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند نبود وزیر او را از بهار داد و خود را
خصی کرد بعد از چند ماه شاپور از و متولد شد وزیر او را بپرورد و در ده
سالگی در حالت گوی باختن بر اردشیر ظاهر گشت وزیر احوال عرضه داشت
اردشیر نمود وزیر را نوازش کرد آل برامکه از نسل آن وزیر ند اردشیر
پادشاهان ملوک طوایف را هر کدام که مطاوعت او کردند و خراج پذیرفتند
بگذاشت و هر کدام که مخالفت کردند نگذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت
در آمدند مقبول داشت و از آثار اردشیر حوزه فارس است که عضد الدوله
دیلم آنرا خیراباد نام کرد و شهر گواشیر است که دار الملک کرمانست و در
اول بر اردشیر میخواندند و اهواز و بندر رود هرفان بخوزستان و جزیره
بدیار بکر و بحرین بدیار فارس و زجه بقزوین که اکنون دهیت و بهمن
بگیلان که اکنون گرجیان میخوانند و به دریان سیستان و کرمان و شهری از
مداین سبعه بعراق و زماشیر بر بم و اکنون از ان اثر نیست و آب بندرود
در اصفهان میان رعایا بخش کرد و نصیب ولایت مقرر گردانید مدت
پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه و او پادشاهی بود بعدل و سخاوت

و رای و شجاعت و در عدل و سیاست قاعده هایی نهاد که پیش از وی
نهاده بودند و او را وصایا و عهود است بغایت خوب و در آخر سلطنت
حکم وی برا کثر ربع مسکون نفاذ یافت **شاپور** بن اردشیر پادشاهی
بود بعدل و شجاعت بعد از پدر سی و یک سال و چند ماه پادشاهی کرد
و در جهان عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور که طهمورث بنا کرده بود
و اسکندر خراب کرده آبادان کرد انید و در شعبی که از صوب آن شهرست
غاریست و صورت شاپور را از سنگ تراشیده بشکل ستونی در میان
غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی چند کرده اند و جند شاپور بخوزستان
ساخت و بر ولایت روستاهای بسیار ساخت و سابور بلفظ تازی است
یعنی پسر ملک **هرمز** بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بهادر علم و داد
دو سال پادشاهی کرد از آثار او شهر رامهرمز بخوزستان و دسکره نزد بغداد
و خوزستانست **بهرام** بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه
مانی را معزز و مکرم داشت و بجود شان ترویج کرد و تا مانی بر وی اعتماد
کرد و پیش وی حاضر شد بهرام وی را تعظیم کرد تا اتباع او را جمله بدست آورد
انگاه حکما را جمع کرد و با مانی بحث کردند و ملزمش کردانیدند و کفر او مبین
شد و توبه بر وی داشتش عرض کردند قبول نکرد بفرمود تا پوستش بر ون
کردند و کاه در اگندند و بیاویختند و تا پیاز انفرمود تا مصریان را بلاک

کروند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بفرمود تا در زندان محبوس کـ[ردند]
و مذهب وی ازین سبب بر طرف شد گویند از او در چین مانده است
ملک او سه سال و سه ماه بود از آثار او چیزی مشهور نیست بهرام بن بهـ[رام]
بن هرمز مردی بغایت نیکوسیرت بوده مدت ملکش هفت سال از آثار او
چیزی ظاهر نیست مقام وی بجند شاپور بوده بهرام بن بهرام بن بهرام
هرمز او را اشکانشاه خوانند و بهرام بهرامیان نیز گویند بعد از پدر مدت
چهار ماه حکم کرد نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بعد از پدر بر
پادشاهی نشست و مدت نه سال در حکومت بماند هرمز بن نرسی بن
بهرام بن بهرام بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد و اول پادشاهی از
اکاسره که بنفس خود بدیوان مظالم نشست او بود سیرت نیکو داشت
و داد مظلوم دادی مدت نه سال جهان در تحت فرمانش بود از آثار او
روستاهای بسیار در ولایت خوزستانست شاپور ذوالاکتاف بن هرمز
بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بوقت وفات پدر او هنوز متولد
نشده بود و هرمز هیچ فرزند نداشت ارکان دولت او احتیاط کردند ما[در]
شاپور حامله بود پادشاهی بدو دادند بعد از چهل روز شاپور متولد شد
طفل را بر تخت خوابانیدند و تاج بالای سر او آویختند چون او کودک بود ملک
پر آشوب شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید و تختگاه پایتختان غارت

کرد و خواهر هرمز را اسیر کرد چون شاپور بحد مردی رسید بجنگ طایر رفت
دختر طایر ملکه نام با او متفق شد و او را در قلعه راه داد طایر را بکشت و بسیاری
از قوم عرب را بقتل رسانید چون از قتل ملول شد فرمود تا شانه اعراب
برون میکردند و ایشان بسختی میمردند اعراب او را ازین سبب ذوالاکتاف
خواندند از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مالک بن نضر پیش او
رفت و او را از سبب آزار عرب پرسید شاپور گفت از منجمان شنیدم که از عرب
شخصی خیزد که ملوک عجم را بر اندازد بدین کینه این قتل میکنم مالک گفت
شاید قول منجمان دروغ باشد و اگر راست است والبته خواهد بود اولی که این قتل
کمتر باشد تا آن صاحب دولت را تیر کینه کمتر شود بدین سخن شاپور دست
از آزار عرب بداشت شاپور برسم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر او را بشناخت
بگرفت و محبوس کرده بایران آمد و خرابی بسیار کرد و درین ملک متمکن شد
شاپور از زندان بمدد کنیزک که برو عاشق شد بگریخت و با آن کنیزک بایران
آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت و دران زمین باغی که اکنون به
شاپوران مشهورست شاپور ساخته و دران وقت باغی کوچک و صومعه
یزدان پرستی بود از حال ایران استکشاف می نمود صومعه دار با او گفت
وزیر شاپور در رودبارست و امیر لشکر در سرو ناز باستحضار مرد و اشارت

کرد بجد متش پوشید باتفاق بر قصد قیصر بجانب بغداد روان شدند و
قیصر رسیدند و او را دستگیر کردند ملک شاپور را صافی شد شاپور زمین
قزوین را بر خود مبارک دانست فرمود آنجا شهری بسازند معماران بعمارت
مشغول شدند دیلمان مزاحم ایشان می شدند هرچه ایشان بروز می ساختند
دیلمان بشب خراب میکردند معماران بحضرت شاپور انها کردند شاپور بدفع
اعراب و دیگر طامعان مشغول بود با کار دیلمان نمی پرداخت جواب فرستاد
که دیلمان را بمال مشغول کنید و شهر بسازید چنین کردند و شهرستان
باختند آغاز عمارت قزوین در ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمایه اسکندری
بطالع جوزا جمعی از لشکریان جهت دفع شر دیلمان در انجا ساکن شدند
چون شاپور دفع طامعان ملک کرد بجنگ دیلمان آمد تا کنار دریای خزر برفت
و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و هرچه بغارت لشکریان ازان برده
بودند بعضی بسوخت و بعضی در زیر گل کرد و از بردن آن عار داشت و
در تاریخ گزیده آورده است که مانی صورتگر در زمان شاپور ذو الاکتاف
دعوی پیغمبری کرد و بعضی گویند که در زمان شاپور اردشیر و صاحب
نظام التواریخ و حمزه اصفهانی برانند که در زمان بهرام اول بوده چنانچه
مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطهای دراز و کوتاه کشیدی و

دایرها نمودی بی پرکار و مسطره چنانچه به پرکار و مسطره احتیاط رفتی
تفاوت نبودی و صورت ربع مسکون بر کوهی نگاشته بود چنانکه
تمامت شهرها و دریاها و کوهها و رودها ازان معلوم می شد و پیراهنی نیز
ساخته بود که چون پوشیدندی مرئی بودی و چون از تن برکندندی نامرئی
اما در مناظره با علما دروغ زن شد و کشته گردید از آثار شاپور شارستان
قزوین که اکنون محلتیست ازان و شهر مداین و تجدید عمارت انبار و حوره
شاپور که آنرا سوس خوانند و چند شهر در سجستان و هند بساخت مدت
عمر و پادشاهی او هفتاد و دو سال **اردشیر** نیکوکار برادر شاپور
ذو الاکتاف بود از مادر چون پسر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو دادند
تا چون شاپور بن شاپور بزرگ شد بدو سپرد اردشیر مردی عاقل بود و با
مردم در دولت نیکو زیست و نیکویی کرد بدین سبب نیکوکار لقب یافت
مدت دولت او دوازده سال **شاپور** بن شاپور ذو الاکتاف
بعد از عم پادشاه شد شکار دوست بود در نخجیر گاه بادی سخت بر آمد و ستون
بارگاهش بشکست و بر سرش آمد و بدان درگذشت مدت پادشاهی او
پنج سال و چهار ماه شروین و خورین معاصر او بودند قیصر روم را پسر کوچک
بود بوقت مرگ شاپور فرستاد که کسی را بفرستد تا ملک مضبوط نگاه دارد
چون پسر بزرگ شود ملک تسلیم کند شاپور شروین را رخصت مراجعت نداد

شروین تا عهد بهرام گور در روم بماند بهرام بن شاپور ذو الاکتاف
ظالم و جبار صفت بود داد کس نداد مدت سیزده سال در پادشاهی
بماند و در گذشت یزدگرد بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد
و یکسال حکم کرد فارسیان او را در عداد پادشاهان نیاورده اند اما
حمزهٔ اصفهانی و مورخان بر درستی احوال و مبالغه نموده اند یزدگرد بزهکار
بن شاپور بعد از برادرزاده حاکم و پادشاه شد عظیم ظالم و ستمکار بود و
فارسیان او را بزه کار لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و یکسال
و نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم خراب شد بهرام گور بن یزدگرد بن شاپور
بعد از پدرش ارکان دولت بسبب ظلم یزدگرد او را اختیار نکردند و
پادشاهی بکسری نامی دادند بهرام با او منازعت کرد بمحاربت انجامید
بهرام لشکر نخواست و گفت دعوی من و او راست تاج بر تخت می نهیم
و دو شیر گرسنه در پای تخت می بندیم هر که شیران را بکشد و تاج بردارد
پادشاهی او راست کسری گفت من صاحب ملکم و تو مدعی بینه ترا باید
بهرام شیران را بکشت و تاج برداشت پادشاهی برو مقرر شد جراحاتی
که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید و بکردار نیکو مردم را
هواخواه خود گردانید بغایت مردانه بود تیر او خطا نرفتی شکار دوست
داشتی و خر گور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خواندند زمان او

زمان عشرت و طرب بود مردم تا نیمروز بکسب مشغول بودندی و نیمه دیگر
بعشرت کار مطربان رواجی عظیم گرفت بهرام گور از هند دوازده هزار
لوری بجهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز مطربی می کنند بهرام
بعشرت مشغول بود و کار ملک بوزیر گذاشته بود وزیر ولایت خراب
کرد و لشکر را مرسوم نداده بود روزی بر سبیل شکار بیرون رفت بر در
خیمه چوبانی سگی را از درخت آویخته بود موجب پرسید گفت این سگ
برین گلهٔ من معتمد بود ناگاه نقصان در گله می آمد و موجب معلوم نمی شد
متفحص شدم این سگ با ماده گرگی الفت گرفته بود و با او در ساخته گرگ
گوسفند را تلف می کرد بهرام ازین سخن متنبه شد و تفحص احوال وزیر
کرد گناه بیشمار داشت او را سیاست کرد مدت پادشاهی او شصت
و سه سال بفرمود تا بر گورش نوشتند ازین جهان همه کامی برداشتیم
و بناکام بگذاشتیم یزدگرد بن بهرام گور بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه
شد مدت پادشاهی او هجده سال هرمز بن یزدگرد بن بهرام گور
بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد برادر مهترش فیروز بپادشاه هیتال
التجا ساخت و با او جنگ کرد و او را اسیر گردانید مدت پادشاهی او
یکسال فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور بعد از ظفر برادر پادشاه شد
در زمان او قحطی عظیم خاست هفت سال خراج برداشت تا ضعفا و رعیت

مستاصل کرد ندیرت پسندیده داشت داد مظلومان نیکو دادی
مجرم بزندان نفرستادی و هم در مجلس حکم جزا بامضا رسانیدی اورا
باخوش نواز ترک مصاف افتاد و کشته شد مدت پادشاهی او ده
سال بود **بلاش** بن فیروز بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد برادرش
قباد از و بگریخت بعهد سوفرای که از پهلوانان جهان بود برفت و خوش
نواز را بکشت مدت پادشاهی او پنج سال **قباد** بن فیروز بن یزدگرد
بعد از برادر پادشاه شد در زمان او مزدک علیه اللعنة دعوی پیغمبری کرد
و مال و زن همه مشترک گردانید قباد بدو بگروید جهان بر قباد بشورید
غلت یافت و برادرش جاماسب بجای او نشست اما مورخان نام اورا
درین پادشاهان نیاورده اند باز بعد پادشاهی [illegible] سال قباد پادشاه شد
و ملک برو قرار گرفت نوشیروان بن قباد مزدک و اتباع اورا دفع کرد
و جهان از شر او پاک شد از آثار قباد ارجان و حلوان و شهر اباد جرجان
و چند موضع در طبرستان مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال بود
انوشیروان عادل بن قباد بعد از پدر پادشاه شد و اورا کسری گفتند
و هر که بعد از و بود اورا کسری خواندند انوشیروان عادت و آیین
نیکو نهاد ترتیب ملک و ضبط لشکر بگروه گروه کرد و دفتر عرض عارض
او پیدا کرد و ابوزرجمهر را وزارت داد بعد از مدتی عزم روم کرد و ملک

روم بگرفت و قیصر را در فرمان خود در آورد و برو خراج نهاد و روم
بدو باز گذاشت بر قرار آنکه هر چند سال بدرگاه آید و چون از فتح روم
فارغ گشت بماورا النهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه تا فرغانه
انوشروان را باشد و دختر وی بخواست و باتفاق بمحاربه هیاطله رفتند
و ایشانرا قهر کردند و بجانب هند و چین رفت ایشان صلح کردند و خراج
ممالک بر خود گرفتند چون بازگشت از دربند خبر آمده بود که قبچاق مستولی
شده اند انوشیروان آهنگ ایشان کرد و آن جماعت را قمع فرمود و دربند
معمور گردانید و جمعی از لشکریان آنجا بداشت تا آن ثغر نگاه می دارند
و بفرمود تا حصنها ساختند و پلها عمارت کردند و راهها نگاه داشتند
از دزدان و مفسدان گیلان و دیلمان اورا مسخر شد کتاب کلیله و دمنه و
شطرنج در عهد او از هند بایران آوردند وزیر ابوزرجمهر در مقابل شطرنج
نرد ساخت در ایام او سیف ذی الیزن از ابنای ملوک حمیر نزد وی آمد
و استمداد کرد بر مسروق بن ابرهه که سورة الفیل در شان پدرش آمده است
انوشیروان مدد داد تا یمن از ایشان مستخلص کرد و بالجمله انوشیروان عادل
جهانرا بنام نیکو و داد و انصاف بگرفت و چون هفده سال از پادشاهی
او بگذشت عمارات عالم بدانجا رسید که امتحان را پنجاه جریب زمین خراب
هر چند در ممالک او جستند نیافتند و مهتر و بهتر آفرینش پیغمبر ما صلوات الله

وسلامه علیه در آخر زمان وی بوجود آمد و آذر وز آتشکدها فرو مرد و دریای
ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان کسری بیفتاد انوشیروان
ازان متفکر شد این حال با سطیح کاهن گفتند سطیح گفت این دلالت کند
بولادت نبی عربی و استیلای امت وی بر جمله آتشکدها بعدد هر کنگره که
افتاده است یکی از قریش پادشاهی کند پس ازیشان منقطع شود و
بنای وی رومیه است بشکل انطاکیه ساخته است بجنب مداین و پیوسته در
بارگاه وی چار کرسی زرین بودی یکی از برای ابوزرجمهر دوم برای قیصر
روم و سیوم جای ملک چین و چهارم ملک قپچاق را بودی مدت ملکش
چهل و هشت سال گورش بحیل الطری بفرمود تا بر گورش نویسند هر چه از
پیش فرستادیم ما را ذخیره است پیش کسی که جزای نیکی نکاهد و در بدی
نیفزاید لایکون العمران حیث یجوز السلطان هرمز بن نوشیروان بعد از
پدر پادشاه شد ظالم و ستمکار بود ارکان دولت کسری را ابهانهای
ناواجب برانداخت و خراج زیادت کرد بدین سبب ارکان دولت و
رعیت ازو متنفر شدند و پادشاهان بیگانه هوس ملک ایران کردند ساوه
شاه از ترکستان با لشکر بیشمار بطرف خراسان آمد پادشاه دشت خزر
و قیصر روم و قوم عرب بر آهنگ ایران لشکر کشیدند هرمز متحیر شد موبد
موبدان تدبیر کرد تا پادشاه دشت خزر و قیصر روم و قوم عرب را بهدایا

خسرو

خسرو گردانید تا باز گشتند و بهرام چوبین را با لشکری گران بجنگ
ساوه شاه فرستاد بهرام او را در جنگ بکشت و با پسرش پرموده
کرد از غنیمت آنچه لایق پادشاه باشد جهت خود تصرف کرد هرمز ازین
حرکت برنجید و طبقی زنانه پیش او فرستاد بهرام برو عاصی شد و کسی
پرویز را برو متهم کرد و سکه بنام پرویز زد پرویز از پدر بترسید و بگریخت
و بولایت ارمن رفت و بر دختر پادشاه آنجا شیرین نام عاشق شد
چون هرمز ظلم کم نمیکرد ارکان دولت او را خلع کردند و میل کشیدند
مدت ملک هرمز دوازده سال بهرام چوبین بقولی از فرزندان گرگین
میلاد بود و بقولی از تخم یزدگرد بزه کار بدعوی خدمتکاری هرمز هوس
پادشاهی میکین خواستن هرمز پیش رود نهروان او را با پرویز
ملاقات افتاد و بمحاربت انجامید پرویز منهزم شد بهرام بر ملک
مستولی شد پرویز بمدد خالان خود بندوی و بسطام بروم رفت و دختر
قیصر روم مریم را در نکاح آورد و بمدد لشکر قیصر بایران آمد و بر دارجان
با بهرام جنگ کرد بهرام شکسته بخراسان گریخت و آنجا پیش پرموده
خاقان چین رفت و دختر او را بخواست پرویز بفرستاد و سیکی را
بفریفت تا او را هم آنجا بکشت مدت استیلای بهرام بر ایران دو سال
و کسری خسرو پرویز بن هرمز بن انوشیروان عادل از نژاد اردشیر

سجده پرست و همه پادشاه بودند بعد از بهرام چوبین پادشاهی بدو قرار
گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگرچه خالان او بودند و او بسعی
ایشان از ورطه بهرام چوبین خلاص شده بود بقصاص پدر بکشت پارسیان
در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین گویند که ملوک شروان از نسل ویند
پانزده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار و شش هزار خادم و حارث و پنجاه
سه هزار و پانصد اسب بارگیر عربی و رومی و اشتر زینی داشت و نهصد
شصت زنده پیل در حضرت او می بودند غیر آنچه در شهرها داشت و چون
سوار شدی دویست کس با مجمرهای زرین در حوالی او رفتندی تا باد
بوی خوش بدو رسانیدی و هزار آدمی و چهارپای بر رهگذرش آب
پاشیدندی تا گرد فرو نشستی و او بروی خوب و لطف و حسن خلق
و زور و دلیری و قوت شهوانی سرآمد زمان خود بود و آنچه او را بود
دیگری را نبود اول آنکه پاره طلا داشت نرم چون موم هر شکل که خواستی
بی آتش از آن ساختی و دستی از عاج با پنج انگشت چون او را فرزندی
خواست شد آن پنجه را در آب نهادی چون فرزند متولد شدی آن
انگشتان فراهم آمدی منجم طالع گرفتی و احتیاج نبودی از حرم خبر
پرسیدن و کاسه چون آب بخوردندی بی آنکه آب در وریزند باز پر
شدی و فیل سپید در عهد او در ایران بچه آورد و بایران فیل را تولد

نمی شد و باربد مطرب که تا غایت مثل او درین علم نبوده است ...
بزم پرویز سی صد و شصت و شش نوا بود هر روز یکی گفتی و استادان
موسیقی را قول او حجت است و گنج باد آورد و آنچنان بود که میان
او و قیصر مخالفت افتاد پرویز آهنگ ملک او کرد در کنار دریا قیصر از بیم خزاین
آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد تا در جزایر دریا بنهد باد آن
کشتیها را بمنزل پرویز رسانید و آن همه خواسته روزی او شد
چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
بشرف وحی مشرف شد و چون از وحی نوزده سال بگذشت پیغمبر نامه
کرد و او را باسلام خواند پرویز از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نام
خود بالای نام او نوشته بود برنجید و نامه بدرید چون آن خبر به پیغمبر
رسید در حق او فرمود مزق الله ملکه کما مزق کتابی و مستجاب گشت
و پرویز بباذان که ملک یمن بود نامه کرد که بفرست تا آنکه در تهامه
دعوی پیغمبری می کند باز بدین قوم خود برد و الا او را بر من فرست
باذان فیروز دیلمی را با چند معروف دیگر بفرستاد چون این حکایت
در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتند رسول صلعم
فرمود که پرویز را دوش کشتند شما این حکایت برای که می کنید
ایشان تاریخ ضبط کردند و بعد از مدتی خبر قتل او رسید موافق

دولت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود آنجا غث جله پشیمان شدند و سبب
کشتن او آن بود که پرویز بدخوی بود اکابر درسر با یکدیگر مواطاه کر[دند]
و پسرش شیرویه را بران داشتند که پدر را محبوس کرد و از وی ...
شدند بفرمود تا او را بزه کمان هلاک کردند و این واقعه در شب سه شنبه
بیستم جمادی الاول سنه سبع من الهجره النبویه صلی الله علیه وآله وسلم واقع
شد شش ساعت از شب مذکور گذشته از آثار وی قصر شیرین و
ایوانی که در بیستون کوه می ساخت تمام نشد مدت پادشاهی پرویز
سی و هشت سال **شیرویه** بن پرویز بعد از قتل پدر پادشاه شد
سلطنت بر وقرار نمی گرفت او بدین سبب برادران و اقربای خود را
بکشت بدی کار او برنج تن مبتلا شد و بعد از شش ماه بمرد مدت
عمرش بیست و دو سال **اردشیر** بن شیرویه بعد از مرگ پدر پادشاه
شد کودک بود و بعد از یکسال بر دست بنده کشته شد **فرایین** امیری
بود از امرای پرویز بعضی نام او شهرایران و بعضی شهریدار نوشته اند
حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در انحطاط نهاد
او طمع در ملک کرد و بتغلب و استیلا پادشاه شد و مدت دو سال
حکم کرد ارکان دولت با او نساختند و او را بکشتند و رسنی در پای
او کردند و در همه محلها کشیدند و منادی ندا می کرد که هر که نه از خاندان

این طایفه را از عداد سلاطین نیاورده اند و اخبار ایشان در ضمن احوال بنی
عباس ذکر کرده اما چون طاهر ذوالیمینین که مقدم این طایفه است و این
فرقه را ابدو باز میخوانند در آخر عمر دعوی سلطنت و استقلال کرد و بعد از
و تنها حکومت خراسان در خانواده او بود بعضی دیگر ذکر ایشان علیحده
ایراد فرموده اند **طلحه** بن طاهر بعد از پدر بحکم مامون حاکم خراسان
شد در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد طلحه بدانجانب
لشکر کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط کرد و بخراسان
مراجعت نمود و در سنه ثلث عشر و مائتین وفات یافت علی بن طلحه قایم مقام
پدرش شد در اندک وقتی جمعی بر وی خروج کردند و او را در نواحی نیشابور بکشتند
مدت حکومت طلحه شش سال **عبدالله** بن طاهر بعد از فوت طلحه و
پسرش علی بحکم مامون والی خراسان گشت بغایت ادیب و فاضل بود
و سخاوتی بی نهایت داشت در عدل و داد کوشید خراسان در زمان او
معمور و آبادان گشت عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه ثلثین و
مائتین وفات یافت **طاهر** بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم
واثق حکومت خراسان بدو تعلق گرفت و او نیز سیرت پدر داشت
هجده سال حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین و مائتین وفات یافت
محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم مستعین بر جای پدر

نشست بعقل و ادب موصوف بود و بلهو و طرب و عشرت مایل در زمان
او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود لشکر بخراسان
کشید و از علویان حسن بن زید الحسنی که بداعی کبیر مشهور است در طبرستان
مستولی شده بود دیگر جانب آمد چون محمد بن طاهر را از دو طرف دشمن پیدا
شد متزلزل گشت و نزد یعقوب لیث ایلچی فرستاده پیغام کرد که اگر منشوری
از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم و اگر منشور نداری بی فرمان خلیفه بکجا
می آیی یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از زیر مصلا بیرون آورد و گفت منشور
من اینست و به نیشابور درآمد در سنه تسع و خمسین و مایتین و محمد بن طاهر را با
صد و شصت نفر از اقارب و عشایر او بگرفت و بسیستان فرستاد و
دولت طاهریان در خراسان بر آمد و ایشان همه پادشاهان عادل کریم
هنرپرور بودند خراسان در ایام حکومت این طبقه در نهایت معموری
و آبادانی بود

فصل دوم

در ذکر صفاریان از ایشان کسی که بسلطنت
رسیدند مدت حکومتشان سی و چهار سال **لیث صفار** رویگر بچه
سیستانی بود چون در خود نخوتی میدید برویگری ملتفت نشد از سلاح
ورزی بعیاری و ره زنی افتاد اما در آن طریق انصاف سپردی و مال کس
یکباره نبردی بعد از آن بملازمت درهم بن نصر که والی سیستان بود
رفت و پیش او مرتبه و جاه یافت و امیر لشکر شد بعد از و پسرش یعقوب

پس از وفات درهم بن نصر بر پسر ایشان خروج کرد و بر سیستان مستولی شد
در سنه ثلث و خمسین و مایتین و روز بروز کار او ترقی گرفت تا در سنه
تسع و خمسین و مایتین بر خراسان دست یافت و محمد بن طاهر را در نیشابور
بگرفت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از تسخیر خراسان عزیمت
فارس کرد و شیراز رفت و مسخر کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتمد
خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او هرجا که مالی بود بزور و
ظلم بستد مالهای جهان بر و جمع شد آهنگ عراق و مازندران کرد و با
هشتاد هزار مرد بجنگ داعی کبیر حسن بن زید الحسنی رفت و مظفر شد
پس از آن هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود
موفق را بجنگ او فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنی و ستین
و مایتین در حدود واسط محاربه عظیم واقع شد و سه تیر بر حلق و تن یعقوب
زدند و لشکر یعقوب منهزم شدند یعقوب بخوزستان رفت و بعد از
مدتی بمرض قولنج وفات یافت در رابع عشر شوال سنه خمس و ستین
و مایتین یعقوب بغایت زیرک و عاقل بود و سیاست و سخاوتی بکمال
داشت مراسب که لشکری داشت ملک او بود مگر اندکی و علیق از خاصه
خود میداد و بر تخت چوبین بلند که بر همه لشکر مشرف بود نشستی و آنچه
از اوضاع لشکر در نظرش ناپسند بودی تغیر فرمودی و دو هزار مرد

جلد را هریکی چماقی زرین داده بود که هریک از آن یک هزار مثقال وزن
داشت و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و با کس مشورت نمی کرد و چون
دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان او کسی زهره نداشت که دست بغارت
بر آرد مدت سلطنت یعقوب دوازده سال **عمرو لیث** بعد از برادر بپادشاهی
برو قرار گرفت و بیست و دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت بر خراسان
و کرمان و فارس و سیستان و قهستان و مازندران و غزنه مستولی شد
و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی
عمرو طمع در خوزستان و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت
سپرد خلیفه اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بجنگ عمرو امر فرمود
و امیر اسماعیل از آب آمویه گذشته با دوازده هزار مرد به بلخ آمد چون فریقین
صف بیاراستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو لیث نشاط کرد و او را
در ربود و میان لشکر اسمعیل سامانی آورد و بی جنگ گرفتار شد و این صورت
در منتصف ربیع الاخر سنه سبع و ثمانین و مائتین بود اسماعیل عمرو لیث را
مقید نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را محبوس کرد دو سال در حبس بود در
وقت وفات معتضد خلیفه او را فراموش کردند و از گرسنگی بمرد و عجب
آنکه در زمان پادشاهی سیصد شتر در زیر بار مطبخ او میرفت عمرو اعور
بود و بغایت قهار و قتال از آثار او جامع عتیق شیراز است طاهر

بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر شد طاهر بکر بخت و بسجستان رفت
ارکان دولت او را بپادشاهی نشاندند بعد از یکسال امیر اسمعیل
سامانی برو غلبه کرد و پادشاهی بستد و ایام دولت صفاریان سپری شد

فصل سیوم ذکر سامانیان مدت ملک ایشان صد و ده سال
و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک تا حد و هند و فارس و عراق بود
و دار الملک ایشان بخارا و شاعری اسامی ایشان دو بیت تنظیم آورده
نه تن بودند از آل سامان مشهور ۵ هریک بامارت خراسان مذکور
اسماعیلی و احمدی و نصری ۵ دو نوح دو عبد الملک و دو منصور
سامان از تخم بهرام چوبین بود پیش از اسلام پیشتر حکام ماوراء النهر بودند
و بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را روز مخالف شد بساربانی افتاد
سامان را گوهر بزرگی بود پسر بکار شتربانی در نیاورد و بعیاری
مشغول شد پسرش اسد بن سامان را در عهد مامون خلیفه حرمتی پیدا شد
و بعد از و مامون پسرانش را بولایات امارات داد و در سنه احدی و
ستین و مائتین معتمد خلیفه تمامت ماوراء النهر بنصر بن احمد بن اسد بن
سامان تفویض نمود چون در سنه تسع و سبعین و مائتین نصر درگذشت تمامت
کار بر اسمعیل قرار گرفت **امیر اسمعیل** بن احمد بن اسد بن سامان مردی
فرزانه و باشکوه بود اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد او بود که

ماوراء النهر در عهد او معمور گشت چون بنی لیث صفار دست بر آوردند معتضد
خلیفه او را فرمان داد تا ایشان را بر انداخت چنانکه گذشت و ملک بنی لیث
برو مسلّم داشت و اسم پادشاهی برو اطلاق رفت و او در خیرات
مساعی جمیله بتقدیم رسانید و در عدل و داد کوشید مدت سلطنتش در ایران
هشت سال و وفاتش در رابع عشر صفر خمس و تسعین و مائتین بود احمد
بن اسماعیل بعد از پدر بحکم وراثت مدت شش سال و شش ماه بر اسم
پادشاهی قیام نمود بعد از آن بدست جمعی از بندگان خویش کشته شد
در سنه احدی و ثلثمایه **نصر** بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاهی
نشست تمامی غلامان که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت سی سال
در عدل و داد و راستی پادشاهی کرد و در ماه شعبان بمرض سل بماند نوح
بن نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال و هفت
ماه در جهانداری بسر برد و در تاسع عشر ربیع الآخر سنه ثلاث و اربعین و
ثلثمایه رحلت کرد **عبد الملک** بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر
هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در حالت اسب تاختن بیفتاد و بدان
در گذشت در منتصف شوال سنه خمسین و ثلثمایه **منصور** بن نوح مدت
پانزده سال بعد از برادر پادشاهی کرد داد عدل و خیرات داد و منتصف
شوال سنه خمس و ستین و ثلثمایه وفات یافت **نوح** بن منصور بعد از

پدر پادشاه شد امرای خراسان بروی عاصی شدند و او با امیر سبکتگین که شحنه غزنه
بود نامه کرد که تا شر ایشان از وی کفایت فرمود و این صورت در سنه اربع و
ثمانین و ثلثمایه بود و امیر نوح امارت بعضی خراسان با امیر سبکتگین و بعضی به پسرش
سلطان محمود تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی از اینجاست مدت
ملک امیر نوح بیست و یکسال و هفت ماه بود وفات او در روز جمعه ثالث عشر
رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه **منصور** بن نوح بعد از پدر پادشاه شد یکسال
و هفت ماه حکم کرد بعد از آن بیک توزن که غلام پدر او بود و بمرتبه امیر الامرای
رسیده او را در سرخس بگرفت و میل کشید در روز چهارشنبه ثامن عشر
صفر سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه **عبد الملک** بن نوح بعد از برادر پادشاهی
برو تعلق گرفت خواست که امارت خراسان از سلطان محمود سبکتگین بستاند
بدین سبب میانه ایشان محاربات و مقاتلات واقع شد عبد الملک
بهزیمت ببخارا شد و ملک ترک ایلک خان بروی مسلط شد و ما وراء النهر بدست
فرو گرفت و در ثانی عشرین ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه بعد از این
ایلک خان عبد الملک را بدست آورد و باوزکند فرستاد و آنجا سپری شد
و شعله دولت آل سامان فرو مرد مدت حکومت عبد الملک هشت ماه و هفده
روز بود **فصل چهارم** در ذکر غزنویان عدد ایشان چهارده تن مدت
ملکشان صد و پنجاه و پنج سال اصل ایشان **سبکتگین** و او غلام البتکین

ملوک سامانیان بود البتکین در زمان پسر سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و
حدود هند پادشاهی کرد بعد از او حکومت آن ملک بسبکتگین رسید و در سنه
اربع وثمانین وثلثمایه امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه سبع وثمانین
وثلثمایه درگذشت پسرش سلطان محمود بر جای او نشست و بعد از انقراض
دولت سامانیان از دار الخلافه بسلطنت خراسان منسوب گشت السلطان
یمین الدوله ابو القاسم محمود بن سبکتگین پادشاه مشهور است پیوسته در هند
با کفار غزا می کرد مادرش دختر رئیس زاول بود او را بدین سبب زابلی میگویند
چنانچه فردوسی گوید علیه الرحمه * خجسته درگه محمود زابلی دریاست
کدام دریا که آنرا کرانه پیدا نیست * شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در
گناه بخت منست آن گناه دریا نیست * سلطان محمود شش ماهه راه از هند
مسخر کرد و بسیاری از کفار را باسلام در آورد خوارزم نیز در تصرف آورد
و در سنه سبع وتسعین وثلثمایه میان او و ایلک خان که پادشاه ماوراء النهر
بود بر در بلخ جنگ واقع شد سلطان محمود ظفر یافت و ایلک خان بماوراء النهر
گریخت و در سنه ثلث واربعمایه وفات یافت بعد ازین قدرخان و ارسلان
خان از ماوراء النهر و ترکستان باتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند چون ببلخ
رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف داد و جنگ عظیم واقع شد و در آن
روز سلطان محمود بر پیل سفید نشسته بود و حمله بر دشمنان میکرد و ایشان را

منهزم گردانید چهار دانگ لشکر ایشان وقت گریز در آب آمویه غرق شدند و
سلطان محمود از جیحون بگذشت و در ماوراء النهر خرابی بسیار کرده بخراسان
معاودت فرمود و این حال در سنه عشر واربعمایه بود سلطان محمود در آخر عهد
در سنه عشرین واربعمایه بر عراق عجم مستولی شد و والی آنجا مجد الدوله رستم بن
فخر الدوله را در خوار ری بگرفت و در خفیه بکشت و عراق به پسر خود مسعود داد
و مسعود تمامی عراق در ضبط آورده هر کس سرکشی کرد سیاست فرمود و چهار هزار
کس را از اعیان اصفهان بقتل رسانید و چون در غیبت او از مردم قزوین مخالفت
ظاهر شده بود ایشان را نیز گوشمالی عظیم داد و سلطان محمود از دولاب ری
معاودت نموده بغزنین رفت و در روز پنجشنبه بیزدهم ماه ربیع الاول سنه
احدی وعشرین واربعمایه وفات یافت عمرش شصت و یکسال مدت
سلطنتش سی و یکسال مسعود بن محمود بحکم وصیت پدر سلطنت
خراسان و عراق و خوارزم بدو تعلق گرفت و دیار هند و غزنه برادرش
محمد بن محمود داشت مسعود از برادر بزرگ التماس کرد تا او را در خطبه
شریک گرداند محمد اجابت نکرد پس مسعود آهنگ غزنه کرد و پیش از وصول او
یوسف بن سبکتگین محمد را اسیر کرده میل کشید و بقلعه بلباد فرستاد و نه سال
محبوس بود و سلطان محمود بر جمیع ممالک پدر مستولی شد و چون میان
مسعود و سلجوقیان منازعت افتاد و مسعود از ایشان منهزم بغزنین رفت

محمد مکحول را از قلعه بیرون آورد و عزیمت هندوستان کرد چون از مسعود
دیلم بگذشت لشکر بر مسعود بیرون آمد و محمد مکحول را بستدند و بتخت نشاندند
و در لشکر گردانیدند و مسعود را گرفته پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه گری فرستاد
و در راه لشکر او را بکشتند در جمادی الاول سنه ثلث و ثلثین و اربعمایه مدت
سیزده سال پادشاهی کرد بعد ازین محمودیان بغزنین قناعت کردند ایشان را
بدین سبب غزنویان گویند و در ان ملک آثار ایشان بسیارست محمد بن
محمود بن سبکتگین در حیات برادر در اول عهد چهار سال در غزنه پادشاهی
کرد پس ازان بحکم برادرش مسعود نه سال محبوس بود و بعد از قتل مسعود
یکسال دیگر حکومت کرد در سنه اربع و ثلثین و اربعمایه بر دست برادرزاده
کشته شد مودود بن مسعود بن محمود بر عم خروج کرد و بقصاص خون پدر
او را با تمامت اولاد و هر که در خون پدرش ساعی بود بکشت و دختر جغر بیک را
بخواست و از وی پسری آورد مسعود نام کرد مدت هفت سال پادشاهی کرد
و در رجب سنه احدی و اربعین و اربعمایه بدین جغر بیک عزیمت کرد که به
خراسان رود در راه بزحمت قولنج درگذشت مسعود بن مودود بعد از
پدر طفل بود چند روزی پادشاهی باسم او بود پس اکابر مملکت و ارکان
دولت بر عم او اتفاق کردند علی بن مسعود بن مودود چون نوبت
پادشاهی بدو رسید عبد الرشید که سالها در قلعه محبوس بود خلاص یافت

و لشکر کرد و او را در سنه ثلث و اربعین و اربعمایه منهزم گردانید عبد الرشید بن
محمود بعد از برادرزاده پادشاهی نشست و در سنه خمس و اربعین و اربعمایه
وفات یافت فرخ زاد بن مسعود بن محمود بعد از عبد الرشید پادشاه
شد و چون زاولستان خراب شده بود خراجش بخشید و با خلق نیکویی کرد
و در طاعت و عبادت درجه عالی داشت سه ماه روزه داشتی و بیشتر از
شب نماز گزاردی در سنه خمسین و اربعمایه بزحمت قولنج درگذشت ابرهیم
بن مسعود بن محمود بعد از فرخ زاد پادشاه شد دراز عمر بود مدت چهل و
دو سال در پادشاهی بماند و در خیرات کوشید و مسجد و خانقاه و
رباط بسیار ساخت گویند از ولایت نصیبی داشت شبها گرد محلات
غزنین گردیدی و بیوه زنان و محتاجان را طعام دادی و در عهد او
در غزنین داروی چشم و ادویه و اشربه تمامی بیماران از خزانه او بردند
و او را سی و شش پسر بود و همه را نام در کتب تواریخ آورده اند و چهل
دختر داشته همه را بسادات کرام و علما انام داده خرابها که در ملک
افتاده بود در زمان او بآبادانی مبدل شد و چند قصبه بنا فرمود خیرآباد
و ایمن آباد و غیر ذلک و او را سید السلاطین نوشته اند خط خوب نوشتی
و در هر سال یک مصحف بخط خود نوشتی و با اموال فراوان بمکه فرستادی
و سه ماه رجب و شعبان و رمضان روزه داشتی وفات او در خامس

شوال سنه اثنی وتسعین واربعمایه بود **مسعود** بن ابرهیم بن مسعود بعد از
پدر پادشاه شد خواهر سلطان سنجر سلجوقی را در نکاح آورد و مدت شانزده
سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان وخمسمایه بدار البقا پیوست **شیرزاد**
بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد ویکسال حکم کرد و برادرش ارسلانشاه
بر وخروج کرد و او را بکشت در سنه تسع وخمسمایه **ارسلانشاه** بن مسعود بعد از
برادر پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرامشاه تنازع شد بهرامشاه
پناه بسلطان سنجر برد که خال او بود و بموافقت او بغزنه آمد و با ارسلان
محاربه کرده نصرت یافت وارسلان هزیمت کرد و سلطان سنجر رحمه الله
بهرامشاه را بر تخت نشاند و باز بقهستان رفت پس ارسلان مراجعت
کرد بهرامشاه از وی گریخته بخدمت سنجر آمد و از وی لشکر بستد و بغزنه
رفت و بر ارسلان مسلط شده او را هلاک کرد واینصورت در سنه اثنی
عشر وخمسمایه بود **بهرامشاه** بن مسعود بن ابرهیم بعد از برادر پادشاهی
بر وقرار گرفت بزرگ منش عالم پرور علم دوست بود فضلای جهان
بنام او کتب ساختند از انجمله کتاب کلیله ودمنه است که ادیب نصر الله
بن عبد الحمید بعبارتی که اکنون مشهور است بنام او پرداخته وشیخ سنایی
کتاب حدیقه بنام او نظم کرده در زمان دولت او امن وراحت بود
سی ودو سال پادشاهی کرد و در آخر عهد علاء الدین حسن بن حسین

که اول ملوک غوریست بر وی خروج کرد بهرامشاه از و منهزم بهندرفت
علاء الدین حسن برادر خود سوری را در غزنین پادشاهی داد و خود مراجعت
بفیروزکوه کرد و در راه برادر دیگرش سام بمرد بهرامشاه باز بغزنه
آمد و با سوری جنگ کرد سوری در دست او گرفتار شد بهرامشاه
فرمود تا او را بر گاو نشاندند و در شهر گردانیدند و بعد از خواری بسیار
تمام او را بکشت و سرش نزد سلطان سنجر علیه الرحمه فرستاد چون
این خبر به علاء الدین حسن رسید ازان تافته شد و با لشکری انبوه
عزیمت غزنه کرد پیش از رسیدن او بهرامشاه در سنه اربع وتسعین و
خمسمایه درگذشت **خسروشاه** بن بهرامشاه بعد از پدر بحکم وراثت
پادشاهی بدو دادند چون علاء الدین حسن بجنگ او آمد بگریخت و بدریای
هند رفت علاء الدین حسن غزنه را غارت کرد وخلقی بسیار بقتل آورد
و برادرزاده خود غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام را به نیابت در
غزنه پادشاهی داد ملک غیاث الدین خسروشاه را بمواعید بر خود ایمن
گردانید بعد ازان او را دستگیر کردند و بقلعه فرستادند واینصورت
در سنه خمس وخمسین وخمسمایه بود خسروشاه ده سال در قلعه محبوس بود
و در سنه خمس وستین وخمسمایه درگذشت دولت غزنویان سپری شد
وملک ایشان بغوریان رسید و از نسل محمودیان کسی نماند

فصل پنجم در ذکر غوریان پنج تن مدت ملکشان شصت و
چهار سال اصل ایشان از پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود غزنوی
او را برانداخت نبیرهٔ او سوری از بیم سلطان بهندستان گریخت
و او را پسری بود سام نام مسلمان شد و تجارت میکرد و او را پسری
بود حسین نام بهمه هنری آراسته سام با پسر و اتباع و آنچه داشت
براه دریا عزم غور کرد باد مخالف برآمد و کشتی غرق شد حسین بن سام
دست در تخته پاره زد که بکنار افتد و ببری درنده در کشتی بود هم دست
درین چوب پاره زد باقی مردم در گرداب فنا غوطه زدند حسین با ببر
سه روز بر سر آب بماند چون بساحل رسید ببر بجست و حسین برفت
و بر ساحل دریا بشهری رسید بر دکانچه بخفت عسس او را بگرفت هفت سال
در زندان بماند بعد از هفت سال پادشاه رنجور شد بصدقه زندانیان را
رها کردند حسین نیز آزاد شد و متوجه غزنین گشت چون بدان حدود
رسید جمعی از قطاع الطریق او را جوانی خوب صورت یافتند اسب و
سلاح دادند شب پیش ایشان بود بحسب اتفاق دران شب طایفه از لشکر
سلطان ابرهیم غزنوی که مدتی در طلب آن جماعت بودند بریشان ظفر
یافتند و همه را بکشتند چون جلاد چشم حسین ببست حسین گفت الهی
میدانم که بر تو غلط روا نیست چون است که مرا بی گناه می کشند جلاد از

احوال او پرسید سرگذشت بشرح باز گفت و حکایت او بسمع سلطان رسید
سلطان بر حالش رقت کرد و او را نوازش نمود و در مرتبهٔ حجاب آورد
و از اقربای خود زن داد چون سلطنت بمسعود بن ابرهیم رسید او را امارت
نمود و او کارش بلند شد بعد ازو پسرش حسن بن حسین بر جای او نشست
علاء الدین حسین بن حسین بن سام چون دولت غزنویان روی نقصان
داشت او بر مملکت ایشان مستولی شد در سنهٔ احدی و خمسین و خمسمایه
درگذشت سیف الدوله محمد بن علاء الدین حسین بن حسین بن سام
بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال و کریم طبع و عادل و رعیت
پرور و بخشنده و دریادل و متواضع بود ملک غزنین به پسر عم خود غیاث الدین
محمد بن سام داد بعد از سلطان سنجر سلجوقی بلخ نیز مستخلص کرد غزان بجنگ
او آمدند سیف الدوله دران جنگ کشته شد در سنهٔ ثمان و خمسین مدت
سلطنتش هفت سال غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بعد از
عم زاده پادشاهی بدو تعلق گرفت و با غزان جنگ عظیم کرده و بسیاری
ازیشان بکشت بقایای ایشان زنهار خواستند و خراج پذیرفتند و
سلطان غیاث الدین برادر خود را سلطان شهاب الدین ابو المظفر
در هراة نیابت داده خود غزنین دار الملک ساخت و چهل سال در
پادشاهی بماند و در ثمان و خمسین و تسعمایه بغزنین درگذشت از آثار

او مسجد جامع هراة است که در سنه اربع وتسعمایه امیر علیشیر آنرا تجدید
عمارت کرد **شهاب الدوله** ابو المظفر بن سام بن حسین بعد از برادر
پادشاه شد وچهار سال سلطنت کرد و بعد ازان در حالت نماز گزاردن
فدائیان هندی اورا شهید کردند در تاریخ وفات او گفته اند **نظم**
شهادت ملک بحر وبر شهاب الدین ۝ کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک
سیم زغره شعبان بسال ششصد و دو ۝ فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک
محمود بن محمد بن سام بعد از عمش سلطنت بر وی قرار گرفت مدت
هفت سال پادشاهی کرد در سنه تسع وستمایه روزی اورا در خانه
کشته یافتند مملکت غوریان بخوارزمشاهیان منتقل شد **فصل ششم**
در ذکر آل بویه عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت
سال صابی دبیر در نسب آل بویه آورده که بویه از تخم بهرام گور است
چون ماکان بن کاکی بر طبرستان مستولی شد بویه بخدمت او پیوست
اورا سه پسر بود علی وحسن واحمد این برادران واسفار بن شیرویه
ومرداویج بن زیاد وبرادرش وشمگیر ملازمت ماکان بن کاکی میکردند
اسفار بن شیرویه بر ماکان خروج کرد واورا الجهانید و در سنه خمس عشر
وثلثمایه بر ملک دیلمان مستولی شد و بعد از یکسال بر دست قرامطه کشته
گشت مرداویج بن زیاد بر جای او حاکم دیلمان شد در رودبار وطالقان

ورستمدار در ضبط آورد پس مازندران وملک ری وقزوین وابهر و
زنجان وطارمین مستخلص کرد و تسخیر دیگر بلاد کوشید و در همدان قتل عام
ونهب وغارت کردند مرداویج علی بن بویه را با برادران بکرج فرستاد
وخود باصفهان رفت علی بن بویه وبرادران بفارس رفتند و در ضبط
آوردند ومرداویج را در اصفهان غلامانش در حمام بکشتند و در سنه
احدی وعشرین وثلثمایه علی بن بویه باصفهان رفت و با وشمگیر بن زیاد
حرب کرد واورا منهزم گردانید وشمگیر بطبرستان رفت وبدان ملک قناعت
نمود علی بن بویه را ملک فارس وعراق مسلم شد **عماد الدوله** علی بن بویه
در حادی عشر ذی قعده سنه احدی وعشرین وثلثمایه بپادشاهی نشست
عراق برادر کهتر حسن داد واورا رکن الدوله لقب کرد و برادر کوچک احمد را
باستخلاص کرمان فرستاد واورا معز الدوله لقب فرمود وشیراز دار الملک
خود ساخت واز جانب خلیفه منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت
شانزده سال ونیم پادشاهی کرد و در جمادی الاول سنه ثمان و
ثلثین وثلثمایه درگذشت وبرادرزاده خود عضد الدوله ابن رکن الدوله را
ولی عهد کرد **رکن الدوله** حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم پادشاه
بود چهل وچهار سال پادشاهی کرد وعمر او از نود سال زیاده بود
در شب بیست وپنجم محرم سنه ست وستین وثلثمایه درگذشت سه پسر داشت

عضد الدوله و مويد الدوله مادر ايشان كنيزك تركي بود فخر الدوله از دختر
حسن بن فيروزان كه پسر عم ماكان بن كاكي پادشاه طبرستان بود
بوجود آمد ركن الدوله بعد از فوت عماد الدوله مملكت بر پسران قسمت كرد
يزد و اصفهان و قم و كاشان و نطنز و جرباذقان بمويد الدوله ابونصر بويه
داد و ري و همدان و قزوين و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضي از كردستان
بفخر الدوله علي و پسر مهتر عضد الدوله فنا خسرو را همان كه عمش داده بود
يعني ملك فارس برو مسلم داشت **مويد الدوله** احمد بن بويه بفرمان برادر
باستخلاص كرمان رفت و مسخر كرد و از انجا بخوزستان رفت و بگرفت و
ملك بصره و واسط مسلم گردانيد مستكفي خليفه استدعاي حضور او كرد در
سنه اربع و ثلثين و ثلثمايه ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستكفي خليفه را ميل
كشيد و خلافت بمطيع الله داد چنانچه گذشت معز الدوله بيست و يكسال
پادشاه بود سه سال معاصر عماد الدوله و هجده سال معاصر ركن الدوله و در
ربيع الاول سنه ست و خمسين و ثلثمايه بمرض اسهال در گذشت پنجاه و چهار
سال عمر داشت معز الدوله چون ساير آل بويه اثني عشري بود اقامت
بر صلوة غدير خم در هجدهم ماه ذي الحجه او كرد و در روز عاشورا تعزيت حضرت
امام حسين عليه السلام او بنياد نهاد در سنه اثني و خمسين و ثلثمايه **عضد الدوله**
ابو شجاع فنا خسرو بن ركن الدوله حسن بن بويه بعد از عم بحكم وصيت در فارس

در سنه ثمان و ثلثين و ثلثمايه بپادشاهي نشست مدت سي و چهار سال در
پادشاهي بماند مانند او در ديالمه هيچ نبود و او خلاصه آن قوم بود عضد الدوله
در سنه سبع و ستين و ثلثمايه ببغداد رفت و با عم زاده خود عز الدوله بختيار
بن معز الدوله جنگ كرد و او را بكشت و بغداد مستخلص كرد و در روز دخول
او بغداد خليفه باستقبال بيرون آمد اكابر زمان در دولت او آسايش ها
كردند و در كار عدل و سياست يد بيضا نمود از آثار او مشاهد امير المومنين
علي و امام حسين عليهما السلام و دار الشفاي بغداد و باروي مدينه حضرت
رسول صلي الله عليه و آله و سلم و بند امير است كه بر رود كر ساخته در سنه
ثلث و اربعين و ثلثمايه و كربال از ان آب ميخورد و شهري در قبلي شيراز
كه اكنون مزرعه ايست و آنرا سوق الامير ميخوانند عضد الدوله در رمضان سنه
اثني و سبعين و ثلثمايه در بغداد بصرع در گذشت و در مشهد امير المومنين علي
عليه السلام مدفون شد ولادت عضد الدوله در يوم الاحد خامس ذي
القعده سنه اربع و عشرين و ثلثمايه بود در اصفهان **عز الدوله** بختيار ابن
مويد الدوله بعد از پدر در بغداد يازده سال امارت داشت بعد از ان بحكم
عضد الدوله كشته شد در سنه سبع و ستين و ثلثمايه چنانچه گذشت
مويد الدوله ابو نصر بويه ابن ركن الدوله حسن بن بويه در ايام پدر در اصفهان
مي بود چون پدرش در گذشت بمدد عضد الدوله بري رفت و بجاي پدر نشست

سال و شش ماه سلطنت کرد و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی قابوس بن
وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات رفت و در جمله ظفر او را بود فخر الدوله
و قابوس دو نوبت از مؤید الدوله شکست یافتند در نوبت اول در روز چهارشنبه
بیست و دوم رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمایه بعد از آن گریخته بخراسان رفتند
قابوس هجده سال و فخر الدوله سه سال در خراسان بماند مملکت فخر الدوله در عراق و
قابوس در طبرستان بتصرف مؤید الدوله درآمد صاحب بن عباد که از وزرای
مشهور است در خدمت او می بود مؤید الدوله در سنه ثلث و سبعین و ثلثمایه درگذشت
فخر الدوله علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در همدان می بود و پس مؤید الدوله
بدو عضد الدوله او را اخراج کرده بنیشابور رفت چون مؤید الدوله نماند صاحب
اسمعیل بن عباد استدعای حضور او کرد و در سنه ثلث و سبعین و ثلثمایه بر مملکت
آمد و چارده سال دیگر در سلطنت بماند و در شوال سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه درگذشت
اما صاحب ابن عباد بوفور فضایل و کمالات موصوف است گویند چهارصد شتر کتابخانه
او می کشید و او با آنکه امور کلیه و جزویه ملک بدو مفوض بود کما ینبغی بدان وا می رسید
همه روز افاده بعضی نمود و درس می گفت و از جمیع علوم بهره مند بود و مصنفات
خوب دارد و در فروع اثنی عشریست و در اصول معتزلی در سنه سبع و ستین و ثلثمایه
بعد از وزیر ابو الفتح بن العمید وزارت بدو دادند هجده سال وزارت کرد و در
شب جمعه بیست و چهارم صفر سنه خمس و ثمانین و ثلثمایه در ری وفات یافت نعش

او را باصفهان بردند و در محلت دریه دفن کردند صاحب عباد رازی است
و بعضی گفته اند اصفهانی است **مجد الدوله** ابوطالب رستم بن فخر الدوله بعد از
پدر پادشاهی عراق بدو تعلق گرفت چون کودک بود مادرش سیده کفیل
مصالح ملک شد تا سیده در حیات بود مدت بیست و هفت سال ملک مجد الدوله
بر رونق بود و چون در سنه خمس عشر و اربعمایه درگذشت کارها دست بهم داد
سلطان محمود غزنوی با لشکری آهنگ عراق کرد مجد الدوله با پسرش ابو دلف
گرفتار شدند در سنه عشرین و اربعمایه و ملک عراق در تصرف سلطان محمود
آمد مدت سلطنت مجد الدوله سی سال وی مرض مالیخولیا داشت شیخ ابو علی
سینا معالجت کرد در اول دولت او قابوس بن وشمگیر باز بسلطنت رسید
و در شعبان سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه گرگان و طبرستان و مازندران با
تصرف گرفت و بر گیلان نیز مستولی شد و پانزده سال در سلطنت بماند
فضایل بسیار داشت و خط نیکو می نوشت اما سفاک بود بدین سبب لشکر
بر وی خروج کردند و او را گرفته محبوس ساختند و پادشاهی به پسرش منوچهر
دادند قابوس در سنه ثلث و اربعمایه در حبس درگذشت **شرف الدوله** ابو الفوارس
شیرزیل عضد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم برآمد
ببغداد رفت برادرش صمصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله او را
بگرفت و میل کشید و بقلعه کوسان فرستاده محبوس کرد و این واقعه در

سنه ست وسبعین وثلثمایه بود **صمصام الدوله** ابو کالیجار مرزبان بن عضد
الدوله بعد از برادر ارکان دولت او را از قلعه بیرون آوردند و به پادشاهی
نشاندند نه ماه پادشاهی کرد برادرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد صمصام
الدوله بگریخت وهشت سال دیگر بزیست و در ثمان وثمانین وثلثمایه بر دست
پسران عز الدوله بختیار کشته شد **بهاء الدوله** ابن عضد الدوله بعد از براد[ر]
در صفر سنه ثمانین وثلثمایه پادشاه شد مدت بیست وچهار سال و سه ماه
در پادشاهی بماند وخلیفه القادر بالله او را شهنشاه قوام الدین لقب فرمود
و او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد و از و دختر خواست در ربیع الاول
سنه اربع واربعمایه در اوجان فارس نماند **سلطان الدوله** بن بهاء الدوله
بن عضد الدوله بحکم وصیت پدر پادشاه شد مدت دوازده سال وچهار
ماه در پادشاهی بماند برادرش قوام الدین ابو الفوارس [illegible] کرد
سلطان الدوله بر و غالب آمد در شعبان سنه ست عشر واربعمایه در فارس
وفات یافت **شرف الدوله** حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد بنیابت
برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه بنام خود کرد و در
سنه عشر واربعمایه نماند مدت حکومتش شش سال و دو ماه **جلال الدوله**
بن بهاء الدوله از قبل برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت
یافت کار او رواجی نداشت مدت بیست و پنج سال امارت کرد در سنه

خمس وثلثین واربعمایه درگذشت **عماد الدین الله** عز الملوک ابو کالیجار مرزبان
بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از پدر در فارس در
سنه ست عشر واربعمایه بپادشاهی نشست میان او وعمش جلال الدوله که
در بغداد امیر بود محاربات رفت پس صلح کردند وبعد از جلال الدوله بغداد نیز
در تصرف آورد اما کارش استقامتی نداشت و ترکان او را تمکین نمیکردند
واز خوف ترکان لشکر شیراز رفت اسمعیل شبانکاره بر وخروج کرد و در کار آل
بویه خلل آورد عماد الدین الله در سنه اربعین واربعمایه درگذشت **الملک الرحیم**
ابو نصر بن عماد الدین الله بحکم پدر امارت بغداد بدو تعلق گرفت هفت سال
حکومت کرد و در سنه سبع واربعین واربعمایه سلطان طغرل بیک سلجوقی
ببغداد رفت او را بگرفت وبقلعه طبرک فرستاد و آنجا محبوس بود تا درگذشت
الملک ابو منصور بن عماد الدین الله بعد از پدر بحکم وصیت در فارس حاکم بود
فضلویه شبانکاره بر وخروج کرد و در سنه ثمان واربعین واربعمایه او را بگرفت
وبقلعه محبوس کرد همانجا درگذشت و فارس بتصرف فضلویه در آمد و هم در آن
چند گاه سلجوقیان در ضبط آوردند از آل بویه ملک ابو علی بن عماد الدین الله
بعد از برادر قریب چهل سال بزیست و بندجان فارس و کرمان شاهان
اقطاع او بود سلاطین او را عزیز داشتندی و طبل و علم داده بودند در سنه
سبع وثمانین واربعمایه درگذشت و دولت آل بویه سپری شد

فصل هفتم در ذکر سلجوقیان ایشان چهارده نفر ند مدت ملکشان
صد و چت و یکسال سلجوق بسی و چهار پدر با فراسیاب میرسد و او را
چهار پسر بود میکائیل و اسرائیل و موسی بیغو و یونس و ایشان مال بی نهایت
داشتند از ترکستان جهت تنگی چراگاه در سنه خمس و سبعین و ثلثمایه بماوراء النهر
آمدند و در حدود بخارا و سغد سمرقند مقام ساختند بعد از مدتی از سلطان
محمود غزنوی رخصت طلبیدند که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان
جاذب که والی طوس بود ایشان را رخصت دادن مصلحت ندید و گفت عدد
ایشان بیشمار است مبادا از ایشان در خراسان فتنه ظاهر شود سلطان
قبول نکرد و ایشان را رخصت داد ایشان از ماوراء النهر بخراسان آمدند
در حدود نسا و باورد مقام ساختند میکائیل را دو پسر بود طغرل بیگ و
جغر بیگ پیشوای آن قوم شدند آثار دولت و سلطنت از جبین ایشان
ظاهر بود اهل خراسان دل بکار ایشان نهادند و بعد از سلطان محمود
داورها پیش ایشان میبردند سلطان مسعود غزنوی لشکر بجنگ ایشان
فرستاد ظفر سلجوقیان را بود سلطان مسعود میخواست که با انتقام سلجوقیان
رود او را از اطراف هند تشویشی رسید بهند رفت و سوباشی که امیر
خراسان بود بفرموده سلطان بجنگ ایشان رفت رفتن و شکست
خوردن یکی بود سلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد بن

میکائیل بن سلجوق در نیشابور در سنه تسع و عشرین و اربعمایه در غیبت
سلطان مسعود غزنوی بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه
اثنی و ثلثین و اربعمایه در مرو بصحرای زندقان با سلجوقیان حرب کرد
و شکست یافته بغزنین رفت بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند
قایم خلیفه جهت ایشان منشور سلطنت مصحوب قاضی ابوالحسن ماوردی
که از فحول علمای زمان بود بخراسان فرستاد پس ولایت با یکدیگر بخش
کردند خراسان بجغر بیگ دادند و عراق عجم با آنچه مستخلص شود طغرل بیگ
اختیار کرد و مقام او در همدان می بود و بعد از و فتح کرد و قایم خلیفه را
از بند بساسیری خلاص کرد چنانچه گذشت و آل بویه را بر انداخت در خراسان
جغر بیگ در سنه ثلث و خمسین و اربعمایه وفات یافت و طغرل بیگ جای او
به پسرش الب ارسلان تفویض کرد و طغرل بیگ در روز جمعه ثامن عشر
رمضان سنه اربع و خمسین و اربعمایه در ری وفات یافت پادشاه نیکو
سیرت بود همیشه پنج وقت نماز بجماعت گذاردی و پنجشنبه و دوشنبه روزه
داشتی و هر وقت خواستی از جهت خود خانه سازد اول مسجدی ساختی
بعد از ان بعمارت پرداختی مدت ملکش بیست و شش سال مدت عمرش
هفتاد سال سلطان عزالدین ابوشجاع الب ارسلان بن جغر بیگ
بن میکائیل بن سلجوق مردی بغایت مهیب و با شکوه بود در زمان سلطنت

خود بر اطراف تاختن کرد فارس از فضلویه شبانکاره انتزاع نمود و ارمانوس
پادشاه روم را در جنگ بگرفت و بقرار آنکه هر روز هزار هزار دینار خراج
بدهد او را امان داد و باز بروم فرستاد و بغزای گرجستان رفت بعضی
از امرای گرجستان در دست او اسیر شدند و بعضی مسلمان گشتند و بجای
حلقه بندگی نعل اسب در گوش کردند گویند از پادشاهان ترک اول کسی
از فرات عبور کرده او بود ابو نصر عمید الملک کندری وزیر پدرش بود
بعد از وفات پدر در شهر نسا او را بکشت و سر او را بنیشابور فرستاد و
وزارت بخواجه نظام الملک طوسی که از مشاهیر عالم است تفویض کرد
و در آخر عهد چون تمام ایران او را مسلم شد بقصد تسخیر ما وراء النهر با دویست
هزار سوار از جیحون عبور کرد و در کنار آب قلعه برزم مستخلص نمود یوسف
کوتوال خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بداشتند
سلطان از وی سخنان می‌پرسید و او را تهدید میداد و درین اثنا یوسف کارد
بکشید و آهنگ سلطان کرد و سلطان بنا بر اعتمادی که بر شست خود داشت
غلامان را از قصد او منع کرد و سه تیر بر و انداخت هر سه خطا شد یوسف
بسلطان رسید و سلطان را زخم زد حاضران از هول این زخم پراکنده
شدند یوسف همچنان کارد در دست بیرون رفت جامع فراش نیشابوری
میخ کوبی بر سرش زد و بکشت و سلطان نیز از آن زخم درگذشت و این

واقعه در روز شنبه سلخ ربیع الاول سنه خمس و ستین و اربعمایه بود و
این از عجایب حالاتست ولادت او شب آدینه در محرم سنه احدی و
عشرین و اربعمایه بوده مدت سلطنتش ده سال و شش ماه و دوازده روز
مدت عمرش چهل و چهار سال و سه ماه قبرش در مرو است سلطان
جلال الدین ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی نظام الملک
پادشاه شد بخت موافق و روزگار مساعد داشت ممالک ایران و توران
در ضبط آورد و حکم او بروم و شام نیز جاری شد چهل و هفت هزار سوار
پیوسته ملازم او بودندی و اقطاعات ایشان در ممالک پراکنده بود تا هر جا
که رسیدندی درماندگی نبودی اصفهان را دار الملک ساخت شکار دوست
بود در سنه تسع و ستین و اربعمایه بزیارت بیت الله رفت و دران راه
خیرات بسیار کرد و در بادیه راه حج خانها و رباطها ساخت در آخر عهد
خواجه نظام الملک را از وزارت عزل کرد و جای او بتاج الدین ابو الغنایم
داد خواجه نظام الملک را بفرموده حسن صباح در حدود نهاوند در
ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمایه فداییان ملحد شهید کردند و سلطان
نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت و معزی شاعر گفت

رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر ❀ شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار ❀ قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

ولادت سلطان ملکشاه در جمادی الاول سنه خمس و اربعین و اربعمایه
وقوع یافته و یکی از فضلا در مرثیه او گفته * کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة
نفیسة صاغها الرحمن من شرف ** عزت فلم تعرف الایام قیمتها
فردها غیرة منه الی الصدف سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق
بن ملکشاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر بسلطنت نشست پادشاهی سخی و
خوش خوی بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد و اورا
با برادران و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر اورا بود در سنه
تسع و ثمانین و اربعمایه ایالت خراسان ببرادر خود سلطان سنجر تفویض
فرمود چون دوازده سال و شش ماه پادشاهی کرد در دوازدهم جمادی
الآخر سنه ثمان و تسعین و اربعمایه بوروجرد درگذشت ولادتش
باصفهان بود در محرم سنه اربع و سبعین و اربعمایه سلطان غیاث
الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از برادر در سلطنت بر و مقرر شد و
او پادشاهی بود بعدل و عفت موصوف و ب[illegible] دیانت معروف
در رفع ملاحده که دران عهد قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ فرمود و
بنیت غزا بهند رفت و با کفار محاربات کرد و مظفر شد چون سیزده
سال حکومت کرد در رابع عشرین ذی حجه سنه احدی عشر و خمسمایه در
گذشت قبرش در اصفهان است آورده اند که در وقت وفات این ابیات

ان کی

ولادت سلطان سنجر در سنجار [illegible] سنه [illegible] و اربعمایه

انشا کرد ** بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای ** جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای
بسی بلاد گرفتم بیک اشارت دست ** بسی حصار گشودم بیک فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد ** بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای
سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه بعهد برادران بر
کیارق و محمد بیست سال حاکم خراسان بود و بعد از ایشان چهل و چهار سال
و چهار ماه سلطان سلاطین جهان از حدود خطا و ختن تا اقصای مصر و
شام و از بحر خزر تا یمن در حوزهٔ تصرف او بود نوزده مصاف معتبر کرد در
هفده مظفر و منصور شد و او پادشاه مهیب با وفا و حیا و کرم بود
بر رعیت شفقت تمام داشتی و در ملبوس تکلف نکردی و بیشتر پوستین
بره پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه از خصایص سلاطین باشد
فرو گذاشت نکردی بعد از وفات برادرش محمد بعراق آمد برادرزاده اش
محمود بن محمد با او حرب کرد و منهزم شد و باز بخدمتش آمد و عذر خواست
سلطان سنجر بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام اورا
داد و سلطان در پنجم صفر سنه ست و ثلثین و خمسمایه در ماوراء النهر با گورخان
جنگ کرد و شکست یافته بخراسان آمد و قریب سی هزار کس درین جنگ
کشته شدند و ماوراء النهر از تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون
که زن سلطان بود و امیر قماج و امیر ابو الفضل پادشاه نیمروز درین جنگ

گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند فرید الدین کاتب در آن وقت گفته
شاها ز سنان تو جهانی شد راست ۞ تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آن هم ز قضاست ۞ کان کس که بیک حال بماندست خداست
سلطان سنجر سه نوبت بر سر اتسز خوارزمشاه که نوکر و نوکرزاده او بود و
یاغی شده بخوارزم رفت و در نوبت آخر در روز دوشنبه دوازدهم محرم
سنه ثلث واربعین وخمسمایه چون اتسز انقیاد نمود بصلح بازگشت ه
در آخر عهد او غزان از جیحون بگذشتند وحشم سلطان از ایشان در زحمت بودند
سلطان آهنگ جنگ غزان کرد ایشان زنان وطفلان را در پیش داشتند
و تضرع کنان قبول کردند که از هر خانه یک من نقره بدهند تا سلطان از
سر گناه ایشان بگذرد سلطان خواست که باز گردد امرا نگذاشتند غزان
چون ناامید گشتند دل بر جنگ نهادند و بجان بکوشیدند و سلطان را
در شهور سنه ثمان واربعین وخمسمایه اسیر کردند وخلقی بیشمار را شهید
کردند و سلطان چهار سال در میان ایشان بماند بعد از آن جمعی از
ممالیک سلطان که با غزان درآمیخته بودند موکلان سلطان را بفریفتند
روزی با سلطان بر سبیل شکار بلب جیحون آمدند چون بحد ترمذ رسیدند
سلطان را از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعه ترمذ رفتند و سلطان
از آنجا بمرو رفت چون عمرش بآخر رسیده بود و اندوه برو غلبه کرده

بمرض الموت گرفتار شد و در سادس عشرین ربیع الاول سنه اثنی وخمسین
وخمسمایه درگذشت هفتاد و دو سال عمر داشت ولادتش در سنجار شام بود
در روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه تسع وسبعین واربعمایه مدت سلطنتش
شصت و دو سال بعد ازین دولت سلجوقیان از خراسان منقطع شد و خواهر
زاده اش محمود خان ابن محمد خان را از نسل بغرا خان در خراسان پادشاهی
دادند پنج سال و نیم حکم کرد موید ایبه که از غلامان سلطان سنجر بود در رمضان
سنه سبع وخمسین وخمسمایه برو خروج کرد و او را بگرفت و میل کشید و
پادشاهی خراسان بعضی بموید ایبه و بعضی بخوارزمشاهیان و بعضی
بغوریان رسید سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد بن
ملکشاه بعد از پدر در اوایل شهور سنه اثنی عشر وخمسمایه در عراق پادشاهی
رسید و در شهور سنه ثلث عشر وخمسمایه در حدود ساوه با سلطان سنجر
جنگ کرد ظفر سلطان سنجر را بود بعضی امرا در مقام صلح شدند و سلطان
محمود در مقام عذر آمد و در ری بخدمت سلطان سنجر رسید و یکماه ملازمت
کرد سلطان سنجر خاطر با او صاف کرد و ملک عراق تا حدود روم و اقصای
شام برو مسلم داشت چنانچه گذشت و او بدو دختر داماد سلطان سنجر بود
برادرش سلطان مسعود دو نوبت با او جنگ کرد و منهزم شد سلطان محمود
سیزده سال و ده ماه پادشاهی کرد صورت خوب و سیرت نیک داشت

لطیف طبع و خوش سخن بود حکایات موزون با چنین خط و عبارت
جمع کرده بود با زنان انسی داشت و بطیور شکاری و کلاب معلم مولع بود
گویند چهار صد سگ با قلادهای مرصع و حلقهای زربفت در سلسله او بود و از
علم نحو و شعر و تاریخ وقوفی داشت و بر دقایق امور و حساب ملک هیچ
پادشاه چو او واقف نبود در یازدهم شوال سنه خمس و عشرین و خمسمایه بهمدان
درگذشت ولادتش در سنه سبع و تسعین و اربعمایه بود عمرش بیست و هفت
سال سلطان رکن الدوله ابو المظفر طغرل بن محمد باشارت سلطان سنجر
مدت سه سال در عراق و حدود مصر و شام پادشاهی کرد بعدل و سیاست
و حیا و کرم موصوف بود و شجاعت بر اخلاق او غالب و از هزل و فواحش
دور در همدان در محرم سنه تسع و عشرین و خمسمایه فرمان یافت بیست و پنج
سال عمر داشت سلطان غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از
برادر ملک بر وی قرار گرفت و او پادشاهی بود با فر و شکوه رحیم و عادل
در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی نبود بیک حمله سپاهی شکستی و
بزخمی شیری کشتی خوش خوی و ظریف و هزل دوست بود در عهد او
خلایق آسوده بودند سپاهی با ساز و عدت و رعیت در امن و فراغت
و راحت عالم دوست و درویش بخشای بود و با دیوانگان و مرغان
انسی داشت از تنعم و تکلف دور بود از شکار شیری نداشت و تنها

بشیر

بشیر کشتن ماهر بود و در مصافها خود حمله کردی هرگز ذخیره ننهاد و خزانه
او اکثر اوقات خالی بود هر چه از اطراف آوردندی هم در بارگاه بخشیدی میان
او و برادرانش محاربات رفت همیشه ظفر او را بود در زمان او سلغریان در فارس
خروج کردند و سلطنت باسم خود نمودند سلطان مسعود هجده سال و نیم پادشاهی
کرد در غره رجب سنه سبع و اربعین و خمسمایه بجد و در همدان نشاندند مدت عمرش
چهل و پنج سال سلطان مغیث الدین ابو الفتح ملکشاه بن محمود بن محمد
بعد از عم پادشاهی بدو دادند پادشاهی سخی و خوش خوی هزل دوست بر
شکار و شراب حریص بود بلهو و لعب و طرب مایل اصرار اکثر بار دادی بعد از آنکه
چهار ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بضیافتش بردند و موکل بر وی
گماشتند و او را حبس کردند و این صورت در شوال سنه سبع و اربعین و خمسمایه
بود او از حبس بگریخت و بخوزستان رفت و بعد از وفات برادرش محمد که
احوال او بعد ازین خواهد آمد باصفهان رفت و بسلطنت نشست و بعد از
پانزده روز وفات یافت در حادی عشر ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمایه
مدت عمرش سی و دو سال مدت اقامتش بعد از پادشاهی در خوزستان
هشت سال سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن محمود ابن محمد بن
ملکشاه چون برادرش را محبوس کردند او از خوزستان بیامد و بپادشاهی
نشست پادشاه لطیف خلق بود عقلی کامل و رایی صایب داشت محب

علما و فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و در ذی الحجه سنه اربع و خمسین
و خمسمایه در گذشت سلطان معز الدین ابو الحارث سلیمان شاه بن محمد
بن ملکشاه چون سلطان محمد در گذشت امرا چند روز مشورت نمودند و بر
وی اتفاق کردند و کس فرستادند تا او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند
همه روزه بعشرت مشغول گشت و از مردمان نفور بود و او پادشاهی بود خوش
خوی و خوب روی و بذله گوی معاشر طبع اما اقبال نداشت پس در شش ماه
امیران او را بگرفتند و بقلعه فرستادند و سلطنت برادرزاده اش سلطان
ارسلان دادند ولادت او در رجب سنه احدی عشر و خمسمایه و وفات او در
دوازدهم ربیع الاول سنه ست و خمسین و خمسمایه سلطان رکن الدین
ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه پادشاه شد خوب طلعت نیکو سیرت
با حیا و رحمت دیر خشم و زود رضا بود کرم و مروت بر اخلاق او غالب حلم
سکون بر احوال او ظاهر بود هیچ سایل از و لفظ نه ناشنیده و هیچ
خدمتکار از و جفا و خواری ندیده و از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و
وظایف متغافل و از تفحص آن مسامح و بیا اهل تنعم دوست و طرفه خوی بود
و در خورش و پوشش تکلف بغایت رسانیده لباسهای فاخر و اکسونهای
ملون و کسوت خطایی و زرکشیده های مصیقل در عهد او قیمت گرفت
آن لباسها که او پوشید و بخشید هیچ پادشاه نپوشید و نبخشید و ملاحظه

اودر

او در مجلس معاشرت بغایت کامل بود و هرگز در بزم او فحش و لغو و جفا
و دشنام نبود و بر لفظ کس نرفتی و از کس حرکت خارج در وجود نیامدی مدت
پانزده سال و هشت ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الاخری سنه احدی
و سبعین و خمسمایه در گذشت سلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان
بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت
نیک سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود آل سلجوق بکمال عقل و افاضت
عدل و چابک سواری و نیزه داری ممتاز بود جمله اسلحه کار فرمودی و در
بزم بر فضلا نکتها گرفتی و شعر خوب گفتی و از اشعار اوست رباعی

دی روز چنان وصال جان افروزی ٭ امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایام ٭ آن را روزی شمارد این را روزی
ماییم درین جهان چرانیم و جهان ٭ بخشیم و خوریم و یاد ناریم غمان
نه مال همی ماند و نه خان و نه مان ٭ چون عمر نمی ماند گو هیچ ممان

شیخ نظامی علیه الرحمه کتاب خسرو و شیرین بنام او گفته در زمان او در ماه
شعبان سنه اثنی و ثمانین و خمسمایه هفت کوکب سیار در سیوم درجه میزان
در یک دقیقه جمع شدند و آن اولین قران بود در مثلثه هوایی منجمان قتل عام
و نهب و غارت که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد از
تاریخ آن گفته اند سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد در اواخر ربیع الآخر

ستة تسعين وخمسمايه سلطان تكش از خوارزمشاهيان در ری با او
جنك كرد و او را بكشت و سرش ببغداد نزد خليفه فرستاد و تنش در
ری بر دار كردند و بعضی كفته اند رباعی امروز شها ملك جهان دل تنكيست
منصوبه چرخ مرزمان از رنكيست ای از سر تو تا بفلك يك كز بود
امروز سر تا بتن فرسنكيست دولت سلجوقيان درعراق بسر آمد اما
بعد ازين تاريخ فرقه ديكر از سلجوقيان در روم قريب صد و ده سال ديكر
پادشاهی كرده اند **فصل هشتم** در ذكر خوارزمشاهيان و ايشان نه
نفرند مدت ملكشان صد و سی و هشت سال اصل ايشان نوشتكين غرجه است
و او غلام بلكاتكين بود غلام سلطان ملكشاه سلجوقی سلطان ملكشاه
بعد از بلكاتكين جای او به نوشتكين داد چون دران وقت خوارزم در وجه
طشت خانه مقرر بود و او طشت دار شحنكی خوارزم بدو تعلق كرفت و او تا آخر
عمر شحنه خوارزم بود بعد از و پسرش قطب الدين محمد در زمان سلطان بركيارق
حاكم و والی خوارزم شد و او را خوارزمشاه خواندند در سنه احدی و تسعين
و اربعمايه سی سال ملازمت خوارزمشاهيان ميكرد و در سنه احدی و عشرين
و خمسمايه دركذشت سلطان اتسز بن محمد بن نوشتكين بعد از پدر با سلطان
سنجر باغی شد و مدتها باستقلال پادشاهی كرد و هيچ قدر از جاده عدل
و اتباع سيرت پدر انحراف ننمود و در سنه احدی و خمسين و خمسمايه در خوارزم در

جونشان بموت فجاءه دركذشت رشيد وطواط از مداحان او دست دران
وقت كه نعش اتسز را برداشتند رشيد اين دو بيت كفت
شاها فلك از سياستت مي لرزيد پيش تو بطبع بندكی مي ورزيد
صاحب نظری كجاست تا در نكرد تا آن همه مملكت بدين مي ارزيد
سلطان ايل ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد و بسی از بلاد خراسان
و ماوراء النهر در تصرف آورد و بسبب ضعف سلجوقيان او را استقلال تمام
پديد آمد و در تاسع عشر رجب سنه ثمان و خمسين و خمسمايه وفات يافت
مدت سلطنتش هفت سال سلطانشاه بن ايل ارسلان بن اتسز بن محمد
بعد از پدر بحكم وصيت پادشاه شد سلطان تكش كه برادر مهتر بود بروی
خروج كرد تا مدت ده سال ميان ايشان محاربات بود در سنه ثمان و ستين
و خمسمايه سلطان تكش بروی غالب آمد و خوارزمشاهی برو مقرر
كشت سلطانشاه در خراسان بر بعضی ولايات حاكم كشت و مدت بيست و
يكسال ديكر بزيست و در سلخ رمضان سنه تسع و ثمانين و خمسمايه دركذشت
و مملكت او بتصرف تكش خان آمد سلطان تكش بن اتسز بعد از انهزام
برادر در ثانی عشرين ربيع الآخر سنه ثمان و ستين و خمسمايه پادشاه شد
رشيد وطواط در تهنيتش كفت رباعی جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شكستها كرد درست ای بر تو قبای سلطنت آمده چست

هان تا چه کنی که نوبت دولت تست ∴ خوارزم و بعضی از خراسان در حکم او
بود و در سنه تسعین و خمسمایه که سلطان طغرل سلجوقی را بکشت مملکت
عراق نیز بتصرف او در آمد و خاقانی شاعر گفت ∴ مژده که خوارزمشاه شهر
سپاهان گرفت ∴ ملک عراقین بر اسپ خراسان گرفت ∴ ما بچه چتر او
قلعه گردون گشاد ∴ مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت ∴ و کمال
الدین اسمعیل را در مدح او قصیده ایست مطلعش اینست بیت
ای ز رایت ملک و دین در نازش و در پرورش ∴ ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش
سلطان تکش بیست و هشت سال و نیم پادشاهی کرد و در تاسع عشر
رمضان سنه ست و تسعین و خمسمایه در منزل چاه عرب از حدود خوارزم
بمرض خناق درگذشت سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان بن ایل
ارسلان بعد از پدر بسلطنت نشست دولت این دودمان در دولت او
بذروه اعلی رسید و کوکب طالع او بغایت ارتفاع پیوست و تمام
خراسان و حدود هند و بلاد ماوراء النهر مسخر کرد و بجانب آذربایجان
و عراق و بغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس خراج گرفت
و هیچ آفریده با وی قوت مقاومت نداشت چون مدت بیست سال
از پادشاهی او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد لشکر مغول
بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب شرق بر وی خروج کردند و سلطان

ازیشان منهزم شد و از ماوراء النهر بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان
آمدند و از خراسان بعراق توجه نموده بشهر قزوین آمد مغول از عقب او بعراق
آمدند و از قزوین بگیلان رفت مغول از عقبش بگیلان رفتند از آنجا
بمازندران رفت و از مازندران بجزیره آبسکون گریخت و در آنجا وفات
یافت در سنه سبع عشر و ستمایه مدت سلطنتش بیست و یک سال مغول
درین ممالک قتل کردند اما چنگیز خان از بلخ پیشتر نیامد سلطان جلال الدین
منکبرنی بن محمد بن تکش پادشاه شجاع دلیر بود و بشجاعت او هیچ پادشاه
نبود بعد از وفات پدر بجزیره آبسکون بمیان قشلاق رفت و از آنجا
بخراسان آمد و از خراسان بغزنین رفت و درین سفر او را مصاف جنگ
با مغول واقع شد در شش جنگ غالب آمد و در نوبت آخر که چنگیز خان
با لشکر بیکران یلغار کرده در کنار آب سند بدو رسید و میان ایشان
محاربه عظیم رفت مغلوب افتاد و بهند رفت و تمامت فرو گرفت
و دو سال در هند سلطنت کرد و چون آگاهی یافت که چنگیز خان از
ایران بازگشت از راه کیج و مکران بکرمان آمد و از کرمان آهنگ
عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین در عراق پادشاه بود سلطنت
بدو تسلیم نمود سلطان جلال الدین بعراق عرب رفت و در آنجا با لشکر
ناصر خلیفه جنگ کرد و مظفر شد و از عراق عرب بآذربایجان آمد

و در ضبط آورد و از آذربایجان بکرات بگرجستان رفت و مسخر کرد و بنه
و امرای کرج را بکشت و چون شنید که لشکر تتار بعراق آمده اند باصفهان
درآمد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه در حدود صین و بلهار
بالشکر تتار جنگ کرد کفار بجانب خراسان گریختند و سلطان نیز
بلرستان گریخت و بعد از چند روز باصفهان آمد و عراق در ضبط گرفت
و از انجا بآذربایجان رفت و اخلاط در حصار گرفت و فتح فرمود پس ازین
بجنگ سلطان کیقباد بروم رفت و بسبب بیماری منهزم شد و بدیار بکر آمد
درین وقت اوکتای قاآن پسر چینگیز خان جرماغون نوین را با لشکر
بسیار برسر او فرستاده بود در منتصف شوال سنه ثمان و عشرین و ستمایه
شبیخون برسر او بردند و در پای خیمه مست خفته بود بهزار حیله بجهت دیگر
کس او را ندید بعضی گفتند ناشناخت در دست کردان کشته شد
سلطان غیاث الدین و سلطان رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش
قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند هر یک چند روزی در فترت مغول
در عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین بر دست مغول کشته شد و
سلطان غیاث الدین را براق حاجب در کرمان بکشت و بعد از سلطان
جلال الدین ملک بتصرف مغول آمد و دولت خوارزمشاهیان سپری شد

فصل ششم در ذکر اتابکان و ایشان سه شعبه اند شعبه اول

بفار

بفارس و ایشان معروفند بسلغریان و عدد ایشان یازده است
مدت ملکشان صد و بیست سال اول ایشان اتابک مظفر الدین
سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد و ملک
فارس مسخر او شد و او در عدل و داد کوشید و در شیراز رباط و مساجد
و منارهٔ رفیع بساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ست
و خمسین و خمسمایه درگذشت اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود بعد از
برادر سلطنت فارس برو مقرر شد و او بخدمت سلطان ارسلان بن
طغرل سلجوقی رسید و او نیز آن مملکت برو مسلم داشت مدت چهارده
سال پادشاهی کرد و خیرات کرد و در سنه سبعین و خمسمایه درگذشت
اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی وارث تاج و تخت پدر گشت بغایت
عادل بود و سیرت نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه
امین الدین کازرونی که حاتم زمان و صاحب کرامات بود وزیر وی بود
وفاتش در سنه تسعین و خمسمایه اتابک قطب الدین طغرل بن سنقر
بن مودود پادشاه هنرمند ممیز بود بعد از عم زاده حکومت بدو تعلق
گرفت میان او و عمو پسرش سعد ابن زنگی محاربات رفت فارس
دران فترات خراب شد مدت حکومت او نه سال در سنه تسع و
تسعین و خمسمایه بدست سعد بن زنگی اسیر شد اتابک مظفر الدین

ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از مظفر برطغرل پادشاهی برو قرار گرفت
و او در سخاوت حاتم روزگار بود و در شجاعت رستم کارزار در عدل
و داد یگانه جهان ملک کرمان نیز تسخیر کرد مملکت فارس در عهد او آبادان
شد اتابک در سنه ثلث عشر و ستمایه بعراق آمد و با هزار کس خود را
بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را اکرام کرد و بقرار آنکه
هر سال دو دانگ محصول فارس بخزانه رساند او را بر سر ملک فرستاد
و پسرش ابوبکر او را در شیراز راه نداد و بجنگ انجامید و تیری باتابک
رسید اهل شهر در شب او را بشهر بردند او پسر را بگرفت و محبوس کرد
مدت هفت سال در زندان بماند اتابک سعد بیست و هشت سال پادشاهی
کرد و در شیراز مسجد و رباط ساخت و فاتش در سنه ثمان و عشرین
و ستمایه **اتابک** مظفر الدین ابوبکر قتلغ خان بن سعد بن زنگی
بعد از پدر بپادشاهی رسید پادشاه عادل عاقل بزرگ خیر بود اخبار
عدل و آثار فضل او در اطراف جهان شایع گشت در حق اهل علم و مشایخ
مملکت خود انعامات فرمودی و بدیگر ممالک نیز جهت ایشان وظایف
فرستادی از اقالیم افاضل و اکابر احرام خدمتش بستند و در بعضی از
بلاد هند بالقاب او خطبه کردند در زمان او ملک فارس رونقی تمام
یافت و او عمارات و خیرات بسیار کرد و مساجد و مدارس شیراز که

خراب گشته بود معمور گردانید و خانها و بازارها در شیراز بساخت و بموافقت
او جمله اعیان دولت بقعها ساختند شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او
تصنیف کرد مدت سی سال زمان سلطنت او بود و در جمادی الاول سنه ثمان
و خمسین و ستمایه در گذشت **اتابک** مظفر الدین سعد بن ابوبکر بن سعد
بن زنگی بعد از پدر دوازده روز پادشاهی کرد و در گذشت **اتابک** محمد
بن سعد چون پدرش وفات یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد
مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه در ذی الحجه
سنه ستین و ستمایه گل برگ عمرش ناشگفته فرو ریخت **اتابک** محمد شاه
بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک محمد پادشاه شد هشت ماه حکم
کرد و شب و روز بعیش و طرب مشغول بود از کار مملکت غافل ترکان خاتون
در روز جمعه عاشر رمضان سنه احدی و ستین و ستمایه با او حرب کرد و او را
اسیر گردانید و بقزل قار پایند **اتابک** مظفر الدین سلجوق شاه بن
سلغر شاه بن ابوبکر بن سعد بر ملک فارس مستولی شد و پنج ماه حکم کرد و
ترکان خاتون را بخواست و بکشت برادر ترکان خاتون علاء الدوله یزدی
پناه بهولاکو خان برد لشکر مغول بکین ترکان خاتون بجنگ سلجوق شاه رفتند
بعد از محاربه از ایشان منهزم شد و بکازرون رفت و لشکر مغول از پی او
رفتند او را از مسجد کازرون بیرون آوردند و بکشتند **اتابک** ابش خاتون

بت سعد بن ابو بکر بعد از سلجوقشاه پادشاهی بدو دادند و بعد از ان او را
جهت شهزاده منکوتمر بن هولاکو خان بخواستند و فارس با تصرف
دیوان مغول دادند قریب بیست سال حکومت بنام او بود پس نام
سلغریان از عالم برافتاد شعبهٔ دوم شام و دیار بکر مدت
ملکشان صد و هفتاد و هفت سال و ایشان از تخمهٔ آق سنقر غلام سلطان
ملکشاه سلجوقی اند آق سنقر در سنه احدی و ثمانین و اربعمایه بحکم سلطان
ملکشاه حاکم حلب شده ده سال والی انجا بود در سنه احدی و تسعین و
اربعمایه درگذشت عماد الدین زنگی بن آق سنقر در سنه احدی و عشرین
و خمسمایه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی ولایت عراق
عرب شد و بعد از یکسال که حاکم موصل فوت شد حکومت آن موضع نیز
تعلق بدو گرفت و بعد از ان بطرف شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت
و در سنه اربع و عشرین و خمسمایه با فرنگ که بشام در آمده بودند جنگ کرد
و غالب شده دو نوبت دمشق را محاصره کرد و از انجا مراجعت فرموده
دیار بکر و کردستان را در ضبط آورد و در سنه احدی و اربعین و خمسمایه
جمعی از غلامان اتفاق نموده شب او را بکشتند مدت سلطنتش بیست و
سه سال نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی بعد از پدر بر حلب و حمص
و حماه استیلا یافت و لشکر بسنجار کشیده آن دیار را مسخر گردانید و در سنه تسع

و اربعین و خمسمایه دمشق بگرفت و حکومت نور الدین محمود در بلاد شام
چنان قوت گرفت که عاضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر
جهت دفع فرنگ از وی استمداد نمود و او صلاح الدین یوسف بن ایوب را
بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد بعد از ان مملکت مصر از اسماعیلیه بصلاح الدین
منتقل شد و صلاح الدین بملک ناصر ملقب گشت نور الدین محمود پادشاهی
عادل عابد خیر بود و او را از جملهٔ چهل تنان شمرده اند و گویند دعا نزد قبر او
مستجابست ولادتش در سنه تسع و ستین و خمسمایه بدمشق مدفون است
ملک صالح بن نور الدین محمود در روز وفات پدر یازده ساله بود اعیان
شام با او بیعت کردند و صلاح الدین یوسف نیز در مصر تحت خطبه بنام او خواند
چنانچه باسم پدرش خوانده بود مدت هشت سال زمان پادشاهی اوست
در سنه سبع و سبعین و خمسمایه درگذشت سیف الدین غازی ابن عماد الدین
زنگی بعد از فوت پدر بحکم برادرش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار بکر و
جزیره و بعضی از کردستان بود و اکثر اوقات بغزا فرنگ مشغول در
سنه اربع و اربعین و خمسمایه وفات یافت قطب الدین مودود بن
عماد الدین زنگی بعد برادر سیف الدین غازی بجای او نشست و مدتها
پادشاهی کرد و در سنه خمس و ستین و خمسمایه وفات یافت سیف الدین
غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از مرگ پدر در موصل

بر سریر حکومت نشست و یازده سال حاکم بود و در سنه ست و سبعین
وخمسمایه وفات یافت عز الدین مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت
برادر متصدی حکومت گشت و حلب نیز بگرفت و میان او و صلاح الدین
ملک ناصر منازعات و محاربات واقع شد و در بیست و نهم شعبان
سنه تسع و ثمانین وخمسمایه وفات یافت و ملک ناصر نیز در همان سال در
گذشت نور الدین ارسلانشاه بن مسعود بن مودود بن زنگی بعد از عز الدین
مسعود پادشاه شد مدت هجده سال سلطنت داشت و در سنه سبع
وستمایه وفات یافت عز الدین مسعود بن نور الدین ارسلانشاه بعد از
پدر بجای او نشست و بدر الدین لؤلؤ مدبر ملک ایشان بود و بعد از اندک
مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر بدر الدین لؤلؤ قرار گرفت و در سنه
تسع و خمسین و ستمایه وفات یافت نود و شش سال عمر داشت
و بعد از بدر الدین لؤلؤ پسرش ملک صالح بر جای پدر نشست و چون
ملک صالح با هولاکو خان یاغی شد و امرای مغول چند ماه او را در موصل
محاصره کردند و در موصل قحط و وبا پیدا شد بالضروره ملک صالح بیرون
آمد و باشد عذاب بقتل آمد در سنه ستین و ستمایه بعد از ین دیار بکر
بحوزه دیوان مغول آمد شعبه سیوم بعراق و آذربایجان و ایشان
شش تن بحکومت رسیدند اول ایشان اتابک ایلدگز است و او غلام

سلطان مسعود سلجوقی است و بحسب قابلیتی که داشت بمرتبه امارت رسید
سلطان مسعود زن برادر خود طغرل که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد
و اتابک ایلدگز از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شد جهان پهلوان
اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک چنان بلند شد که جمیع امرا و سرحد
نشینان سر بر خط فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان
جمیع امور کلیه و جزویه مفوض بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب او
در هیچ امر شروع نکردی و باسم سلطنت قانع بود و اتابک ایلدگز مدت
سیزده سال مطاع و متبع بود بعد از آن والده سلطان ارسلان در سنه
ثمان و ستین وخمسمایه درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد از و یک ماه
قاضی رکن الدین جوینی در تعزیت گفت نظم
دردا که زمانه را نکو خواه برفت
و اندر پی او چو شمس الدین شاه برفت
در گردش چرخ کس نداده است نشان
در پانصد سال آنچه درین ماه برفت
جهان پهلوان اتابک محمد بن اتابک
ایلدگز بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل
بن سلطان ارسلان را که هفت ساله بود بر تخت نشاند و برادر خود قزل
ارسلان را بآذربایجان فرستاد و اساس ملک چنان مشید گردانید که ملوک
شرق و غرب از و حسابها گرفتند یک نوبت بنابر رنجشی که از خلیفه داشت
نام خلیفه یکسال از خطبه بینداخت خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک

محمد بر پسر خشم آمد و بار دیگر نام خلیفه بر خطبه در آورد و بالجمله مدت
ده سال زمام سلطنت در دست او بود و در سنه اثنین وثمانین وخمسمایه
وفات یافت و از و چهار پسر ماند اتابک ابوبکر و قتلق اینانج و میر میران
از قتیبه خاتون بنت اینانج در وجود آمد اتابک قزل ارسلان بن اتابک
ایلدکز بعد از فوت اتابک محمد از تبریز بعراق آمد و قتیبه خاتون را در نکاح
آورد و متصدی امور سلطنت گشت و سلطان طغرل نشانه پیش نبود بعد از
مدتی سلطان طغرل قصد قزل ارسلان کرده قزل ارسلان ازان واقف شده
او را بگرفت و بقلعه کهرام فرستاد و محبوس کرد و بسلطنت نشست و در همان
شب او را کشته یافتند بنجاه زخم کارد خورده نسبت قتل او بفدائیان ملحد
کردند واین صورت در شوال سنه سبع وثمانین وخمسمایه بود اتابک ابوبکر بن
اتابک محمد بعد از قتل قزل ارسلان در تبریز بسلطنت نشست و بعد قتیبه خاتون
پسرش قتلق اینانج متصدی ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان طغرل
از قلعه که محبوس بود باتفاق کوتوال بعراق آمد و بر تخت نشست و قتیبه خاتون را
بخواست اینانج با برادرش اتابک ابوبکر در کار آذربایجان تنازع
کردند و در یک ماه چهار نوبت حرب کردند و در همه اتابک ابوبکر غالب بود
اتابک ابوبکر بیست سال پادشاهی آذربایجان کرد و در سنه سبع وستمایه
درگذشت قتلق اینانج بن محمد چون سلطان طغرل مادر او قتیبه را بخواست

پسر و مادر باتفاق زهر در طعام سلطان طغرل کردند و سلطان از شخصی ازان
آگاهی داده بود سلطان تکلیف کرد تا قتیبه خاتون ازان طعام تناول کرد
خوردن همان بود و مردن همان بعد ازین قتلق اینانج بحکم سلطان محبوس شد
و بشفاعت ارکان دولت خلاص یافت و بخدمت خوارزم شاه تکش خان
رفت و بعد از کشته شدن سلطان طغرل خوارزم شاه تکش اصفهان بدو
ارزانی داشت و امرای عراق را در خیل او مرتب گردانید بعد ازان
بشامت کفران نعمت در شهور سنه اربع وتسعین وخمسمایه بر دست
میاجق که از جانب خوارزم شاه والی ری گشته شد سرش بخوارزم نزد تکش
فرستادند و کشته در خیال او خلاف بود اتابک مظفر الدین ازبک بن اتابک
محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذربایجان پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد
و در سنه اثنی وعشرین وستمایه چون خوارزم شاه سلطان جلال الدین
منکبرنی بر ملک آذربایجان مستولی شد او در قلعه النجق برنج قولنج درگذشت
و ملک بتصرف خوارزم شاه آمد و روزگار اتابکان بسر آمد فصل دهم
در ذکر اسماعیلیان وایشان دو شعبه اند شعبه اول طبقه اول از اولاد
اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی
کردند چهارده تن مدت ملکشان دویست وشصت وشش سال این طبقه
هرچند در ایران پادشاهی نکردند و مقصود ازین مختصر احوال حکام ایرانست

اما چون اعیان ایشان در ایران حکومت کردند و بروایات مجهول نسب
خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان نیز شمه بر سبیل استطراد آورده
می شود ابوالقاسم محمد بن عبد الله نخستین کسی که از ایشان متصدی
منصب حکومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست که مهدی که در اخبار
واقع شده عبارت از وست و در عیون التاریخ نسبش برین نوع آورده
محمد بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق
علیه السلام و بعضی او را از نسل عبد الله بن میمون قداح میدانند
و او داعی اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و در ربیع الآخر
سنه تسعین و اربعمایه در بغداد علما و اکابر قدح در نسب ایشان کردند
و محضری درین باب نوشتند و مقدم السادات و الاکابر المجتهدین السید
مرتضی و اخوه الشریف الرضی الحسینی و الشیخ ابو حامد الاسفراینی و القاضی
ابو محمد الاکفانی و ابو الحسین القدوری و خلق بسیار بران محضر خط نهادند
و بالجمله محمد بن اسماعیل که جد اوست از خوف بنی عباس بری گریخت
و آنجا مدفونست و آن دیه بدو منسوبست فرزندان او بولایت قندهار
افتادند و نسل او آنجا مشهورست ابوالقاسم در سنه ست و تسعین و
مایتین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند در تقویت دولت خود
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد علی رأس ثلثمایه

یطلع الشمس من مغربها و کار او آنجا بالا گرفت و در سنه اثنی و ثلثمایه بر بنو
اغلب که از قبل مقتدر خلیفه حاکم آنجا بودند خروج کرد و ایشان را مقهور
کرد و بلاد افریقیه و قیروان در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان
قلعه در غایت حصانت بساخت و آن را مهدیه نام نهاد و مدت بست و شش سال
حکومت کرد و در سنه اثنی و عشرین و ثلثمایه وفات یافت و در مهدیه
مدفون گشت القایم بامر الله نزار بن محمد بر جای او نشست و دوازده سال
حکم کرد و در سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه درگذشت المنصور بقوة الله اسمعیل بن
قایم بن محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهی کرد و در سنه احدی و
اربعین و ثلثمایه بمهدیه درگذشت المعز لدین الله ابو تمیم معز بن منصور بن قایم
بن محمد بر جای پدر نشست پادشاهی صاحب رای بود و ملک او وسعتی یافت
و مصر از تصرف گماشتگان بنی عباس بیرون آورده و در سنه اثنی و ستین
و ثلثمایه آغاز عمارت قاهره کرد و آن را دار الملک ساخت و حجاز نیز از بنی
عباس بستد چون بست و چهار سال پادشاهی کرد در روز جمعه یازدهم
ربیع الآخر سنه خمس و ستین و ثلثمایه وفات یافت العزیز بالله ابو منصور
نزار بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بر جای پدر پادشاه شد و البتکین
مغربی را که از قبل طایع خلیفه عباسی حاکم شام بود بکشت و ملک شام در
تصرف آورد چون بست و یکسال در حکومت بماند در رمضان سنه ست

وثمانین وثلثمایه رحلت کرد الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیز بن معز
بن منصور بن قایم بن محمد بر جای پدر پادشاه شد و در امر معروف و نهی منکر
مبالغه کرد بحدی که جهت دفع شرب خمر بسیاری درخت میوه ببرید و حکم کرد
آشکارا موزه زنان ندوزند و زنان از خانه بیرون نروند حاکم مدت بیست
و پنج سال حکومت کرد و در سنه احدی عشر و اربعمایه غلامان او را بکشتند
الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن
قایم بن مهدی بجای پدر بسلطنت معین شد و چون فرصت یافت قاتل پدر
خود را بکشت مدت شانزده سال حکومت کرد و در منتصف شوال سبع و عشرین
واربعمایه بمرض استسقا نماند المستنصر بالله ابو تمیم معز بن طاهر بن حاکم بن
عزیز بن منصور بن قایم بن محمد در هفت سالگی بپادشاهی رسید و مدت
شصت سال در سلطنت بماند و او را سه پسر بود نزار و احمد و عبد الحمید
در اول نزار را ولی عهد کرده بود و امیری لقب فرموده در آخر از وی برنجید
و او را خلع کرد و با حمد داد و او را مستعلی لقب کرد اسماعیلیان دو گروه
شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشان را مستعلی گفتند و آنها که پیروی
نزار کردند ایشان را امرائی خواندند چون صباح گویند اعتبار نص اول دارد
و تابع نزاریست و بنام نزار در ایران دعوت کرد نزاری قهستانی
بدین نسبت تخلص کرده مستنصر در سنه سبع و ثمانین و اربعمایه وفات

یافت المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بن طاهر بن حاکم بن
عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بر جای پدر پادشاه شد
و برادر خود نزار را بگرفت و در قاهره محبوس کرد تا متوفی شد در عهد
مستعلی در سنه اثنی و تسعین و اربعمایه فرنگان بر بیت المقدس مستولی
شدند و هفتاد هزار مسلمان را در مسجد اقصی شهید کردند مستعلی هفت
سال حکومت کرد و در سنه خمس و تسعین و اربعمایه درگذشت الامر باحکام الله
ابو علی منصور بن مستعلی بن مستنصر بن طاهر بن حاکم بعد از پدر بیست و هفت
سال حکم کرد و در رابع ذی قعده سنه اربع و عشرین و خمسمایه جمعی از
داعیان نزار او را بکشتند الحافظ لدین الله ابو میمون عبد الحمید بن
مستنصر بر جای برادرزاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد
و در جمادی الآخر سنه اربع و اربعین و خمسمایه درگذشت عمرش هشتاد
سال الظافر بالله ابو منصور محمد بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بر تخت
سلطنت نشست در عهد او فرنگان بر عسقلان مستولی شدند وزیرش
عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او داشت و مردم در آن
باب سخنان می گفتند ظافر را در سنه تسع و اربعین و خمسمایه بکشت الفایز
بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بسلطنت
بدو رسید مصروع بود در سنه خمس و خمسین و خمسمایه وفات یافت العاضد لدین الله

ابو عبد الله محمد بن فایز بن ظافر بعد از پدر بسلطنت نشست در عهد او
در سنه اربع وستین وخمسمایه فرنگان قصد مصر کردند عاضد پناه بعا
شام سلطان نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی برد او ملک ناصر صلاح الدین
یوسف بن ایوب را بمدد عاضد فرستاد لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام
بگریختند و درین اثنا میان عاضد و وزیرش شاپور مخاصمت شد
صلاح الدین یوسف شاپور را بکشت عاضد وزارت بدو داد ملک صلاح الدین
یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنه سبع وستین وخمسمایه خطبه بنام مستضی عباسی
کرد عاضد بیمار بود در عاشر محرم سنه مذکور وفات یافت واین طبقه
دیگر دران ملک پادشاه نشست ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و
سلطان لقب یافت و در سنه احدی وسبعین وخمسمایه ملک شام نیز
بتصرف سلطان صلاح الدین در آمد و در سنه خمس وثمانین بیت المقدس
از تصرف فرنگان بیرون آورد و با تصرف گرفت و شهر عکه نیز مسخر کرد
و در سابع عشر صفر سنه تسع وثمانین وخمسمایه وفات یافت پنجاه و پنج سال
دیگری ملک مصر در تصرف آل ایوب بود و هشت کس از ایشان درین
مدت حکومت کردند بعد از ایشان حکومت مصر بغلامان رسید و از غلام
بغلام می آمد تا در اواخر شهور سنه اثنی وعشرین یا در مفتتح سنه ثلث و
عشرین وتسعمایه سلیم شاه پادشاه روم بر شام و مصر مستولی شد

وسلطنت

وسلطنت از دست غلامان آورد و سلطان قانصور اکه دولت غلامان باو
منتهی شده بود در حدود حلب در جنگ بکشت مدت سلطنت غلامان که ایشانرا
چراکسه و ترکان نیز خوانند در مصر وشام دویست وهفتاد و پنج سال
و درین سال که سنه ثمان واربعین وتسعمایات روم وشام ومصر وحجاز
و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلطان سلیمان بن سلیم شاه است

شعبه دوم در ذکر ملوک قهستان که ایشانرا ملاحده خوانند و
ایشان هفت نفرند مدت دولتشان صد وهفتاد و یک سال

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمیری پدر
حسن از یمن بکوفه آمد و از کوفه بقم رفت و از قم بری و حسن را آنجا
بزاد حسن ظاهرا سمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را
محافظت کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی و تا بحدی درین باب
مجد بود که پسر خود را بجهت خمر خوردن هلاک کرد و از شیعه اسماعیل بن امام
جعفر صادق علیه السلام بود و بجهت اولاد او دعوت کرد و اعتقاد
اهل تعلیم داشت در شهر رجب سنه ثلث وثمانین [illegible] بقلعه الموت
رفت و کار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته شدند
و دعوت او پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر قلاع
قهستان بدعوتش در آمدند و در ذی قعده سنه خمس وتسعین واربعمایه

قلعه لمسر نیز تصرف گرفت و سلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او درگذشت
و باجات بنام او مسلم داشت کار او عروج تمام یافت و او طریق تعلیم
دانزد و اسلوک میداشت و تصانیف می پرداخت ظاهر شریعت را باطنی
گفت و باطن را باطنی و معانی اصول و فروع ملت محمدی را تاویلات
کرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در شب چهارشنبه سادس
ربیع الاخر سنه ثمان عشر و خمسمایه فوت شد در ایام دولت او بسیاری از
اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شد کیا بزرگ امید
رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار
بانجام رسید اورا ولی عهد کرد او نیز در ظاهر شریعت مجد بود و اقاویل
حسن صباح را تبع دانستی و بران اصرار نمودی مدت چهارده سال
و دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود و در سادس عشرین جمادی الآخر
سنه اثنی و ثلثین و خمسمایه وفات یافت محمد بن بزرگ امید بحکم
وصیت پدر قایم مقام او گشت ظاهر شرع رعایت کردی و اورا پسری
بود حسن نام بد اعتقاد در خفیه بمناهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت
دادی و قران مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی
چون پدرش ازان آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر منست
و ما دیلمیم و امام نیستیم و هر که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است

و اورا محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد بیست و چهار سال
و شش ماه حکومت کرد و در ثالث ربیع الاول سنه سبع و خمسین و خمسمایه
درگذشت حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر بحکم وراثت
حکومت بدو تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در
سابع عشر رمضان سنه تسع و خمسین و خمسمایه در پای قلعه الموت مردم را
جمع کرد و منبری نهاد و چهار علم سرخ و زرد و سفید و سبز بر چهار
رکن منبر برافراخت و بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من امامم
و تکلیف از جهانیان برداشتم و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم
و این دور زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نباید کرد و از منبر فرود
آمد و افطار کرد و مرتکب انواع ملاهی و مناهی گشت قومش با او متفق
شدند و آن روز را عید القیام نام نهادند و تاریخ از آن روز گرفتند
و بتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات عالی که بعد ازان تاریخ
ساختند عید القیام نوشتند و حسن را علی ذکره السلام لقب
خداوند کردند کار الحاد در زمان او عروج تمام یافت و او در
پادشاهی چهار سال بماند و در سنه احدی و ستین و خمسمایه بدست
برادر زن خود کشته شد و در قلعه لمسر بدوزخ رفت خوند محمد
بن حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از وی پادشاهی نشست و قاتلان

پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد کار الحاد در زمان
او قوت تمام گرفت و شعایر اسلام دران ولایت بر افتاد و او در
عاشر ربیع الاول سنه سبع و ستمایه بمرد بعضی گفتند پسرش
جلال الدین اورا زهر داد خواند جلال الدین حسن بن محمد بن حسن بعد از
پدر پادشاه شد از طریقه پدر و جد تبرا نمود و از جادهٔ شریعت تجاوز
نکرد و صفای اعتقاد خود به دار الخلافه باز نمود تا علما و فقها بر صحت
اسلام او گواهی دادند و او را نو مسلمان خواندند و او بتلقین علما
قزوین بر اسلاف خود لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او محقق شد و
فرمان داد تا در هر دیهی از دیههای رودبار مسجدی و حمامی بنا کردند
و رسم اذان و اقامت نماز تازه کردند چون یازده سال و نیم در پادشاهی
بسر برد در منتصف رمضان سنه ثمان عشر و ستمایه درگذشت ولادتش
در سنه اثی و ثمنین و خمسمایه بود خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین
حسن بعد از پدر پادشاه شد ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی کرد
و باسر اباحت و اباطیل و الحاد رفت و مدت سی و پنج سال و
یکماه در پادشاهی بماند و در سلخ شوال سنه ثلاث و خمسین و ستمایه
بر دست حسن مازندرانی که منظور او بود کشته شد مولانا شمس الدین
ایوب طاوسی قزوینی جهة او مرثیه گفته این دو بیت از انست نظم

کتابخانه مجلس شورای ملی

چون بوقت قبض روحش عزرائیل مست ⁂ بر دو سوی قطر یاران تا خمارش بشکند
کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز ⁂ تا نشاط و سرکامی در کنارش بشکند

در ایام او جرماغون نوین بقهستان آمد و قلاع ملاحده را در حصار
گرفت و در زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را باکراه و اجبار بقلعهٔ الموت
بردند و تا آخر زمان رکن الدین آنجا بود خواند رکن الدین خورشاه بن
علاء الدین محمد بعد از پدر بپادشاهی نشست حسن مازندرانی را با فرزندان
بقصاص پدر بکشت چون یکسال در پادشاهی بماند هولاکو خان بجنگ
او رفت حربی عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از
قلعه میمون دز بیرون آمده بجانب هولاکو خان پیوست و اینصورت در سلخ
شوال سنه اربع و خمسین و ستمایه بود هولاکو خان بفرمود تا قلاع ملاحده
خراب کنند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت و میمون دز و غیرهما
خراب کردند از قلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند مگر دو قلعه گردکوه و لمسر
که بعد از مدتی مسخر شد هولاکو خان خواند رکن الدین را بخدمت منکو قاآن
بطرف ختای فرستاد چون بماوراء النهر رسیدند از جانب منکو قاآن
فرمان رسید او را در راه بکشتند و دولت ملاحدهٔ الموت بآخر رسید
قلعهٔ الموت که دار الملک ملاحده بود در سنه ست و اربعین و مایتین بفرمان
داعی کبیر حسن بن زید الحسنی که پادشاه آن ولایت بود بنا کردند والله اعلم

فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختای بکرمان نه تن مدت ملکشان
هشتاد وشش سال **براق حاجب** از امرای کورخان قراختایی بود
برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد واجازت مراجعت نیافت
واز ارکان دولت وامرای حضرت او شد در فترت مغول برکرمان مستولی
شد وسلطنت باسم خود کرد واز دار الخلافه اورا قتلغ سلطان واز دیوان
چنگیزخان قتلغ خان نوشتند یازده سال پادشاهی کرد ودر بیستم ذی
قعده سنه اثنی وثلثین وستمایه نماند اورا در مدرسهٔ که خود بنا کرده بود
در محلت ترکاباد دفن کردند بعد از براق حاجب برادرزاده اش سلطان
قطب الدین بحکم وصیت عمش در کرمان حاکم شد وروزی چند حکم کرد
بعد از ان بموجب حکم اوکتای قاآن عزلت گزید وحکومت کرمان به پسر
براق حاجب رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند **سلطان رکن الدین
مبارک خواجه** بن براق حاجب شانزده سال پادشاهی پس بحکم یرلیق
منکو قاآن در سنه خمسین وستمایه عزلت یافت وبعد از مدتی بفرمان
منکو قاآن بردست سلطان قطب الدین کشته شد **سلطان قطب الدین محمد**
بن حمید تانیکو که برادرزادهٔ براق حاجب است بفرمان منکو قاآن
یکبار دیگر بسلطنت رسید ومدت شش سال پادشاهی کرد وعدل
وداد گسترد وعمارات عالی ساخت ودر رمضان سنه خمس وخمسین

وستمایه در گذشت **سلطان حجاج** بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان
منکو قاآن پادشاهی کرمان نامزد او شد چون کودک بود منکوحهٔ
پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود وبعضی گفته اند بنت
او بود وحسب الحکم مدبر ملک وحاکم شد بعد از ان که سلطان حجاج بکمال مردی
رسید حرمت جانب خاتون رعایت نمیکرد وقتلغ ترکان از وی برنجید
وبدرگاه ابقاخان رفت وحکم شد که سلطان حجاج در کرمان مدخل
نسازد وحکومت با قتلغ ترکان گذارد سلطان حجاج از خوف در سنه
تسع وستین وستمایه بدهلی رفت وقتلغ ترکان بعد از غیبت سلطان
حجاج دوازده سال حکومت کرمان کرد سلطان حجاج در ان سفر وفات
کرد وقتلغ ترکان در سنه احدی وثمانین وستمایه درگذشت مدت
حکومت قتلغ ترکان بیست وپنج سال **سلطان جلال الدین** سیورغتمش بن
قطب الدین بعد از یشان بحکم ارغون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال
در سلطنت بسر برد وکردوجین خاتون دختر منکوتمر بن مولاکو خانرا
در نکاح داشت ودر سنه احدی وتسعین وستمایه بفرمان کیخاتو خان معزول
شد **پادشاه خاتون** بنت سلطان قطب الدین که در حبالهٔ کیخاتو خان بود
بعد از عزل سیورغتمش بحکم کیخاتو خان بپادشاهی کرمان رسید وبرادر
سیورغتمش را بقتل آورد وبعد از ان در سنه اربع وتسعین وستمایه کردوچین

خاتون منکوحهٔ برادرش سیورغتمش و دخترش شاه عالم خاتون بنت
سیورغتمش که در حبالهٔ بایدو خان بود پادشا خاتون را بحکم بایدو خان
بقصاص رسانید خاتون فاضله عاقله خوب صورت زیبا طلعت بود مصاحف
وکتب نوشتی این رباعی از نتایج طبع اوست رباعی

آن روز که در ازل نشانش کردند　آسایش جان بیدلانش کردند
دعوی لب نگار میکرد نبات　زان روی سه سیخ در دهانش کردند

و هم او گوید رباعیه　بر لعل که دید هرگز از مشک رقم
یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم　جانا اثر خال سیه بر لب تو
تاریکی آب و زندگانیست بهم

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان
حجاج بحکم غازان خان در اول سنه خمس و تسعین و ستمایه بسلطنت کرمان
رسید و مدت هشت سال سلطنت کرد و در سنه ثلث و سبعمایه درگذشت
پادشاه خوب صورت بزرگ منش با داد و دهش بود مدت عمرش بیست
و سه سال

سلطان قطب الدین شاه جهان سیورغتمش بن قطب الدین
بعد از عم زاده بسلطنت کرمان رسید دو سال و چند ماه پادشاهی کرد
زندگی بر نهج راستی داشت الجایتو سلطان او را عزل کرد و نام سلطنت
ایشان از کرمان بر افتاد و بعد ازین حکام از قبل مغول در آنجا حکم کردند
و سلطان قطب الدین قناعت پیش گرفته در شیراز ساکن شد صاحب

مال وافر او ان بود هم آنجا فرمان یافت یک دختر داشت که او را مخدوم
شاهی گفتند و بخان قتلق موسوم بود امیر مبارز الدین محمد مظفر او را بخواست
جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین شاه محمود و عماد الدین احمد ازو متولد
شده اند

باب دوم در ذکر پادشاهان مغول و ایشان
بیست و یک تن اند مدت ملکشان در ایران صد و پنجاه سال اول ایشان

چنگیز خان بن یسوکی بهادر ابن برتان بهادر بن قبل خان بن
تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دو تومنن خان ابن
بوقا خان بن بوزنجر خان است پدران چنگیز خان ترتیبی که درین نسب
نوشته اند همه در بلاد شرق پادشاه بوده اند از همه بزرگتر بوزنجر خان است
که مجموع خانان مغول از نسل اویند و او معاصر ابومسلم مروزی بوده و جد
نهم چنگیز خان است و سلسلهٔ نسب پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورکان
نیز به سیزده پدر به وی میرسد و ولادت چنگیز خان در عشرین ذی قعده
سنه تسع و اربعین و خمسمایه اتفاق افتاده و چون پدرش در اثنی و ستین
و خمسمایه درگذشت او سیزده ساله بود بسیار زحمتها و محنتها کشید و کار
او بمهالک و خطرات انجامید و در سن پنجاه سالگی در رمضان سنه تسع
و تسعین و خمسمایه بدولت سلطنت و جهانداری رسید او را در اول
توجین نام بود و چون سه سال از پادشاهی او بگذشت در سنه اثنی

وستمایه او را چنگیز خان خواندند بیت ازانروکه معنی چنگیز خان
بود خان خانان بتوری زبان صاحب اقبال بود بعد از سلطنت دولت
او روز بروز تزاید و تضاعف گرفت و سال بسال مرتبه و جاهش سمت
بلندی و رفعت پذیرفت و بر تمامت قبایل و صحرانشینان و بلاد و ولایات
مملکت خطا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقین و بلغار و آس
و روس و آلان و تنکت و غیر آن سروری یافت و در سنه خمس عشر وستمایه
بقصد قلع و قمع سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجانب ماورا النهر
حرکت کرد و رعب و خوف بر سلطان محمد غالب شده از ماورا النهر بخراسان
گریخت چنگیز خان در شهور سنه ست عشر وستمایه بماورا النهر درآمد و
غارت و قتل عام فرمود و در سنه سبع عشر وستمایه از جیحون عبور کرده
ببلخ نزول کرد و آنرا خراب ساخت و سی هزار کس را بطلب سلطان محمد
بایران فرستاد و سلطان از ایشان گریزان بجزیره آبسکون رفت
و وفات کرد و لشکر مغول در اکثر ایران غارت و قتل عام کردند و شیخ
نجم الدین دایه دران زمان در حیات بود و در کتاب مرصاد العباد آورده
که درین فتنه در شهر ری و ولایت که مولد و منشاء این فقیرانست هفتصد هزار
کس شهید شدند و در مقدمهٔ ظفرنامه مذکور است که خلق کشتهٔ نیشابور را
دوازده روز شماره کردند غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و

چهل و هفت هزار بقلم آمد و مشهور است که هزار هزار و ششصد هزار
کس از خلق هراة شهید شدند و در مرو و خوارزم و سایر بلاد دیگر
قیاس لشکر مغول بعد از یکسال از راه دربند و دشت قبچاق بماورا النهر
مراجعت نمودند و چنگیز خان پوشیده چون توران و ایران بقبضهٔ
اقتدار چنگیز خان درآمد و سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد در جنگ
برکنار آب سند در رجب سنه ثمان عشر وستمایه ازو منهزم شده
بهندوستان گریخت چنگیز خان در سنه احدی عشرین وستمایه بممالک
خطای معاودت فرمود و در رمضان سنه اربع و عشرین وستمایه
بمرد بیست و پنج سال پادشاهی کرده بود از دین بهره نداشت و از
زمرهٔ کفار فجار است در فتنهٔ او قریب هشتاد سال کفار بر اهل اسلام
در ایران و توران غالب و حاکم بودند و درین امت هرگز اینچنین حادثه
دست نداده چنگیز خان را چهار پسر نامدار بودند اول توشی خان
سلطنت دشت قبچاق و بلغار و آلان و آس و روس بدو داده بود
در بعضی تواریخ وفات او را سنه اثنی و عشرین وستمایه ایراد کرده اند
اما حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدمهٔ
ظفرنامه آورده اند که او بشش ماه قبل از پدر وفات یافته دوم جغتای
خان پادشاهی ماورا النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بدو تفویض

کرده بود وفات او بروایت ظفرنامه در سنه ثمان وثلثین وستمایه و
بقولی دیگر در سنه اربعین وستمایه سیوم اوکتای قاآن ولایت
عهد بدو داده او را قایم مقام خود ساخت و بر همه تقدیم فرمود
وشرح حال او کفته خواهد آمد ان شاء الله تعالی چهارم تولی خان او را
اموال وخزاین بخشید واو را اوکر میخوانده وتولی در اکثر اوقات ملازم پدر
بودی وتولی بزبان مغولی آینه باشد پادشاهان ایران از نسل تولی
خان اند وفات او در سنه ثمان عشرین وستمایه بوده اوکتای قاآن
ابن چنگیز خان بعد از پدر بدو سال ونیم در ماه ربیع الاول سنه ست
وعشرین وستمایه بحکم وصیت چنگیز خان بسلطنت نشست وچون مغول
در القاب تکلیف نمی کنند وپادشاه را قاآن یا خان میکویند بنابرین
او را قاآن خواندند اوکتای قاآن برجراحاتی که پدرش کرده بود مرهم
نهاد وداد جود وعطا داد عطایای حاتم طایی وبخششهای معن بن
زایده را منسوخ کردانید آورده اند که هیچکس از درکاه او محروم
بازنکشت ومبلغ صد وشصت هزار تومان بالش زر در زمان سلطنت
خود بوضیع وشریف بخشید ویک بالش زر بقولی بعضی پانصد مثقال
باشد وبقولی هشت درهم ودو دانک وبقولی دیکر هشت دینار ودو دانک
اوکتای قاآن در سنه ثمان وعشرین وستمایه امیر جرماغون نوین را

بایران فرستاد تا سلطان جلال الدین منکبرنی را برانداخت واز
خوارزم شاهیان اثر نماند وممالک ایران سوی عراق عرب که در حکم
مستنصر خلیفه بود مغول را صاف شد امیر جنتمور را از دیوان مغول
بحکومت ایران آمد وبعد از و در سنه ثلث وثلثین وستمایه امیر نوسال
بجای او نامزد شد اما اختیار در دست نایب او کورکوز بود بعد از و
امیر ارغون آقا بحکومت ایران مقرر شد ده سال حکم کرد چون هولاکو
خان بایران آمد همچنان حکومت بنام او مقرر بود امیر ارغون آقا شخص
عادل پسندیده اطوار بود در زمان ابقا خان در سنه ثلث وسبعین وستمایه
وفات کرد اوکتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بسر برد ودر سنه
تسع وثلثین وستمایه از افراط شرب خمر در کذشت در تاریخ فوت او کفته اند

در غلطه خلط قرون کرد در سه سال قران ؛ روز وشب او در پی مستی خبر از بحران
اندر ابطال مزاجش مددی کرد تمام ؛ مشتری باد بران عهد باده بران

کیوک خان بن اوکتای قاآن بعد از پدر بچهار سال در ربیع الآخر
سنه ثلث واربعین وستمایه بسلطنت معین کشت وقبل از جلوس او
بر تخت سلطنت مادرش توراکینا خاتون حکم کرد بنابر آنکه آیین
مغول چنانست که چون پادشاه فوت شود تا زمان تعیین یکی از
وارثان ملک خاتونی که مادر فرزندان مهین باشد حکم کند کیوک

خان همچو پدر بخشنده بود و تقویت دین نصاری کرد یکسال پادشاه
بود در شهور سنه اربع واربعین وستمایه در حدود سمرقند وفات کرد
منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بعد از عم زاده بچهار
سال در ربیع الاول سنه ثمان واربعین وستمایه بسعی باتو خان بن
توشی خان که مهتر قوم بود و حکومت دشت قبچاق داشت بسلطنت
معین شد و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و تقویت اهل
اسلام کرد و ایشانرا بر مردم دیگر ادیان تقدیم فرمود سادات و
علما و مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت و همچنین بحال دانشمندان
نصاری و پیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت اما از یهود کسی را
سیورغال نداد منکو قاآن برادران خود قبلای قاآن را بطرف
شرق و هولاکو خانرا بجانب غرب بجهانگیری فرستاد و در تاریخ
وفات او اختلافست صاحب تاریخ گزیده وفات او را در سنه سبع
وخمسین وستمایه ذکر کرده و صاحب روضة الصفا در سنه خمس وخمسین
وستمایه ایراد کرده و ظاهرا ایراد صاحب روضة الصفا غلط است
بنا بر آنکه در احوال هولاکو خان قتل مستعصم خلیفه عباسی و فتح بغداد را
در صفر سنه ست وخمسین وستمایه ذکر کرده و نوشته که فتوحات
عراق عرب و بشارت فتح و ظفر بمنکو قاآن رسید و از آن مستبشر

وشادمان شد و ایلچیانرا بعنایات پادشاهانه مستظهر گردانیده
رخصت انصراف ارزانی داشت و این کلام اقتضای آن میکند که
منکو قاآن در سنه ست وخمسین وستمایه در حیات بوده باشد و
این معنی سابقا ایراد یافته **هولاکو خان** بن تولی خان بن چنگیز خان
بفرمان برادرش منکو قاآن در شوال سنه ثلث وخمسین وستمایه از
جیحون عبور کرده بایران آمد و بقلع و قمع ملاحده پرداخت و در تون
و توابع آن که منشا طایفه اسماعیلیه بود قتل عام فرمود بعد از آن
بعراق آمد و بالموت رفت و خواند رکن الدین را در غرهٔ ذی قعده
سنه اربع وخمسین وستمایه از قلعهٔ میمون دز بیرون آورد و قلاع
ایشان خراب کرد بعد از آن بعزم تسخیر عراق عرب بجانب بغداد
رفت و چون بکردستان رسید غارت و قتل عام فرمود و چون بغداد
رفت مستعصم خلیفه بعد از محاربات بخدمتش رسید و بعد از ده
روز او با چهار پسر در چهارم صفر سنه ست وخمسین وستمایه
بقتل آمد و در بغداد غارت و قتل عام رفت در تاریخ مرآت الجنان
مذکورست که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند
و این معنی سابقا ایراد یافته هولاکو خان روز جمعه بیست و دوم شهر
رمضان سنه سبع وخمسین وستمایه عازم بلاد شام شد و در دوم

بود صفر سنه ثمان وخمسین وستمایه شهر حلب فتح کرد وازانجا بدمشق
رفت وکیتوقا نوین را آنجا بنیابت بگذاشت وباذربایجان مراجعت
کرد ودر تاسع عشر ربیع الاول سنه ثلاث وستین وستمایه درگذشت و
در تاریخ وفات او گفته اند نظم چون هولاکو ز مراغه بزمستان که شد
کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر :: سال بر ششصد وشصت وسه شب یکشنبه
که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر :: هولاکو عظیم حکمت دوست داشتی و
حکما را بر بحث علوم اوایل ترغیب کردی وبحضور علما وفضلا وبعلم کیمیا
میلی تمام داشت ودر وجه کیمیاگران چندان خرج کرد که قارون عشر
عشیر آن در خیال نیاورده عراق ومازندران وخراسان به پسر خود
ابقاخان داد ودیار آران واذربایجان بفرزند دیگر یشمت شفقت کرد
وحکومت دیار بکر ودیار ربیعه را بامیر توداون تفویض فرمود وبر ملک بغداد
خواجه عطاملک جوینی را بگماشت وملک روم را بمعین الدین پروانه کاشی
سپرد اول وزیر او خواجه یوسف الدین تیکچی بود چون او را شهید کردند وزارت
بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود از آثار هولاکو خان زیج
جدید خانیست که خواجه نصیر طوسی باتفاق مولانا نجم الدین علی کاتبی دبیرانی
قزوینی ودیگر علما ساخته است اما خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن حسن
اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد شده ونشو ونما آنجا

و بطوسی

و بطوسی مشهور شده یگانه عصر واستاد زمان بوده در حکمت شاگرد
فرید الدین داماد است واو شاگرد سید صدر الدین سرخسی است
واو شاگرد افضل الدین غیلانی است واو شاگرد ابو العباس لوکری است
واو شاگرد بهمنیار است وبهمنیار شاگرد ابو علی سیناست خواجه نصیر
مشهور جهان است وتصانیف او عالم گیر است ولادتش در وقت طلوع
آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع وتسعین وخمسمایه بوده
در وقتی که مولانا فخر رازی از عالم رفته سن خواجه نصیر الدین هشتاد وپنج
سال وهفت ماه وهفت روز بوده ودر شهر صفر سنه اربع واربعین وستمایه
از تالیف کتاب شرح اشارات فارغ شده ودر وقت عصر روز دوشنبه
هجدهم ذی الحجه سنه اثنین وسبعین وستمایه وفات یافته در تاریخ او
گفته اند ه نصیر ملت ودین پادشاه کشور فضل :: یگانه که چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد وهفتاد ودو بذی حجه :: بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد
در کاظمیه متبرکه مدفونست واما مولانا نجم الدین علی کاتبی قزوینی حکیم
متبحر است ودر حکمت شاگرد اثیر الدین ابهری است شرح ملخص وشرح محصل
وشرح کشف وحکمت عین ورساله شمسیه وجامع الدقایق از مصنفات
اوست وفاتش در سنه خمس وسبعین وستمایه بوده وقبرش در
قزوین مشهور است اباقاخان بن هولاکو خان بعد از پدر بفرمان

عش قبلای قاآن که بر جای منکو قاآن پادشاه بود سلطنت ایران ابد
تعلق گرفت در رمضان سنه ثلاث وستین وستمایه ونام او بر عنوان
احکام نوشته شد اما در زمان پدرش عنوان احکام ومناشیر بنام
منکو قاآن بود میان او و براق خان از نسل جغتای خان که پادشاه
ماوراء النهر بود در خراسان در ذی حجه سنه ثمان وستین وستمایه جنگ
شد ابقای خان مظفر گشت و براق منهزم بماوراء النهر رفت ابقاخان
مدت هفده سال در ایران پادشاه بود و در ثمانین وستمایه در همدان
وفات یافت در تاریخ وفات او گفته اند ؏ چو بیست روز بر آمد ز ماه ذی الحجه
ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا ؛ چهارشنبه بهنگام صبح در همدان
بسال ششصد وهشتاد درگذشت ابقا ؛ خواجه شمس الدین صاحب دیوان
که وزیر پدرش بود وزیر اوست احمد خان بن هولاکو خان بعد از
برادر روز یکشنبه بیزدهم ربیع الاول سنه احدی وثمانین وستمایه
در الاداق پادشاهی نشست در اول او را نام نکودار اغلی بود چون
بشرف اسلام مشرف شد بسلطان احمد موسوم شد وزارت برقرار
بخواجه شمس الدین صاحب دیوان داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی
کرد ارغون خان بن ابقاخان در سنه ثلث وثمانین وستمایه برو خروج
کرد و او را بکشت ارغون خان بن ابقاخان بن هولاکو خان بعد از

احمد خان در هفتم جمادی الآخر سنه ثلاث وثمانین وستمایه پادشاهی
نشست خواجه شمس الدین صاحب دیوان را که بیست و نه سال وزارت
پدر و جد وعش کرده بود و بانواع فضایل و خصایل مرضیه اتصاف داشت
بتهمت آنکه ابقاخان را زهر داده در وقت عصر دوشنبه چهارم شعبان
سنه ثلث وثمانین وستمایه در آذربایجان بکشت خواجه شمس الدین در
وقت شهادت مهلت طلبیده وغسل کرده ومصحف مجید تفال نمود پس وصیت
نامه بفرزندان در قلم آورده واین رقعه باکابر تبریز نوشت چون تفال
بقرآن کردم این آیت آمد ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون باری تعالی چون بندهٔ خویش را درین جهان
فانی نیکو داشت و هیچ مرادی ازو دریغ نداشت هم درین عالم
بشارت جهان باقی بدو رسانید چون حال برین نهج بود بمولانا محیی الدین
ومولانا افضل الدین ومولانا همام الدین ومشایخ کبار که ذکر هر یک
بتطویل می انجامید وموضع احتمال نمی د بشارت رسانیدن جواب
نمود تا دانند که قطع علایق کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدعای خیر
مدد دهند والسلام وچون از کتابت فارغ شد در مقام تسلیم
بر زبان آورد که ؏ هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

و در مرثیه او گفته اند **نظم** از رفتن شمس از شفق خون بچکید
مه روی بکند و زهره گیسو ببرید ؛ شب جامه سیاه کرد و زین ماتم روز
بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید ؛ و اولاد او خواجه یحیی و فرج الله و
مسعود و اتابک بسیاست رسیدند مرقد صاحب و اولاد در چرنداب
تبریز است ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول سنه
تسعین وستمایه در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند **شعر**
شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود ؛ در پنجم ربیع نخستین بنوبهار
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت ؛ کرد از جهان کناره بتقدیر کردگار
کیخاتو بن اباقای خان ابن هولاکو خان بعد از ارغون خان
بمدت پنج ماه پادشاه شد وزارت بخواجه صدر الدین احمد خالدی داد
پادشاهی کریم بود در عشرت و مباشرت افراط کردی و ذکور و اناث
و حلال و حرام فرق ننمودی در باب او گفته اند چو دال و نون مه خرم شد قد الف قدان
زبس کی کرد الف از شکاف کاف نیم در سنه ثلاث وتسعین وستمایه کیخاتو
خان خواست که در ایران شیوه خطا زر چاو روان باشد میسر نشد و فتنه
عظیم پدید آمد و بایدو خان بر او خروج کرد امرا بطرف بایدو رفتند در صفر
سنه اربع وتسعین وستمایه کیخاتو خان کشته شد مدت پادشاهی او
سه سال و هفت ماه **بایدو خان** بن طرغای خان بن هولاکو خان بعد از

کیخاتو

کیخاتو پادشاه شد و در جمادی الاول سنه اربع وتسعین وستمایه وزارت
خود بخواجه جمال الدین دستگردانی داد غازان خان بن ارغون خان
متابعت او نکرد و در شعبان سنه مذکوره غازان خان بسعادت اسلام
مشرف شد و اکثر غلامان باسلام در آمدند و ترتیب جنگ داده آهنگ بایدو
خان کردند اکثر امرا بجانب غازان رفتند و بایدو از ایشان گریخته
بجانب نخجوان رفت و غازان در راه او را بگرفت و در آخر ذی القعده
سنه اربع وتسعین وستمایه در تبریز او را بکشتند مدت پادشاهی او
هفت ماه بود **غازان خان** بن ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکو
خان بعد از بایدو در سلخ ذی الحجه سنه اربع وتسعین وستمایه پادشاهی
بر او قرار گرفت بنیاد عدل و داد نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید
و وزارت بخواجه جمال الدین دستگردانی داد و بعد از دو ماه او را
بکشت در محرم سنه ست وتسعین وستمایه و خواجه صدر الدین خالدی
زنجانی را بوزارت تعیین فرمود و [illegible] یکسال و نیم که وزارت
کرده بود در حادی عشرین رجب سنه سبع وتسعین وستمایه او را با
برادرش قطب الدین بقتل رسانید و وزارت بخواجه رشید الدین
فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی تفویض فرمود
غازان خان در ثالث عشرین ربیع الاول سنه تسع وتسعین وستمایه

درحدود دمشق با مصریان جنگ کرد و مظفر شد و بدمشق رفت و از آنجا
مراجعت کرده بایران آمد و در سنه ثلاث وسبعمایه در قشلق در [illegible] نواحی
قزوین بعالم آخرت انتقال فرمود ابن یمین در تاریخ وفات او گفته شعر

بسال هفتصد وسه ز هجرت از شوال ** بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه
شد از نواحی قزوین شه جهان غازان ** بسوی خلد که باد آن جهان ازینش به

هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود و سی و سه سال عمر داشت
تابوت او را بتبریز بردند و در گنبدی که جهت خوابگاه خود ساخته بود
و بشنب غازان مشهور است دفن کردند در تحفه پادشاهان مغول پیش ازو
هیچ پادشاه را گور آشکارا نبود ولادت سلطان غازان در سحر روز
جمعه نوزدهم ربیع الاول و بقولی در ذی حجه سنه سبعین وستمایه بوده
در سلطان دوین و در جامع التواریخ آورده که ولادت او در شب جمعه
بیست و نهم ربیع الاول سنه مذکوره بوده در ابسکون مازندران الجایتو
سلطان خدابنده محمد بن ارغون خان بن ابقای خان بعد از برادر
در خامس ذی الحجه سنه ثلاث وسبعمایه در تبریز بر تخت سلطنت نشست
بیست و سه ساله بود از پادشاهان مغول پادشاهی مانند او نبود
عدل و داد بنهایت داشت و در تقویت دین اسلام کوشید و آیین
ادیان دیگر منسوخ گردانید و جزیه بر یهود و ترسا معین فرمود و لشکر کرد

تا در جمیع ممالک ایران خطبه بنام شریف دوازده امام علیهم السلام خواندند
و منصب امیر الامرایی بر امیر قتلغشاه نوین مقرر ساخت و صاحب اعظم
خواجه رشید الدین و دستور اکرم خواجه سعد الدین را در منصب سابق
ممکن داشت و در سنه خمس وسبعمایه شهر سلطانیه بنا کرد و در ذی حجه سنه
ست وسبعمایه گیلان و رشت مسخر کرد و خراج بر ایشان مقرر فرمود
اما امیر قتلغشاه که نوین اعظم بود با چند امیر دیگر در راه فومن در جنگ
کشته شدند و در عاشر شوال سنه احدی عشر وسبعمایه بر وزیر خواجه
سعد الدین ساوجی غضب کرد و او را بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را
در وزارت با خواجه رشید شریک گردانید الجایتو سلطان در شوال سنه
اثنی عشر وسبعمایه بشام رفت و بصلح مراجعت فرمود و چون دوازده
سال و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه ست عشر وسبعمایه
وفات یافت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ او گفته نظم

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت ** از گاه و کلاه سروری شاه گذشت
بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت ** آگاه از حال خویش ناگاه گذشت

او را در مقبره که در جنب ابواب البر ساخته دفن کردند ولادتش دوازدهم
ذی الحجه سنه ثمانین وستمایه سلطان ابوسعید بهادر خان بن الجایتو
سلطان بعد از پدر پادشاه شد و چون دوازده ساله بود زمام امور

سلطنت در دست امیر چوپان پیلدوز در آمد چنانچه سلطان را از جهانداری
نامی بیش نبود امیر چوپان ایالت خراسان به پسر مهتر خود امیر حسین داد و
گرجستان به پسر دیگر شاه محمود و دیار روم به پسر دیگر امیر تیمور تاش
تفویض کرد پسر دیگرش امیر دمشق را بر در خانه نیابت داد و دلشاد
خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان تزویج کرد و خواجه رشید را از وزارت
عزل فرمود و بعد از مدتی در حدود ابهر او را در شهور سنه ثمان عشر و سبعمایه
بقتل آورد و چون دوازده سال از پادشاهی سلطان ابوسعید گذشت با
امیر چوپان متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حبالهٔ امیر شیخ حسن
ایلکانی بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حبالهٔ امیر شیخ حسن
بیرون آورده بنکاح خود در آورد امیر چوپان تمکین نکرد و فتنهٔ عظیم پدید
گشت و امیر چوپان با پسران در سر این کار و فتنه رفتند و خاتمت
کار امیر چوپان و فرزندان بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی و
عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاتون را طلاق داد و بنکاح سلطان در آمد
و سلطان شیفته و فریفتهٔ بغداد خاتون شده عنان اختیار و سلطنت در
قبضهٔ اختیار او نهاد و او را ملقب بخداوندگار ساخت و وزارت بعد از
قتل امیر چوپان در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه بخواجه غیاث الدین محمد
رشید که بانواع فضایل و شمایل آراسته بود تفویض فرمود سلطان

در حسن

در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفی است و در شجاعت از بسیار
پادشاهان مغول ممتاز بود و اول پادشاهی که در ایران لقب بهادری
اضافهٔ اسم او کردند اوست تابستان در سلطانیه نشستی و زمستان
در بغداد یا قراباغ قشلاق گرفتی و او را با ارباب فضل و هنر و شعر میلی
تمام بود و صورت خوب و سیرت نیکو داشت ولادتش در شب چهاردهم
ذی قعده سنه اربع و سبعمایه اتفاق افتاد و در ماهی دشت طارم و وفاتش
در سلطان آران نعش او را بسلطانیه نقل کردند و در گنبدی که در غرق
سلطانیه بود مدفون شد بعد از آنکه میرزا میرانشاه بن تیمور بتخریب
آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آورده بگنبد ابواب البر در پهلوی
پدرش الجایتو سلطان دفن کردند ابن یمین در تاریخ وفات او گفته نظم
چون گذشت از سال هجرت هفتصد و باسی و شش ؛ وز ربیع آخرین هم سیزده بگذشته بود
در قراباغ از سلطان اعظم بوسعید ؛ دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود
مدت سلطنتش نوزده سال در زمان او خواجه علیشاه که مدت دوازده
سال و نیم وزارت کرده بود در اواخر جمادی الآخر سنه اربع و عشرین
و سبعمایه در اوجان وفات یافت در عهد مغول غیر ازو وزیر بمرگ خود
نمرد نعش او را به تبریز بردند و او را در مقبره که در جنب عمارت خود ساخته
دفن کردند بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغول در سلطنت استقلال

یافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند و در
ایران از هر طرف پادشاهی بگوت نشست چنانچه در باب سیوم خواهد آمد
و بالجمله چون سلطان ابوسعید در گذشت هشت کس دیگر از مغول نام سلطنت
داشتند و عزل و نصب ایشان در دست امرا بود و شرح حال هر یک گفته
می شود ان شاء الله تعالی **اربا خان** چون از نسل ابوسعید خان کسی
نماند اربا خان را که از نسل اریق بوکا بن تولی بود بسعی خواجه غیاث الدین محمد
رشید وزیر بخانی بر داشتند علی پادشاه که خال ابوسعید بود چون خبر
وفات سلطان ابوسعید و جلوس ارپا خان در عراق عرب بشنید بغایت
متغیر شد و با اقوام اویرات موسی خان را از نسل بایدو خان بسلطنت بر داشت
و صنادید عرب را با خود موافق ساخت و با عظمت هر چه تمامتر متوجه ارپا خان
شد و چون ارپا خان ازین فتنه خبر یافت تمامی لشکر روی بدیشان
نهاد و در روز چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه در حدود
جغتو بهم رسیدند و بیشتر امرای ارپا خان از و رو گردان شده بموسی خان
پیوستند که میل خاطر مردم بنژاد هولاکو بیشتر بود بدین سبب شکست
بر ارپا خان افتاده بگریخت بعد از چند روز او را در ولایت مجاس گرفته
باوجان آوردند و در روز عید فطر بکشتند مدت سلطنتش پنج ماه و کسری
بود و خواجه غیاث الدین وزیر و برادرش درین جنگ بدست افتادند

و خواجه غیاث الدین در بیست و یکم ماه رمضان سنه مذکوره بقتل رسید
خواجه غیاث الدین محمد وزیر بی نظیر و بزرگ عدیم المثل بود علمای آن زمان
باسم او مصنفات کردند از انجمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع
بنام او نوشته و خواجه سلمان ساوجی قصیده مصنوع در مدح او گفته
و شیخ اوحدی اصفهانی کتاب جام جم باسم شریفش نظم آورده و
قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب مواقف است در وقتی که دست
مبارک وزیر شهید مشار الیه را بشیراز فرستاده بودند مرثیه گفته و
این ابیات از ان مرثیه است **نظم** یا حاملا لید الوزیر منوطة
فوق القضیب فقد حملت جلیلا ؛ ما بالها ذلت و کانت عمرها
تغنی فقیرا او تعز ذلیلا ؛ مهلا فتلک یدا تعود بطنها
[illegible] ذال وظهرها تقبیلا **موسی خان** بن علی بن بایدو خان
بعد از کشته شدن ارپا خان در شوال سنه ست و ثلثین و سبعمایه در
اوجان بر تخت خانی نشست و دران حال امیر شیخ حسن جلایر که بامیر
شیخ حسن بزرگ مشهور است در کماخ بود از روم و گرج لشکری گرد آورد
و محمد خان را از نسل هولاکو خان بپادشاهی بر داشت و متوجه تبریز شد
و در موضع نوشهر اله داق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد
و علی پاشاه را بکشت و موسی خان بهزیمت رفت **محمد خان** بن ماجون

اموجین بن مولا کو خان بعد از کشته شدن علی پادشاه در اواخر ذی
حجه سنه ست وثلثین وسبعمایه در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن
دلشاد خاتون را که محبوبهٔ سلطان ابو سعید بود در نکاح آورد و بتدبیر
حسن بضبط ونسق مملکت مشغول شد و وزارت بامیر شمس الدین
زکریا داد که خواهرزادهٔ خواجه غیاث الدین وزیر بوده بعد ازین طغاتمر خان
که در مازندران بود خروج کرد و امیر پیر حسین چوبانی واقوام مغول را که
که در خراسان بودند جمع آورد و آهنگ تبریز کرد چون بحدود آذربایجان
رسیدند موسی خان با قوم اویرات بایشان پیوست و چون محمد خان
و امیر شیخ حسن ازین معنی آگاهی یافتند لشکر بجنگ ایشان آوردند و پیشش
برداشته و این واقعه در روز عید اضحی سنه سبع وثلثین وسبعمایه بود
وطغاتمر خان بخراسان گریخته پس ازین امیر شیخ حسن کوچک پسر تمور
تاش بن چوبان که در روم بود از آنجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد
و در حدود نخجوان با محمد خان وشیخ حسن بزرگ جنگ کرد و مظفر شد و
محمد خان بقتل آمد وشیخ حسن بزرگ بگریخت وبطرف سلطانیه رفت واین
واقعه در عشرین ذی الحجه سنه ثمان وثلثین وسبعمایه بود مدت سلطنت
محمد خان یک سال بود ساتی بیک خاتون دختر سلطان محمد الجایتو
بعد از قتل محمد خان بتعیین شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت معین شد

و با شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیه شدند وشیخ حسن بزرگ نیز بانقیاد
پیش آمد وشیخ حسن بزرگ وشیخ کوچک صلح کردند ویکدیگر را در کنار گرفتند
بعد ازین ساتی بیک وشیخ حسن کوچک بقراباغ رفتند و آنجا قشلاق
گرفتند وشیخ حسن بزرگ بسلطانیه آمد و زمستان آنجا بود چون بهار شد
طغاتمر خان بار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد وشیخ حسن در پیاده
بخدمت او پیوست و پیشکشها کشیده انقیاد نمود و از آنجا متوجه سلطانیه
شدند چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او نیز با ساتی بیک خاتون روی
بجنگ ایشان آوردند و در صحرای مراغه هر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود
آمدند درین اثنا شیخ حسن کوچک طغاتمر خان را در خفیه فریب داد و اورا
بنکاح ساتی بیک خاتون و دلشاد خاتون تطمیع کرد و بقتل امیر شیخ حسن
بزرگ ترغیب فرمود وطغاتمر خان قبول کرد و بسودای دو خاتون
درین باب خطی بخود نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و امیر شیخ حسن
کوچک این خط را بوسیله محرمی با شیخ حسن بزرگ نمود و میان طغاتمر خان
وشیخ حسن بزرگ فتنه شد طغاتمر خان را جای اقامت نماند در
شب از لشکر بیرون رفته باسترآباد فرار نمود بعد از چند سال سربداران
که پس از وفات سلطان ابو سعید خان در سبزوار خروج کرده بودند
ایشان را دعوت انقیاد کرد بخدمتش آمدند و چون فرصت یافتند

در سلطانیه دوین استراباد بر سر شیلان تبریزی برگه اوزدند و او را بکشتند
در تاریخ قتل او گفته اند **نظم** تاریخ مقتل شه عالم طغا تمر
از هجره بود هفتصد و پنجاه و چار سال * در روز شنبه از مه ذی القعده شانزده
کین حالت گشت واقع از حکم ذوالجلال * بعد از فرار طغاتمر خان شیخ حسن بزرگ
با امرا لشکرگاه چوبانیان پیش ساتی بیک خاتون در آمد و دست شاهزاده
ساتی بیک بوسه داد و عذرخواهی نمود و باتفاق روی باوجان نهادند
و بعضی از امرا متوجه تبریز شدند و امیر شیخ حسن بزرگ در دو فرسنگی اوجان
فرود آمد درین اثنا شیخ حسن کوچک ساتی بیک را از پادشاهی معزول کرد
و شخصی سلیمان نام را گفت که از نژاد هولاکو خان است بر تخت نشاند
سلیمان خان بن محمد بن یسکی بن یشمت بن هولاکو خان بسلطنت نشست
و شاهزاده ساتی بیک خاتون را در نکاح آورد و این حال در تابستان سنه
تسع و ثلثین و سبعمایه بود بعد ازین امیر شیخ حسن از غدر چوبانیان
اندیشیده براه بغداد رفت و جهان تمر خان را بپادشاهی برداشت
جهان تیمور خان بن الافرنک بن کیخاتو خان بن ابقای خان باهتمام
امیر شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت موسوم شد و در مملکتی که در تصرف امیر
شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اواخر ذی الحجه سنه اربعین
و سبعمایه بجنگ سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک رفتند و شکست

خوردند بعد ازین امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور خان را بسبب آنکه در جنگ
سستی کرده بود از سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن کوچک بلند
شد و بنیابت سلطنت در حکومت مستقل گشت و خاتمت کار امیر شیخ
کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ عنقریب ایراد خواهد یافت انشاء الله تعالی
انوشروان خان ملک اشرف در زمان حکومت خود او را چند روزی
بخانی نصب فرمود بعد ازین تا زمان ظهور پادشاه صاحب قران امیر
تیمور گورکان که سیورغتمش اغلن را بخانی برداشته بود دیگر کسی در ایران
خان نبود **باب سیوم** در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلطان
ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر پنج فصل
فصل اول در ذکر چوبانیان اصل ایشان سلدوز است **امیر چوبان**
که در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد
سلطان ابوسعید مدت دوازده سال مدار سلطنت بر او بود و بر سلطان
ابوسعید از سلطنت نامی بیش نبود و او در طریق عدل و داد و مردی
و فتوت و مردانگی و مروت نظیر نداشت و بمحامد صفات و محاسن
سمات آراسته بود و در راه مصر و شام و بادیه مکه معظمه عمارات
ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای آبی که در مکه کرده تا زمان او هیچ
کس نکرده در فتنه دخترش بغداد خاتون چنانچه باتفاق در احوال سلطان

ابوسعید خان ایمایی بدان شده خبر قتل پسرش امیر دمشق در خراسان
بدو رسید امیر چوبان با هشتاد هزار سوار باشتعام قتل پسر متوجه عراق شد
چون در قوهه ری نزول کرد لشکر او رو کردان شده بسلطان ابوسعید
که بجد و دری آمده بود پیوستند امیر چوبان از انجا فرار کرده بخراسان
مراجعت فرمود او را در سنه ثمان وعشرین وسبعمایه در هراة ملک
غیاث الدین کرت را بفرمان سلطان ابوسعید بکشت نعش او را دخترش
بغداد خاتون که در حبالهٔ سلطان ابوسعید بود بمکه فرستاد تا در عرفات
حجاج بر و نماز گزاردند و از انجا بمدینهٔ طیبه بردند و بگورستان تقیع دفن
کردند امیر چوبان نه پسر داشت امیر حسن که والی خراسان بود در فتنهٔ
پدرش بخوارزم رفت و انجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان در
گذشت و امیر تیمورتاش که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر
رفت و آنجا بفرموده پادشاه مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق
خواجه که نایب سلطان ابوسعید بود و والد دلشاد خاتون است در ماه
شوال سنه سبع وعشرین وسبعمایه در سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید
خان بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوبانست والی گرجستان
بود حسب الحکم سلطان ابوسعید در تبریز بقتل رسید و جلاو خان که مادر
دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدابنده بود او نیز بفرموده ملک

غیاث الدین بعد از امیر چوبان بقتل آمد و پسر ششم امیر چوبان امیر سیورغان
بود و مادر او دختر دیگر سلطان محمد خدابنده است ساتی بیک خاتون در
دیار بکر بفرموده امیر ایلکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و سه پسر
دیگر امیر چوبان سیوکشاه و یاغی باستی و نوروز بودند اما یاغی باستی
در تبریز بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بقتل آمد و احوال
سیوکشاه و نوروز معلوم نشده امیر شیخ حسن بن امیر تیمورتاش
بن امیر چوبان بعد از سلطان ابوسعید و ارپا خان چنانچه گذشت بر مملکت
آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم گشت پادشاه
نشان بود چند روز ساتی بیک خاتون را بخانی برداشت بعد از ان او را
عزل کرد و سلیمان خان را بجای او نصب فرمود چنانچه سابقا مذکور شده
و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و همه بار مغلوب شد
در تبریز عمارت استاد شاگرد او ساخته است سیاست تمام داشت
چهار سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از ان زوجه او عزت ملک در شبی که
امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود خصیتین او را بیفشرد و بدان درگذشت
و خواجه سلیمان ساوجی گفت نظم

زهجرت بنوی رفته هفتصد و چل و چار
در آخر رجب افتاد اتفاق چنین ؛ زنی چگونه زنی خیر خیرات جهان
بزور بازو خود خصیتین شیخ حسن ؛ گرفت محکم و میداشت تا بمرد در رفت

زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن **ملک اشرف** بن امیر تیمور تاش بن امیر
چوبان بعد از برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و آران حاکم گشت
او نیز چند روز انوشروان خان را نصب کرد و بعد از ان معزول ساخت
مردی ظالم و ستمکار و غدار و ناسازکار و جور پیشه بود و ظلم بسیار کرد
و در مملکت خود هر کس از ترک و تاجیک که گمان چیزی بردی او را مجوس
و ناچیز ساختی تا آن محقر بدو رسیدی و در هر چند گاه امیری را از امرای
خود قصد کردی و اموال او بردی و منصبش بدیگری دادی و آنقدر اموال
از ظلم جمع کرد که چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر از جواهر و زر سرخ
و سفید و اجناس در خزانه او جمع شده بود چون مردم از ظلم او
بجان رسیدند حضرت شیخ صدر الدین صفوی قدس الله سره بگیلان
رفت و خواجه شیخ کججی بشام افتاد و قاضی محیی الدین بردعی بدشت قبچاق
رفت و در شهر سرای منزل گرفت و در انجا جانی بیک پادشاه دشت قبچاق
بود بوعظ او حاضر شد قاضی در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف بنوعی
تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس در گریه افتادند جانی بیک خان در عرض
دو ماه ترتیب لشکر داده متوجه آذربایجان گشت چون ملک اشرف از
توجه او خبر یافت خزاین را با خزاین تغلغه النجق روانه کرد ایشان هنوز
بتغلغه نرسیده بودند که لشکر جانی بیک خان در رسید و ملک اشرف رو بفنا

و در حدود خوی بدست آوردند و بفرمان شمشیری در پهلویش چنان فرو
بردند که از ان طرف بیرون آمد سر او را به تبریز بردند و بر در مسجد مراغیان
آویختند و قطارهای زر سرخ و سفید و جواهر و اقمشه که بظلم اندوخته بود
بدست مردم جانی بیک در آمد و یکی از شعرا گفت ❊ دیدی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد و جانی بیک زر ❊ و این صورت در اوایل سنه تسع و خمسین
و سبعمایه بود و بعد ازین چوبانیان کسی بسلطنت نرسید جانی بیک پادشاه
با ده هزار سوار به تبریز آمد و در دولتخانه آنجا نزول کرد و لشکر او در میان
راهها و در و خانها فرود آمدند و هیچکس را یارا نبود که در خانه رعیت
نزول کند جانی بیک خان یکشب در تبریز بود و صباح در مسجد خواجه علیشاه
نماز گزارد و از انجا با وجان رفت و در نوبت لشکر او در ان سال بر زراعات
مردم عبور کردند و یک خوشه غله نشکسته شد جانی بیک پسر خود بردی بیک را
با پنجاه هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود بجانب دشت قبچاق مراجعت
کرد بعد از چند وقت خبر مرض جانی بیک خان از دشت قبچاق رسید
و استدعای حضور شاهزاده بردی بیک کرده بودند بنابرین شاهزاده
عازم دشت قبچاق شد و اخی جوق را در تبریز نیابت داد اخی جوق در
قراباغ قشلاق گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف نهاد سرانجام او
در خلال احوال سلطان اویس ایلکانی معلوم خواهد شد

فصل دوم

در ذکر ایلکانیان از ایشان چهار تن سلطنت کرده اند و ایلکانیه از اروغ
چنگیز خان همیشه نوین و لشکرکش بوده اند از ایشان امیر آق بوقا بن امیر
ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرایی داشت و در وقت
بایدو خان بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان ابوسعید در خراسان
امیر الوس بود و دختر ارغون خان را در نکاح داشت در محرم سنه اثنی و
عشرین و سبعمایه در گذشت امیر شیخ حسن نویان که بشیخ حسن بزرگ ملقب است
در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار روم بدو دادند و او تا انقراض ایام
دولت سلطان ابوسعید بحکومت آن مرز و بوم مشغول بود و بعد از ارپا خان
چون علی پادشاه مستولی شده بود از روم باتفاق قوم جلایر بجنگ او
در حرکت آمد و در رابع عشر ذی الحجه سنه ست وثلثین و سبعمایه با علی
پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر
چوپان را که محبوبه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و خیال بغداد
خاتون را که سلطان ابوسعید باکراه از و گرفته بود بوصال دلشاد خاتون
بدل کرد و چون امیر شیخ حسن چوپانی خروج کرد میان ایشان محاربات
رفت در آخر امیر شیخ حسن ایلکانی بعراق عرب رفت و قرب هفده
سال حکومت کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه در بغداد بجوار
رحمت حق تعالی انتقال فرمود و در نجف متبرک مدفون شد امیر شیخ حسن

اول

اول محمد خان را انجا برداشته بود و بعضی اوقات بعد از و طغاتیمور را بجای
نام ذکر و بعضی اوقات جهان تیمور را چنانچه گذشت در زمان حکومت او
کوفه خراب شد و مردم آنجا متفرق شدند و از ان وقت تا این زمان
همچنان خرابست امیر شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر بر تخت
نشست و خواجه سلمان در تهنیت جلوس او قصیده گفته اولش اینست

مبشران سعادت برین بلند رواق ؛ همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب ؛ باتفاق خلایق بیاری خلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق ؛ فراز تخت سلاطین بملک عراق
شهنشهی که برای نثار مجلس اوست ؛ پر از جواهر انجم سپهر را اطباق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس ؛ پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

سلطان اویس در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه از بغداد عزیمت
آذربایجان کرد و با اخی جوق که از جانب بردی بیک پسر جانی بیک خان
حاکم شده بود جنگ کرد و مظفر شد اخی جوق فرار کرد سلطان اویس
بتبریز رفت و بر تخت نشست و چهل و هفت امیر را از امرای ملک اشرف
بیاساق رسانید و ببغداد مراجعت فرمود در غیبت سلطان اخی جوق
باز به تبریز آمد بحکومت نشست و در سنه ستین و سبعمایه امیر مبارز الدین
محمد مظفر از شیراز باذربایجان آمد و با اخی جوق جنگ کرد و او را

بشکست و به تبریز آمد سلطان اویس از بغداد متوجه تبریز گشت چون محمد
مظفر از توجه سلطان خبر یافت بشیراز مراجعت نمود و سلطان بدار السلطنة
آمد و اخی جوق را بدست آورده بکشت و مدت هفده سال باستقلال سلطنت
کرد و در دوم جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمایه وفات یافت
سلطان اویس پادشاهی لطیف طبع کریم بود خواجه سلمان و شرف رامی و خواجه
محمد عصار و عبید زاکانی از مداحان او بودند و در مرثیهٔ او خواجه سلمان گفته

ای فلک آهسته رو کاری نه خندان کرده ⁂ ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده
آسمانی را فرو آورده از اوج خویش ⁂ بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود ⁂ زیر خشت گل بصد خواریش پنهان کرده
نیست کاری مختصر گر با حقیقت بنگری ⁂ قصد خون و مال و عرض صد سلیمان کرده
زین مصیبت زین واقع نشد از دور تو ⁂ آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده

سلطان حسین ابن سلطان اویس بحکم وصیت بجای پدر نشست و هشت
سال پادشاهی کرد برادرش سلطان احمد در یازدهم صفر سنه اربع و ثمانین
و سبعمایه بر او خروج کرد و او را در تبریز بکشت و در دمشقیه تبریز مدفونست

سلطان احمد بن سلطان اویس بعد از برادر پادشاه شد سفاک و
بی باک بود دولت متزلزل داشت او را با امرای خود مکرر محاربات واقع
شد و در زمان او از دشت قپچاق قریب صد هزار کس در زمستان از

راه دربند

راه دربند بآذربایجان آمدند و هشت شبانروز در تبریز مردم را غارت
میکردند و بومی کشتند آنچه درین واقعه بر مردم تبریز واقع شد زبان قلم از
ادای شرح آن عاجزست و اینصورت در سبع و ثمانین و سبعمایه روی
نمود و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که چهار سال از سلطنت او گذشته
بود پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و مسخر کرد و
سلطان احمد بعراق عرب قانع شد و هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود
باز در خمس و تسعین و سبعمایه امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان احمد
[illegible] را گذاشته بمصر رفت و عراق عرب بتصرف امیر تیمور در آمد بعد از آن
[illegible] ده سال دیگر که امیر تیمور در حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر بود
و گاهی در روم و بغداد نیز آمد شد داشت و هرچند وقت فتنه می انگیخت
و بعد از وفات امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب میسر شد و قریب
پنج سال دیگر حکومت کرد و باروی بغداد که بفرمان امیر تیمور خراب
ساخته بودند از نو عمارت کرد و این بارو که حالا بغداد دارد آنست
که او ساخته است و در ثلث عشر و ثمانمایه بعظمت هرچه تمامتر به تبریز
آمد و در شنب غازان با قرا یوسف ترکمان جنگ کرد و منهزم شد و در جوی
آب باغی پنهان گشت مردم قرا یوسف او را از آنجا بیرون آوردند
و در شب شنبه پنجم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته شد و در مدرسه دمشقیه

در پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون شد و دولت ایلکانیان بآخر
رسید سلطان احمد صاحب فهم واستعداد بود شعر می گفت و در علم موسیقی
خوب میدانست خواجه حافظ شیرازی دو غزل در مدح او گفته مطلع یکی است
احمد الله علی معدلة السلطانی ؛ احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
و مطلع غزل دیگر آنکه مطلع کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند
برد اجر دو صد بنده که آزاد کند فصل سیوم در ذکر امیر شیخ ابو
اسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است مقاله اول در ذکر
امیر شیخ ابو اسحق و او پسر امیر محمود شاه اینجوست و اصل امیر محمود شاه
از فارس است و صاحب تاریخ گزیده آورده که امیر محمود شاه از نسل
خواجه عبدالله انصاریست و نسبش بر موجب محمود شاه بن محمد بن فضل الله
الملقب باق خواجه وکان ساکنا بقریه سویقان من ضیاع قزوین و هو
عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله الانصاری و او در زمان
پادشاهان مغول وکیل خاصه شریفه بود و از ان جهت او را اینجو می گفته
که آنچه خاصه آن سلاطین بوده آن را اینجو می گفته اند او را در شیراز املاک
و رقبات بسیار پیدا شده و اکثر مردم شیراز بدو ارتباط تمام داشته
و حکام آنجا بی مشورت و صلاح و کلای او دخل در مهمات نمی توانسته
کرد و کلویان شیراز حکم ملازمان او داشته در زمان سلطان ابوسعید خان

مرتبه او بلند شد و امیر چوپان او را تربیت کرد و بعد از سلطان ابوسعید خان
چون اربا خان بسلطنت نشست بخیال غلطی که او میخواهد دیگری را از اولاد
چنگیز خان بسلطنت نشاند امیر محمود شاه را بقتل آورد و از پسران او امیر
مسعود شاه بروم رفت و امیر شیخ ابو اسحق با امیر علی پادشاه که خال سلطان
ابوسعید خان بود پیوست و چون اربا خان بقتل آمد بفارس رفت و مدتی
مملکت شیراز قیام نمود و در شهور سنه اربعین و سبعمایه که امیر شیخ حسن کوچک
بحکومت نشست ایالت فارس با میر پیر حسین چوپانی تفویض فرمود و او
بفارس آمده اولاد امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت و نارت
خود را با امیر سلطان که یکی از پسران امیر محمود شاه بود رجوع کرد و بعد از چند وقت
ملاحظه آنکه خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات در دست وزیر است
امیر سلطان را بقتل آورد و بدین سبب شیرازیان غوغا کردند و نزدیک بود که
امیر پیر حسین در میانه کشته شود بهزار حیله فرار کرد و خود را با امیر شیخ حسن کوچک
رسانید و لشکری برداشت و متوجه فارس شد و کرمان با امیر مبارز الدین مظفر
داد و اصفهان با امیر شیخ ابو اسحق اینجو شفقت کرد بنا بر آنکه بخدمت اوست
کرده بود و بعد ازین ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن چوپانی بود بعراق
آمد امیر شیخ ابو اسحق بواسطه رنجشی که از قبل برادرش امیر پیر حسین داشت
حکومت فارس را در نظر او جلوه داد و باتفاق متوجه شیراز شدند امیر پیر حسین

بآنکه جنگی واقع شود فرار نمود و امیر شیخ ابواسحق رخصت یافته قبل از آنکه
ملک اشرف بشیراز آید بشیراز آمد و شهر را محکم کرد و ملک اشرف ظالم را
بشیراز نگذاشت درین اثنا خبر رسید که امیر شیخ حسن کوچک بر دست
زوجه اش در تبریز بقتل رسید ملک اشرف بآذربایجان معاودت کرد و امیر
شیخ ابواسحق در شیراز بحکومت نشست بعد ازین برادرش مسعود شاه در
خدمت امیر یاغی باستی پسر امیر چوبان که از جانب امیر حسن بزرگ بحکومت
فارس آمده بود و بشیراز آمد امیر شیخ ابواسحق شیراز را بدو گذاشته به
شبانکاره رفت و درین اثنا امیر یاغی باستی امیر مسعود را بقتل آورد
امیر شیخ ابواسحق بشیراز آمد و شیرازیان با او متفق شده امیر یاغی باستی را
از شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابواسحق بسلطنت نشست و سکه و خطبه ب
نام خود تعیین فرمود و این صورت در سنه اربع و اربعین و سبعمایه روی نمود
و امیر شیخ ابواسحق مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد و بعد از آن
در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و سبعمایه در
میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه
بر سبیل اجمال در بیان احوال مبارز الدین مظفر خواهد آمد خواجه
حافظ در تاریخ این واقعه گفته **بیت** بروز کاف و الف از جمادی الاول
بیال و دال و دکر حا و نون علی الاطلاق ؛ خدایگان سلاطین شرق و مغرب

خدیو کشور عفو و کرم باستحقاق ؛ سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال
جمال دنیی و دین شاه شیخ ابواسحق ؛ میان عرصهٔ میدان چو دید تیغ عدو
نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق ؛ امیر شیخ ابواسحق را در همین میدان
سعادت که خود ساخته بود دفن کردند مدت حکومت ایشان قبل از
سلطنت ده سال و در ایام سلطنت چهارده سال خواجه حافظ این غزل
در واقعه امیر شیخ ابواسحق گفته **بیت** یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود ؛ الی آخره **مقاله دوم** در ذکر مظفریان
و ایشان هفت تن اند مدت ملکشان هشتاد و دو سال جد اعلای ایشان
امیر غیاث الدین حاجی است و او از سجاوند خواف خراسان بود و در
زمانی که لشکر اسلام تسخیر ولایت خراسان آمده بود اجداد او از دیار عرب
بدان جانب آمدند و در آن وقت که لشکر تاتار بولایت خراسان آمدند او بطرف
یزد آمد مردی قوی هیکل بالابلند بود در یزد هر چند موزه جستند که بپای
او راست آید نیافتند عاقبت قالبی علیحده تراشیدند و شمشیرش
بسنگ یزد ده من و نیم بود و او سه پسر داشت ابوبکر و محمد و منصور از
ابوبکر و محمد نسل نماند و منصور را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی
و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد یک پسر داشت امیر
بدر الدین ابوبکر نام که پدر شاه سلطانست و احوال شاه سلطان

خواهد آمد و امیر مظفر هرچند از برادران کمتر بود اما آثار دولت از
جبین او لایح بود و بغایت پاک دامن و نیک اعتقاد اتابک یوسفشاه
بن علاء الدوله او را تربیت فرمود و سرحد میبد بدو داد و او مدتی دران
حدود دست بردها نمود و قطاع الطریق را که دران حوالی استیلا یافته
بودند براند اخت بعد از ان بخدمت ارغون خان پیوست شکل و شمایل
او پسند ارغون خان آمد و او را به یساولی تعین کرد و بعد از وفات
ارغون کیخاتو خان در تربیت او بیفزود و بعد از کیخاتو ن امیر مظفر در ربیع الاول
سنه اربع و تسعین و ستمایه باردوی غازان خان آمد و امارت هزاره
و طبل و علم و کوس و پایزه بدو تفویض رفت و مرتبه و جاه او بلند و
رفیع گشت و در اواسط جمادی الاخری سنه سبعمایه امیر مبارز الدین محمد
که اول پادشاهان آل مظفرست در میبد از و متولد شد و بعد از غازان
خان در زمان الجایتو سلطان مرتبه و جاه امیر مظفر زیاده گشت و در سیزدهم
ذی قعده سنه ثلاث عشر و سبعمایه در شبانکاره وفات یافت سه ماه
مریض بود او را از شبانکاره بمیبد نقل کردند و در مدرسه که خود بنا کرده
بود مدفون شد امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین محمد و یک
دختر که او را به برادرزاده خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه
سلطان از و متولد شد. امیر مبارز الدین محمد بن مظفر سیزده ساله بود که

پدرش وفات یافت مردی دین دار و شجاع بود در تقویت دین اسلام
و تعظیم شرع و تربیت علما و رعایت رعایا جدی بلیغ داشت در شوال
سنه ثمان عشر و سبعمایه سلطان ابوسعید بسعی خواجه غیاث الدین
وزیر او را تربیت فرمود و حکومت خطه یزد بدو دادند و او مدت چهار
سال بیست و یک جنگ با نکودریان کرده ایشان را استیصال کردانید و شوکت
و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه او را پسری شد شاه
شرف الدین مظفر نام کرد و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه دختر سلطان
قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش سلطان را در نکاح آورد شاه
شجاع و شاه محمود و شاه سلطان از وی متولد شدند بعد از سلطان
ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد و در ایران از هر طرف مردم
در ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساس سلطنت نهاد
و روز بروز دولت او در ترقی بود و در محرم سنه اثنی و اربعین و سبعمایه
کرمان مسخر کرد بعد از ان میان او و امیر شیخ ابو اسحق اینجو که در فارس
بسلطنت نشسته بود مکرر المحاربات واقع شد شیخ ابو اسحق از و
بگریخت و شیراز بتصرف امیر مبارز الدین محمد در آمد و در آخر شیخ
ابو اسحق در اصفهان بردست. شاه سلطان خواهرزاده امیر مبارز الدین
محمد گرفتار شد او را بشیراز بردند و در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول

سنه ثمان وخمسين وسبعمايه در شهر سعادت بشيراز بگشت و ملک فارس
او را صافی شد و در اثنای اين محاربات پسرش نيز اصفهان مسخر کرد و
در استيصال اوغانی وجرمانی سعی کرد تا ايشان را مقهور ساخت و اوغان
وجرما طايفه از مغولند که در زمان سلطان جلال الدين سيورغتمش بالتماس
او ارغون ايشان را بجهة محافظت سرحد بکرمان فرستاد و فتنه و فساد ايشان
تا زمان پادشاه صاحب قران امير تيمور کورکان در کرمان قريب
بصد سال امتداد يافت و فتح قلعه شبانکاره فرمود و قلعه سره بند نيز
بگرفت و اصفهان نيز مسخر کرد و در آخر دولت با دوازده هزار مرد
قصد تسخير آذربايجان کرد و با اخی جوق که در ان وقت علم سلطنت
برافراشته بود و باسی هزار مرد از تبريز متوجه دفع امير مبارز الدين
محمد شده در موضع ميانه جنگ کرد و غالب آمد و به تبريز رفت و در انجا
روز جمعه خود خطبه خواند و امامت کرد و از انجا بعد از دو ماه مظفر و منصور
معاودت فرمود چنانچه گذشت شاه شرف الدين مظفر که بسمت
شجاعت و فراست متصف بود در جمادی الآخر سنه اربع وخمسين وسبعمايه
در ظاهر شيراز وفات يافت و بيست و هشت سال و چهار ماه
زندگانی کرده بود نعش او را بميبد نقل کردند و در مدرسه مظفريه
مدفون گشت و از و چهار پسر ماندند شاه يحيی و شاه منصور احوال

ايشان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی شاه حسين و شاه علی بعد ازين امير
مبارز الدين محمد در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور بمثابه
جد و اجتهاد ميفرمود که فرزندان او و ظرفای شيراز ازوی بمحتسب شيراز
تعبير ميکردند چنانچه خواجه حافظ اين غزل در ان وقت فرموده مطلع
دانی که چنگ و عود چه تقرير ميکنند ؛ پنهان خوريد باده که تکفير ميکنند
تا باخر غزل ؛ و شاه شجاع اين رباعی در ان ولا گفته رباعيه
در مجلس دهر سازمستی پست است ؛ نی چنگ بقانون و نه دف بر دست است
رندان همه ترک می پرستی کردند ؛ جز محتسب شهر که بی می مست است
اما در سياست مفرط بود و بدست خود خون بسيار ميکرد گويند قريب
هزار کس را کشته بود و از هر کس اندک رنجشی ميفرمود از فرزندان
و خويش و بيگانه دشنام فحش بسيار ميداد و تهديد بکشتن يا ميل
در چشم کشيدن ميکرد ازين جهت مردم از و متنفر و محترز بودند چون
چهل و دو سال حکومت کرد از انجمله بيست و دو سال در يزد و سيزده
در کرمان و پنج سال در ممالک فارس و عراق بعد ازان در تاريخ
ستين و سبعمايه امير مبارز الدين محمد از آذربايجان بعراق معاودت
فرموده بود در اصفهان پسرانش شاه شجاع و شاه محمود و شاه
سلطان که خواهرزاده و داماد او بود بنا بر خوفی که از و داشتند

اتفاق کردند و در صباحی که او در خانه تنها نشسته بود و قرآن میخواند
بر سر او رفتند و او را گرفتند و در گنبدی محبوس کردند و او تا شب
در انجا پسر ازاد دشنام میداد بعد از غروب آفتاب مجموع ملازمان شاه
شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوشیده با شمشیرهای کنده تا پای
قلعه ترک بایستادند و در تاریکی شب امیر محمد را با آن قلعه بردند و در شب
جمعه نوزدهم رمضان او را میل کشیدند و مباشر این امر شنیع شاه سلطان
بود یکی از فضلای فارس درین واقعه گوید رباعی یکچند شکوه همتش پیل کشید
یکچند سپه زهند تا نیل کشید ؛ پیمانهٔ دولتش چو شد مالامال
هم روشنی چشم خودش میل کشید ؛ و خواجه حافظ این قطعه در معنی فرمود
دل منه بر دنیی و اسباب او ؛ زانکه از وی کس وفاداری ندید
الی آخره ؛ بعد ازین او را بقلعه سفید فارس فرستادند و بعد از مدتی
بقلعه بم نقل کردند او در انجا در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمأ
وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال ؛ کمال کار جهان نقص از انکه جهان
بنرگس افسر زر داد و چشم نابینا جلال الدین شاه شجاع چون پدرش
مکحول و محبوس گشت او بر جای پدر پادشاه شد برادر خود سلطان احمد را
بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان برادر دیگر شاه محمود داد
و برادرزاده خود شاه یحیی بن شاه مظفر را در قلعه قهندز حبس کرد و

بعداز

بعد از مدتی او را تربیت نمود و یزد بدو داد بعد ازین شاه محمود و شاه
یحیی با او مخالفتها کردند اما شاه شجاع بعد از و باصفهان آمد و از اطراف
ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و قم و کاشان و جرباذقان و غیر ذلک
بخدمتش رسیدند شاه شجاع از اصفهان با دوازده هزار کس متوجه تبریز
شدند و در موضع جرم خواران سلطان حسین پسر سلطان اویس که پادشاه
آذربایجان بود با سی هزار سوار بشاه شجاع رسید و میان ایشان جنگ
واقع شد و شاه منصور بن سلطان مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود
و دست راست لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمنان حملهای مردانه
کرد و غالب آمد و شاه شجاع به تبریز رفت و بر تخت نشست و در ان
زمستان در تبریز بعیش و عشرت اشتغال نمود خواجه سلمان ساوجی
در تبریز بخدمتش رسیده در مدح شاه قصیده گفت که مطلعش اینست
سخن بوصف رخش چون ز خاطرم سر زد ؛ ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد
شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود ما سلمان زیاده از آنچه شنیده
بودیم یافتیم شاه شجاع در اثنا زمستان بفارس مراجعت کرد و مدت
بیست و شش سال در پادشاهی بماند و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان
سنه ست و ثمانین و سبعمایه بجوار رحمت ایزدی انتقال فرمود حیف
از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت عمرش پنجاه و سه سال و دو ماه

شاه شجاع بلطف طبع وحسن خلق و وفور فضل و زیور ادب و حلیهٔ تواضع
وکمال مکرمت و فرط جود و شیمهٔ شجاعت متصف بود در نه سالگی حفظ
کلام الله مجید کرده بود بعد از ان بکسب دیگر فضایل و کمالات کوشید
و بر قاضی عضد که صاحب کتاب مواقف است تلمذ کرده و در علم و دانش
بمرتبه رسیده بود که علمای کبار چون بمجلس همایونش راه می یافتند از
لطایف خاطر عاطرش مستفید و بهره مند می گشتند قوت حافظه اش
بمثابه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد می گرفت اشعار
عربی و فارسی خوب بسیار دارد این رباعی از انجمله است **رباعیه**
جان در طلب وصل تو شیدایی شد ؛ دل در خم گیسوی تو سودایی شد
اندر طلب وصال تو گرد جهان ؛ بیچاره دلم گشت و هرجایی شد
واین رباعی مشهور نیز ازوست **رباعی** افعال بدم ز خلق پنهان می کن
دشوار جهان بر دلم آسان میکن ؛ امروز خوشم بدار و فردا با من
آن کن که کرم تو می سزد آن می کن ؛ ولادت شاه شجاع در صبح چهارشنبه
بیست و دوم جمادی الثانی سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه بوده
قطب الدین شاه محمود ابن مبارز الدین محمد بعد از انکه پدرش
محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت ورزید و
سلطنت باسم خود کرد شاه شجاع بعزم رزم او باصفهان آمد و شاه

محمود و متحصن شهر شد درین وقت شاه سلطان که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد
بدست افتاد و بفرموده شاه محمود میل در چشمش کشیدند و نور دیدگانش
باطل ساختند و شاه شجاع بصلح بجانب شیراز مراجعت فرمود پس
از ان شاه محمود با سلطان اویس وصلت فرموده دختر او را در نکاح آورد
سلطان اویس آن دختر را با تجمل و آیین تمام باصفهان فرستاد و خواجه
سلمان در تهنیت این قصیده گفت مطلعش اینست **نظم**
آسمان ساخت در آفاق یکی سور چه سور ؛ که از ان سور شد اطراف ممالک معمور
الی آخره ؛ شاه محمود یک نوبت بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز مستولی
شد خواجه سلمان در بعضی از قصاید خود که بمدح سلطان اویس گفته اشارت
برین فتح کرده و بسلطان اویس نسبت داده **نظم**
همای چتر همایون پادشاه اویس ؛ بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا در هرموز ؛ بسال خمس و ستین و سبعمایه گرفت
گویند خواجه سلمان این دو بیت را در خواب گفته شاه محمود قریب شانزده
سال حکومت کرد در نهم شوال سنه ست و سبعین و سبعمایه در اصفهان
بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع این رباعی گفت **رباعیه**
محمود برادرم شه شیرکمین ؛ میکرد خصومت ز پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بر آساید خلق ؛ او زیر زمین گرفت و ما روی زمین

ولادت قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و سبعمایه
بوده عمرش سی و نه سال و پنج ماه سلطان زین العابدین بن شاه شجاع
بعد از پدر بجای او نشست میان او و پسرش شاه یحیی و عمش سلطان
ابو یزید مخالفات و منازعات دست داد و چون در شهور سنه تسع و
ثمانین و سبعمایه امیر تیمور کورکان بعراق عجم آمد و در اصفهان قتل
عام کرد و از انجا متوجه شیراز شد جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند
مگر شاه منصور بن مظفر که در شوشتر بود و سلطان زین العابدین توهم
کرد و با امرای خود متوجه شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت
شاه منصور او را بضیافت طلب کرد و چون بمجلس حاضر آمد شاه منصور او را
با جمیع امرا بگرفت و مقید ساخت درین اثنا خبر بشاه منصور رسید که امیر
تیمور شیراز را بشاه یحیی ارزانی داشته و خود بجانب ماوراء النهر رجعت
کرده شاه منصور متوجه فارس گشت و چون شاه یحیی را قوت مقاومت
نبود فرار کرده به یزد رفت شاه منصور در فارس بر تخت سلطنت
نشست بعد ازین طایفه از موکلان سلطان زین العابدین او را
از حبس خلاص دادند و باصفهان بردند و او در عراق استقرار پیدا
کرده در اصفهان متمکن شد و باتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بجنگ
شاه منصور رفتند و مغلوب شدند و سلطان احمد بکرمان رفت و

سلطان زین العابدین بعزم دیار خراسان بری آمد موسی جوکار که از جانب
امیر تیمور والی آن مملکت شده بود او را از انجا گرفته نزد شاه منصور فرستاد
شاه منصور چشم او را میل کشید و بقلعه سفید محبوس ساخت بعد ازان چون
پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورکان بار دوم بفارس آمد و او را
ازان قلعه بیرون آورد بعضی گفته اند او را بماوراء النهر فرستاد و در انجا
وفات یافت شاه منصور بن مظفر بن محمد در سنه تسعین و سبعمایه
بشیراز آمد و چنانچه مذکور شد به پادشاهی رسید بغایت شجاع و دلاور
بود مدت پنج سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق بدو
داشت و چون در سنه خمس و تسعین و سبعمایه پادشاه جهانگیر امیر تیمور بحدود
شیراز رسید شاه منصور با پنج هزار مرد سوار نامور که هر یکی را از اقلیمی
گزیده جمع کرده بود در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکوره با لشکر
امیر تیمور مصاف داد و چون شعله آتش بر قلب سی هزار سوار ترک پرخاش
جوی کشورگشای حمله کرد و مجموع قشونات خصم را برهم زد و از قفای لشکر
گردیده بایستاد امیر تیمور فرمود تا چاکر یکبار حمله کنند شاه منصور مانند
بلای ناگهان باز خود را بر قلب گاه زده بی توقف برسید و دو نوبت
شمشیر بخود امیر تیمور رسانید عادل اختاجی در ان حال سپری بر سر
امیر تیمور بداشت تا او را از آسیب ضرب شاه منصور نگاه داشت

شاه منصور امیر تیمور را نشناخت و بطرفی دیگر شتافت و کارزاری کرد
که اگر رستم و اسفندیار زنده بودندی دست آن شهریار بوسه دادندی
اما چون دولتش باخر رسیده بود او را تیری بر گردن و تیری بر شانه
زدند و زخم شمشیری بر رخسارش رسیده شکست یافت و روی بشهر
نهاد یکی از ملازمان شاهرخ میرزا بدو در رسید و او را از اسب فرود آورده
سرش بر داشت و آتش دولت آل مظفر فرو مرد و مملکت ایشان در
تحت تصرف امیر تیمور در آمد سلطان عماد الدین احمد بن امیر مبارز الدین
محمد بفرمان شاه شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع سلطنت
آنجا باستقلال کرد در دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار
بخدمتش پیوست و ایلی نمود بار دوم در بیستم رجب سنه خمس و تسعین و سبعمایه
در موضع قومشه اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته بود
کشته شد شاه یحیی بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بحکم شاه
شجاع حاکم یزد شد و در انجا سلطنت باسم خود کرد پادشاهی دلیر پیشه
مردانه و حاکمی چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر و حیله
و تزویر نهاده دایما فتنه می انگیخت و با اقوام پیوسته منازعت و مخالفت
میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت شیراز
بدو داد و در آخر او نیز در قومشه اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید و دولت

مظفریان بسر آمد ولادت شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام
سنه اربع و اربعین و سبعمایه بوده آل مظفر هر چند بصفات حمیده
و شجاعت و دلاوری اتصاف داشتند اما پیوسته با یکدیگر در مقام
مخاصمت و منازعت بودند و مملکت ایشان وسعتی نداشت و حکم ایشان
بر فارس و کرمان و بعضی از عراق و خوزستان بیش روان نبود و میل
در چشم کشیدن و نور دیده یکدیگر را باطل کردن در میان ایشان شایع
بود شاه شجاع با آن فهم و دانش چنانچه سابقا مذکور شد چشم
پدر را کور کرد و بعضی گویند قصد خون پدر هم کرد و پسری داشت سلطان
شبلی نام او را نیز میل در چشم کشید بیت این جهان بر مثال مرداریست
کرکسان اندرو هزار هزار ؛ این مران را همی زند مخلب
وان مرین را همی زند منقار ؛ آخر الامر بر پرند همه
وز همه باز ماند این مردار

فصل چهارم

در بیان احوال ملوک کرت است مدت حکومتشان صد و سی سال اول ایشان
ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و او دخترزاده ملک
رکن الدین است و او از فرزندان امیر عز الدین مرغنی است و امیر
عز الدین از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد غوریست و وزیر
و نایب سلطان بوده در کل امور و بغایت فاضل و خیر بوده و مساجد

و مدارس و خوانق و رباطات ساخته و ارباب فضل و دانش از و مرفه و
محظوظ می بودند و بعضی بر آنند که نسب ملوک کرت بسلطان سنجر بن
ملکشاه میرسد و مولانای فاضل صدر الشریعه بخاری که از مشاهیر
علماست و وفاتش در سنه سبع و اربعین و سبعمایه بوده در وصف
ملک عز الدین حسین کرت گوید بیت ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم
به نال فخر آل کرت ابن سنجر ؛ و ربیعی شاعر پسر قاضی فوشنج در مدح
بعضی از ایشان گفته نظم قاعده دوده سنجر تویی ؛ واسطه ملک
سکندر تویی ؛ چون عز الدین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدین
غوری والی دار السلطنه هراة شد حکومت قلعه خیسار و بعضی از بلاد غور
بملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد و ملک
شمس الدین بعقل و دانش و شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و آداب
از ابنای زمان ممتاز بود و ملک رکن الدین با وجود فطنت و ذکا در تنظیم
امور ملک با او مشورت میکرد و در زمانی که چنگیز خان بر ممالک خراسان
استیلا یافت ملک رکن الدین ایلی نمود و با ایلچیان چنگیز خان و لشکر
مغول معاش پسندیده کرد از دیوان چنگیز خان حکومت و ایالت
ولایت غور بدو شفقت کردند و یرلیغ باسم او نوشتند بعد ازین کار
ملک رکن الدین قوت گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام

یافت و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین در شهور سنه
ثلاث و اربعین و ستمایه در گذشت ملک شمس الدین بر جای او نشست و
بعد از مدتی باردوی منکو قاآن رفت و در بعض حروب مردیها نمود و منظور
نظر منکو قاآن گشت امارت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان
با توابع و لواحق بملک شمس الدین تفویض کرد و او با یرلیغ و تشریف بخراسان
آمد و بر کارهای عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم غرجستان و ملک
نصرة الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت کردند بقتل آورد و در زمان
هولاکو خان و اوایل سلطنت ابقا خان همچنان بحکومت هراة و توابع
اشتغال نمود و در شهور سنه سبع و ستین و ستمایه شهزاده براق
خان از ماوراء النهر بعزم ایران لشکر کشید و بخراسان آمد ملک
شمس الدین بخدمت او پیوست و بعد از یکهفته رخصت انصراف یافته
بجانب قلعه خیسار غور رفت و چون ابقا خان با براق خان جنگ
کرد و غالب شد و براق بماوراء النهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس
الدین از جانب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته
باردوی ابقا خان آمد و چون ابقا خان از و رنجیده بود دیگر رخصت
انصراف نیافت و در سنه ست و سبعین و ستمایه در تبریز وفات
کرد مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته نظم

بسال ششصد و هشتاد و شش مه شعبان ؛ قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت ؛ برآمد آیهٔ والشمس کورت در فال

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه باشارت ابقاخان حکومت هراة بدو تعلق گرفت و ابقاخان فرمود که با او بلقب پدرش خطاب کنند بنا برین اورا ملک شمس الدین کهین گفتند و او در عدل و احسان کوشید ملکی رعیت پرور داد گستر بود در شهور سنه تسع و سبعین و ستمایه بطرف غور رفت و در قلعه خیسار چندگاه اقامت کرد و در شهور سنه ثمانین و ستمایه فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقاخان درین سال بدو رسید بنابر مصلحت پسر خود ملک علاء الدین را در هراة بنیابت بگذاشت و خود بقلعه خیسار رفت و مقیم شد از دیوان ارغون خان مکرر اطلب او فرستادند اطاعت نکرد و در قلعه مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در دامن عافیت و فراغت کشیده و دیگر بدرگاه هیچ پادشاهی نرفت و تردد نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته نظم

روز پنجشنبه از صفر ده و دو ؛ سال هجرت رسیده هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق ؛ شد بفردوس ازین سرای سپنج

ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین بفضیلت و شجاعت و پهلوانی موصوف بود و در انشا و اختراع نظم و نثر از ابنای ملوک ممتاز پدرش ملک شمس الدین با او عاطفت و محبت بسیار داشت اما بواسطهٔ اندک ترک ادبی مدت هفت سال بحکم پدر محبوس بود تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ستمایه بند خود بشکست و نگاهبانان را بکشت و بقلعه بالا متحصن شد و هرچند پدرش او را بعنایت نوید داد اعتماد نکرد و از بالا بزیر نیامد تا از جانب غازان خان امیر نوروز که والی خراسان بود ایلچی نزد ملک شمس الدین فرستاد و در باب ملک فخر الدین شفاعت کرد ملک فخر الدین بعهد و پیمان از قلعه بیرون آمد و چون ملک شمس الدین سوگند خورده بود که روی او نبیند پسر منظور پدر نگشت و برادران و اقربا را وداع کرده و بخدمت امیر نوروز شتافت و در خدمت امیر نوروز با مخالفان دست بردها نمود بعد ازان در عراق بخدمت غازان خان مشرف گشت و بسعی امیر نوروز حکومت هراة و طبل و علم و سراپرده تفویض کرده ده هزار دینار انعام فرمودند ملک فخر الدین بهراة آمد و بحکومت مشغول گشت و شوکت و حشمت او بدرجهٔ اعلی رسید و در مقابلهٔ نیکی با امیر نوروز بدی کرد و در وقتی که غازان خان بر امیر نوروز غضب کرده بود و امیر قتلغشاه نوین را بقصد او بخراسان فرستاده و امیر نوروز از بیم سطوت غازان خان پناه بملک فخر الدین آورده ملک او را با امیر

قتلغشاه سپرد تا امیر قتلغشاه او را در ماه ذی حجه سنه ست و تسعین
و ستمایه در ظاهر شهر هراة بقتل رسانید و همچنین در بعضی امور اطاعت
غازان خان نکرد و غازان خان برادر خود سلطان محمد خدابنده را با لشکر
بسیار بر سر او فرستاد و ملک فخر الدین بحصار شهر هراة متحصن شد
و بین الفریقین محاربات بسیار رفت در آخر بصلح از هم جدا شدند
و سلطان محمد این کینه در دل داشت تا در زمان سلطنت خود در سنه ست
و سبعمایه امیر دانشمند بهادر را با لشکر بسیار بدر هراة فرستاد
بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملک فخر الدین بود امیر
دانشمند بهادر را بطریق صلح بشهر برد و با او غدر کرد و او را بکشت و
فتنه عظیم بدید آمد و خلق بسیار در سر این فتنه رفتند و دران تاریخ
گفته اند ٭ بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة ٭ بحکم لم یزل کردگار بی مانند
ز دست برد قضا از کف محمد سام ٭ چشید جام شهادت امیر دانشمند
امیر یساول را سلطان محمد خدابنده بهراة فرستاد و او محمد سام را
بدست آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت ملک فخر الدین مدت ده سال
بگذشت خبر موت پدرش در قلعه خیسار بدو رسید ملک در مسجد
جامع هراة عزای پدر برداشت و ختمات کرد و برسم سلاطین آش
داد و بعد از پدر قریب بدو سال در اثنای فتنه امیر دانشمند بهادر

در شهور سنه ست و سبعمایه در قلعه اشکلجه وفات یافت قلعه
اختیار الدین متصل بدیوار شهر هراة او ساخته است و بازار ملک در
هراة منسوب بدوست ملک غیاث الدین بن شمس الدین کهین بعد از
برادر بحکم الجایتو سلطان در شهور سنه ست و سبعمایه حکومت هراة بدو تعلق
گرفت و کماشتگان خویش را با سفزار و فراه و غور و غرجستان تا حد
آموبه و سند فرستاد و خطه هراة را معمور و آبادان گردانید و در ترویج
شریعت غرا کوشید و بقاع خیر ساخت و بجهت علما و فضلا ادرارات
تعیین کرد و اوقات شریف مصروف عبادت و طاعت گردانید و چون
چهارده سال از مدت حکومت او بگذشت در سنه احدی و عشرین و
سبعمایه پسر خود ملک شمس الدین را در هراة بنیابت خود بگذاشت
و خود عزیمت حج کرد و با دویست مرد سپاهی روی به بیت الله نهاد
و بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تکریما و تشریفا مشرف گشت
و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید خان و امیر چوبان نوازشها
یافت و بهراة آمد بعد ازین هشت سال دیگر حکومت کرد و چون امیر
چوبان از سلطان ابوسعید خان گریخته در محرم سنه ثمان و عشرین
و سبعمایه پناه بدو برد و بهراة آمد ملک غیاث الدین با امیر چوبان
پیمان کرد که برادرش ملک فخر الدین با امیر نوروز کرده و امیر

چو بازا با پسرش جلوخان بحکم ابوسعید بکشت و دیت اورا بریده نزد
سلطان ابوسعید نشانه فرستاد ملک غیاث الدین در سنه تسع و
عشرین و سبعمایه وفات کرد واز وچهار پسر ماند ملک شمس الدین
ملک حافظ ملک حسین ملک باقر واحوال همه خواهد آمد انشاء الله تعالی

ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین بحکم ولایت عهد قایم مقام
پدر شد بغایت خوش محاوره و مردانه و دلگیر و فرزانه بود اما
روزگارش امتدادی نداشت و نیافت و بر شرب خمر شرهی تمام
داشت مدت حکومتش ده ماه بود درین مدت ده روز هشیار نبود
لفظ خلد ملکه تاریخ جلوس او بود و فاتش در سنه ثلثین و سبعمایه

ملک حافظ بن ملک غیاث الدین بعد از برادر در هراة بر سریر
حکومت نشست جوانی خوب منظر بود و خط نیکو می نوشت اما اورا در
اوامر و نواهی اختیاری نبود و غوریان بر و تحکمات میکردند تا
در شهور سنه اثنی وثلثین و سبعمایه اورا در حصار اختیار الدین
بقتل آوردند **ملک معز الدین حسین** بن ملک غیاث الدین بعد از قتل
برادر بحکومت هراة معین گشت بحسن تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز بود
غوریان را که از حیطه اطاعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت
و در ترویج شریعت غرا و تربیت علما و فضلا جد تمام و سعی

ما لا کلا

مالاکلام نمود جناب سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین
تفتازانی علیه الرحمه کتاب مطول بنام او نوشته چون بعد از سلطان
ابوسعید خان در تخت ایران پادشاهی ذو شوکت استقلال نیافت
ملک حسین را قوت و مکنت تمام حاصل شد اسباب سلطنت مهیا
ساخته خطبه بنام خویش خواند و حشمت و رفعت او زیاده گشت و اشراف
واعیان اطراف در دار الامان هراة در ظل عنایت او در آمدند و در سیزدهم
صفر سنه ثلاث واربعین و سبعمایه امیر وجیه الدین مسعود سربدار
باتفاق شیخ حسن جوری با لشکر آراسته بیست هزار کس از سبزوار بقصد
ملک حسین برزاوه آمد ملک حسین در آنجا با ایشان جنگ کرد و مظفر شد
و بسیاری از آن لشکر از پای در آمد و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسن
جوری درین جنگ کشته شد و شرح این واقعه در احوال خواجه وجیه الدین
مسعود نیز خواهد انشاء الله تعالی یکی از فضلا دران واقعه گوید **رباعیه**

گر خسرو کرت بر دلیران تردی ؛ و ز تیغ یلی گردن شیران زردی
از پیچ سنان سربداران تا حشر ؛ یک ترک در خیمه با یاران زدی

بعد ازین امرای ازلات و اپردی از جانب اندخود و شبرغان با لشکر
بسیار بجنگ ملک حسین بباذغیس آمدند و در محاربه با ملک مغلوب
گشتند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دو منار در خیابان از دو

طرف کوچه باغ ساختند چون این خبر بامیر قزقن که والی جمیع ماوراء النهر
بود رسید با سی هزار سوار بجانب هراة حرکت کرد ملک بشهر متحصن شد امیر
قزقن او را مدتی در حصار گرفت و میان ایشان محاربات واقع شد و باصلاح
اکابر و اشراف شهر فتنه بصلح انجامید بشرط آنکه ملک در سال آینده بخدمت
امیر قزغن بماوراء النهر رود و امیر قزقن معاودت فرمود و این وقایع در
شهور اثنین و خمسین و سبعمایه که صورت حرفی آن ذنب باشد اتفاق افتاد
بعد ازین کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و غوریان برادرش ملک باقر را
بجای او نصب کردند و او بقلعه اسکلجه که اجداد او در جنوبی هراة ساخته
بودند و دران وقت معمور بود تحصن نمود و در سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه
بجانب ماوراء النهر در شکارگاه بخدمت امیر قزقن مشرف شد امیر قزقن
او را در آغوش گرفته اعزاز و اکرام بسیار فرمود و گفت دشمنی تو مردانه بود
و دوستی تو هم مردانه است اما امرای جلوپس جغتای با ملک بد بودند بر قصد
قتل او اتفاق کردند امیر قزقن ملک را از اندیشه امرا خبر داده او را در
شب بطرف خراسان گسیل کرد ملک بعد از قطع منازل بی دهشت بهراة
آمد و ملک باقر را گرفته محبوس کرد و باز بر مملکت و سلطنت رفت
و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سیوم ماه ذی قعده سنه احدی
و سبعین و سبعمایه درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند **بیت**

تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان معز دین ظل آله
چون بر خوانی ز ثالث ذی القعده معلوم شود ز طیب الله ثراه

مدت حکومت ملک حسین سی و نه سال بود **ملک غیاث الدین** بن ملک
معز الدین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه
علی مؤید سربدار منازعات واقع شد نیشابور از دست سربداران بیرون
آورد بعد ازین پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان که بعد از فوت
امیر قزقن بدوازده سال والی ماوراء النهر شده بود ملک غیاث الدین را
بماوراء النهر بقرلتای طلب کرد ملک غیاث الدین اطاعت نکرد امیر تیمور
از ماوراء النهر بقصد تسخیر خراسان بجد و در هراة نزول فرمود و در محرم
سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه هراة را بعد از قتال و جدال گرفت
و ملک غیاث الدین را با پسرش پیر محمد و متعلقان بماوراء النهر فرستاد
و در آخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه ملک غیاث الدین را بفرمان امیر
تیمور با پسرش و برادرش ملک محمد بقتل رسانیدند و دولت ملوک کرت
به پایان رسید و ملک ایشان بامیر تیمور انتقال یافت **فصل پنجم**
در ذکر سربداران دوازده تن مدت حکومتشان سی و پنج سال
اول ایشان **خواجه عبد الرزاق** و او پسر خواجه فضل الله باشتینی است
و باشتین دهیست از دیهای بیهق خواجه فضل الله مرد محتشم و خواجه

[illegible]

بزرگ بود و املاک و اسباب بسیار داشت پسرش خواجه عبد الرزاق مرد
مردانه و شجاع و تمام قد و نیکو صورت بوده و در زمان سلطان ابو سعید
خان ملازم درگاه پادشاه بود او را جهت تحصیل اموال بکرمان فرستادند
چون وجوه تحصیل وصول یافت خواجه عبد الرزاق بعیش و عشرت مشغول
شد و باندک فرصتی وجوه را تلف کرد بعد از آن مضطرب و متردد روی
بوطن نهاد تا املاک پدری را فروخته تنخواه مال دیوان نماید در راه خبر
فوت سلطان ابو سعید بدو رسید بهم و شادمان شد و بدیه باشتین در آمد
و اقربا را دریافت اقربای او [illegible] که خواهرزاده خواجه علاء الدین محمد
وزیر خراسان درین دیه جور و بیداد میکند و از ما شراب و شاهد میطلبد
خواجه عبد الرزاق گفت دنیا بهم برآمده و در چنین وقت حکومت
روستایی بچه چرا قبول باید کرد و در شب بسر خواهرزاده خواجه علاء الدین
محمد رفتند و او را بقتل آوردند و روزانه دیگر علی الصباح در بیرون
دیه باشتین داری زدند و دستارها بران آویختند و خود را سربدار
نام کردند و هفتصد کس با خواجه عبد الرزاق عهد و بیعت کردند چون خبر
بخواجه علاء الدین محمد رسید جمعی را بدفع ایشان فرستاد و خواجه
عبد الرزاق در ظاهر مغیث با ایشان حرب کرد و غالب آمد و باتفاق
برادرش خواجه وجیه الدین مسعود از عقب لشکر شکسته بسر خواجه

علاء الدین محمد رفتند خواجه علاء الدین محمد آگاه شد با سیصد مرد بجانب
استراباد رفت سربداران در عقب او روانه شدند و در قریه والاباد از
حدود کهسار و کبود جامه خواجه را گرفته و بشهادت رسانیدند و این
واقعه در سنه سبع و ثلثین و سبعمایه بود بعد از آن اموال و اسباب
خواجه علاء الدین را غارت کردند و عزیمت تسخیر سبزوار کردند و شهر را
فتح نمودند خواجه عبد الرزاق خطبه بنام خود خواند و سکه باسم خود زد
چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در ماه ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و
سبعمایه بر دست برادرش وجیه الدین مسعود کشته شد

خواجه وجیه الدین مسعود

بن فضل الله باشتینی بعد از برادر بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق
و شجاع و صاحب دولت بود مرتبه او بذروه اعلی یافت وسعت ملک او
از جام تا دامغان و از خبوشان تا ترشیز بود و صاحب قران سربدار
اوست هفتصد غلام ترک داشت و دوازده هزار سوار را علوفه داد
و با دوازده هزار مرد در یک روز هفتاد هزار از لشکر جونی قربانی
به دفعه شکست و در لب آب اترک با طغاتمر خان که در استراباد بسلطنت
نشسته بود مصاف داد و برو غالب شد و او مرید شیخ حسن جوری است
و او مرید شیخ خلیفه مازندرانی است که در سبزوار مقتول و مدفون شده
خواجه وجیه الدین مسعود در سیزدهم صفر سنه ثلاث و اربعین و سبعمایه

باتفاق شیخ حسن جوری جنگ ملک معز الدین حسین کرت رفت و شکست
خورد و شخصی از لشکر سربدار شمشیری بر پهلوی شیخ حسن فرستاد
که از آن طرف بیرون رفت مردم نسبت قتلش بخواجه وجیه الدین مسعود
کردند بعد ازین ولایت فیروزکوه و رستمدار مسخر کرد و بوقت مراجعت
از آنجا در اواخر ربیع الاول سنه خمس واربعین وسبعمایه ملک رستمدار
و لشکر سیاه پوش او را با بسیاری از لشکرش بکشتند مدت حکومتش
شش سال و چهار ماه جماعتی دیگر از سربداران بعد از و حکومت
کردند اکثر نواب و نوکران او بوده اند **آقا محمد آیتمور** بعد از خواجه
وجیه الدین مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد و در سنه سبع واربعین و
سبعمایه بر دست خواجه علی شمس الدین سربدار کشته شد **کلو اسفندیار**
بعد از آقا محمد آیتمور بحکومت نشست مردی رزل و دون بود چون یکسال
و یکماه حکومت کرد لشکر سربدار باستصواب خواجه علی شمس الدین برو
خروج کردند و در چهاردهم جمادی الاول سنه تسع واربعین وسبعمایه
او را بقتل آوردند **خواجه شمس الدین** بن فضل الله برادر خواجه وجیه الدین
مسعود است بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار خواستند که خواجه
لطف الله بن خواجه مسعود را که او را میرزا می گفتند بحکومت نصب
کنند خواجه علی شمس الدین مصلحت ندید که او طفلست و راه و رسم

سلطنت

سلطنت نمیداند خواجه شمس الدین را که عم او بود بنیابت او بکار حکومت نصب
کردند و او هفت ماه حکومت بعاریت کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت
من بدین کار شایسته نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت و
از غوغای سلطنت جان بسلامت بیرون برد مملکت را بخواجه علی شمس الدین
سپرد و کان ذلک فی ذی الحجه سنه تسع واربعین وسبعمایه **خواجه علی شمس الدین**
حشمی دانا و مردانه بود کار سربداران را مروج داشت و با طغاتیمور خان
صلح کرد بر آنجمله ولایات که بتصرف خواجه مسعود بود بتصرف او باشد
تجدید مزارع و رسوم داد و رعیت را مرفه الحال ساخت و بکفایت
زندگانی کرد با محمد کمر سبزواری شریک بود و رسوم مردم برات
نوشتی و در مجلس خود نقد شمردی و در تمشیت مهمات مردم و مملکت
عدیل و نظیر نداشت و ابواب فساد در سبزوار مسدود ساخت در زمان
او هیچکس را یارای آن نبود که نام بنگ و شراب بر زبان گذراند
پانصد فاحشه را زنده در چاه انداخت و سیاستش بمرتبه بود که
هر کس از ارباب و لشکری را که طلب کردی وصیت نامه نوشتندی آنگاه
نزد او رفتندی و گناهکار را در میان هزار کس بشناختی مرد خشن گو
و بدزبان بود اکابر از و نفور شدند حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را
در شهور سنه ثلاث وخمسین وسبعمایه بقتل رسانید مدت حکومتش

چهار سال و نه ماه بود عمرش پنجاه سال امیر خواجه یحیی بن حیدر
کرابی کراب از دیههای بیهق است و خواجه یحیی از مقربان خواجه مسعود است
مرد بزرگ زاده است نمازگزار و اهل تلاوت کلام الله بود اما قتال
و بی باک بود و گاه گاه خشکی دماغ و جنون عارض شدی بعد از خواجه علی
شمس الدین بر مسند حکومت قرار یافت و سپهسالاری بحیدر قصاب
داد و در ولایت سربدار بیفزود و طوس از تصرف مردم جونی قربانی
بیرون آورد و در اول سلطنت با طغاتمرخان صلح کرد و در ثانی الحال در
سلطان دوین استراباد قصد طغاتمرخان کرد و در روز طوی بزرگ
طغاتمرخان را شهید ساخت و در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه بدست
مقربان خود بسعی برادر زن او علاء الدوله بقتل رسید مدت حکومتش چهار
سال و هشت ماه خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه یحیی است بعد از خواجه یحیی
پهلوان حیدر قصاب و اکابر سربدار او را بر مسند حکومت نشاندند
مرد فقیر مشرب کم آزار بود و بر لعب نرد و شطرنج مولع در زمان او سربداران
تنزل یافتند مدت یکسال حکومت کرد بعد از ان خود را از حکومت
عزل کرد و اموال و اسباب خود را از قلعهٔ سفید سبزوار بقریهٔ کراب
نقل نمود و اینصورت در سیزدهم رجب سنه ستین و سبعمایه بود پهلوان حیدر
قصاب از دیه چشم است در روزگار خواجه علی شمس الدین تربیت

یافت

یافت مرد پهلوان و اهل مروت بود و بشهره عام داشته بعد از عزل
خواجه ظهیر بحکومت نشست مدت یکسال و یکماه حکومت کرد نصر الله
پاشتینی در اسفراین با او یاغی شد حیدر بپنجهزار مرد بدر قلعهٔ اسفراین
آورد و یکماه حصار را در بندان کرد سربداران قصد او کردند و در طهارت
جا او را زخم زده شهید کردند و نقاره بنام امیرزاده خواجه لطف الله بن خواجه
مسعود که در حصار اسفراین بود زدند و سر حیدر قصاب را به سبزوار
فرستادند و اینصورت در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه بود
خواجه لطف الله بن خواجه مسعود پاشتینی بعد از قتل حیدر قصاب
بسعی پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصر الله پاشتینی که از امرای سربدار
بودند بر تخت نشست و ارباب و اهالی سبزوار بدین کار شادیها نمودند
چون مدت حکومت او یک سال و سه ماه رسید میان او و پهلوان حسن
دامغانی بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب دست داد و امیرزاده لطف الله
پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان حسن کین او در دل گرفت و در شب
بسر او رفت و او را دستگیر کرده نقاره بنام خود زد و امیرزاده لطف الله
را بند کرده بقلعهٔ دستجردان فرستاد و در آخر رجب سنه اثنی و ستین
و سبعمایه او را بقتل رسانیدند پهلوان حسن دامغانی بعد از خواجه
لطف الله بحکومت نشست در اوایل دولت او درویش عزیز نامی

از درویشان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس خروج کرد و قلعه طوس
بگرفت پهلوان حسن متوجه طوس شد و چند خروار ابریشم بدو داد
و او را از خراسان عذر خواسته بجانب عراق فرستاد و در آخر
عهد با شش هزار سوار بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتمر خان در استراباد
تمکن یافته بود رفت و منهزم شد در غیبت او خواجه علی موید بمخالفت
او برخاست و با هزار سوار به سبزوار آمد و جمعی که با پهلوان حسن همراه بودند
اهل عیال ایشان در سبزوار بود از خوف خواجه علی موید و ملاحظه اهل
عیال سر پهلوان حسن را بریده نزد خواجه علی موید فرستادند مدت حکومت
پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید بعد از قتل پهلوان
حسن حکومت بر وی قرار گرفت و او درویش عزیز را از عراق طلب
کرده نزد خود آورده بود و کارها بمشورت او میکرد در آخر از و متوهم
شده تغیر اعتقاد و ارادت کرد و درویش از نیشابور متوجه عراق
شد خواجه علی دو هزار کس از عقب فرستاد تا درویش عزیز را با
هفتاد کس از مریدان بر سر جایی که منزل ساخته بودند بقتل رسانیدند
و فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری خراب ساخته مزبله اهل بازار
کردند و حکم کرد تا مردم بر آن هر دو شیخ لعنت کردند خواجه علی موید از شیعه
اهل بیت بود و از منکرات اجتناب میکرد و در تعظیم سادات و علما

آقصی الغایه میکوشید و هر بامداد و شبانگاه با انتظار ظهور صاحب زمان
اسب میکشید کرم او را نهایه نبود و پیوسته در زیر قبا جوشن می
پوشید میان او و امرای جونی قربانی محاربات رفت و چون پادشاه
صاحب قران امیر تیمور کورکان در سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه
بخراسان آمد خواجه علی موید بخدمتش پیوست و ملازم شد امیر تیمور
مملکتی که در تصرف او بود بدو شفقت فرمود و خواجه علی در سفرها ملازم
اردو می بود تا در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه وفات یافت
و آفتاب دولت سربداران غارب گشت و در تاریخ وفات خواجه علی موید گفته اند
بر دال محمد چو نهی یک نقطه ۷۸۸ تاریخ وفات نجم دین خواجه علیست

باب چهارم در ذکر امیر تیموریان اول ایشان پادشاه

صاحب قران امیر قطب الدین تیمور کورکانست و او پادشاه عظیم الشان
و خسرو صاحب اقبال رفیع مکان بوده اکابر مورخان او را در کشور
کشایی و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذی القرنین
و چنگیز خان گفته اند و در بیان حالات و وقایع او مجلدات پرداخته اند
و در توصیف و تعریف و شرح فتوحات و مآثر او کتب بهاپرداخته کتاب
ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است از مصنفات جناب افصح المورخین
مولانا شرف الدین علی یزدی از آنجمله است امیر تیمور پسر امیر طراغای

بن امیر برکل بن ایلنکیر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان
بن سوغوچیجن بن ایردمجی برلاس بن قاجولی بهادر بن تومنه قاآن
بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن ذوتومنن خان بن بوقا قاآن بن
بوزنجر قاآن است و نسب او و نسب چنگیز خان در تومنه خان که پدر
چهارم چنگیز خان است و پدر نهم اوست بهم میرسد و آبا و اجداد امیر
تیمور نزد خانان چنگیزی همیشه صاحب حشمت و حکومت بوده اند و امیر قراچار
نویان که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت چغتای خان بن چنگیز خان منصب
امیر الامرایی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو مفوض بود و وفات او
در سنه اثنی و خمسین و سبعمایه وقوع یافته و هشتاد و نه سال عمر داشته
امیر تیمور در شب بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایه در ظاهر
خطهٔ کش از بلاد ماوراء النهر بوجود آمد و دران وقت قزان سلطان خان
از نسل چغتای خان پادشاه ماوراء النهر بود و بسبب ظلم و ستمی که داشت
امیر قزقن که یکی از امرای عاقل پسندیده اخلاق بود بر وی خروج کرده در سنه
سبع و اربعین و سبعمایه او را از میان برداشت و دولت خانان
چنگیزی ضعیف شد و مغلوب امرا گشته بعزل ایشان معزول و
بنصب ایشان منصوب شدند و امیر قزقن دانشمندچه اغلان را
بخانی نصب فرمود و بعد از دو سال او را شونغار کرده بیان قلی

اغلانرا

اغلان را از نسل چغتای خان بخانی نصب کرد و مملکت ماوراء النهر در عهد دولت
امیر قزقن معمور و آبادان گشت و چون دوازده سال دیگری حکومت کرد در
سنه تسع و خمسین و سبعمایه در شکارگاه بقصد یکی از نزدیکان خود بدرجهٔ شهادت
رسید بعد از وی پسرش میر عبدالله یکسال حاکم بود بیان قلی خان را بسبب
غرض فاسدی که با حرم او داشت بقتل آورد و تیمور شاه اغلان را بپادشاهی
تعیین کرد امرای ماوراء النهر با او نساختند و در شهور سنه ستین و سبعمایه
او را از میان برداشتند بعد ازین در مملکت ماوراء النهر هرج و مرج شد و هر
امیری بسر خود حکمی میکرد و یکدیگر را در حساب نمیگرفتند و باهم پیوسته در
محاربه و مقاتله بودند و مردم عرصهٔ تلف شدند تغلق تیمور خان از نسل چغتای
خان که باستقلال پادشاه جته بود لشکر برآراست و در ربیع الثانی
سنه احدی و ستین و سبعمایه با عظمت و شوکت تمام روی بماوراء النهر
نهاد و اکثر امرای آنجا بخدمتش پیوستند پدر امیر تیمور درین سال وفات
کرده بود و او دختر امیر مسلا بن امیر قزقن را هم درین سال بنکاح خود
در آورده و سن او به بیست و پنج سال رسیده بود در یولا بخدمت
تغلق تیمور خان رفت و چون آثار رشد و دولت از جبین او ظاهر بود او را
در دیوان تغلق تیمور خان اعزاز و اکرام کردند و ایالت ولایت کش
و توابع که تعلق باقوام او میداشت بدو تفویض کردند و ابتدای نشو و نمای

امیر تیمور از نیوقت است بعد ازین چون لشکر تغلق تیمور خان بجهة مراجعت
کردند و امیر حسین بن امیر مسلا که برادر زن امیر تیمور بوده نبیرهٔ امیر قزقن
بحکومت ماوراء النهر رسید امیر تیمور بحکم خویشی در زمان او ترقی کرد
و میر بزرگ شد و امیر تیمور و امیر حسین در دولت و نکبت مدتها باهم
می بودند تا آنکه میان او و امیر حسین مخالفت شد امرای ماوراء النهر
جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین را در شهر بلخ بقتل رسانیدند و در روز
چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه امیر تیمور بدستور
امیر قزقن حاکم جمیع ماوراء النهر و پادشاه نشان شد و سیورغتمش
خان را از نسل چغتای خان بخانی نصب فرمود بعد ازین پیوسته دولت
و اقبال او در تزاید بود بهر دیار که توجه فرمود مسخر کرد و در هر مصاف
که با دشمنان داشت غالب آمد و هر که با او مخالفت نمود بر افتاد
و در هیچ معرکه شکست نخورد تا در مدت سی و شش سال که زمان سلطنت
او بود تمام مملکت ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان
و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان
و دیار بکر و خوزستان تسخیر فرمود و بسیاری از قلاع و حصار و حصون
بگشود و پادشاهان این ممالک را برانداخت و حکومت و سلطنت
این کشورها به پسران نامدار و پسرزادگان عالیمقدار و امرای ذوی الاقتدار

تفویض فرمود و روز دوشنبه ششم ذی قعده سنه تسع و ثمانین و سبعمایه
در اصفهان بسبب خلافی که کردند و بعضی از لشکریان را بقتل آوردند
قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولان بشماره در آمدند
و چون توقتمش خان پادشاه دشت قپچاق که از تربیت یافتگان
او بود و بتقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بوده کفران نعمت
نموده با او مخالفت ورزید امیر دو نوبت بقصد او لشکر بدشت قپچاق
که طول آن هزار فرسنگ است و عرض آن ششصد فرسنگ برد و در هر دو
نوبت با توقتمش خان جنگ کرد و مظفر شد و چند نوبت بگرجستان
و ولایت ابخاز رفت و با کفار آنجا غزا کرد و جزیه بر ایشان تعیین فرمود
و اسیر بسیار بدست لشکر افتاد و چون در شهور سنه تسعین و سبعمایه
سیورغتمش خان وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را بر جای او
بخانی نصب فرمود و در نوبت آخر در سنه اثنی و ثمانمایه که بایران آمد
قشلاق در قراباغ گرفت و در سنه ثلاث و ثمانمایه سفر شام کرد
در حدود حلب امرای شام با او مقابله کردند و مغلوب و مقهور شدند
و سرداران ایشان بدست افتادند و مقید شدند و شهر حلب مفتوح
شد امیر تیمور لشکر از آنجا بدمشق کشید و امرای شام را که مقید ساخته
بودند بقتل رسانیدند و با پادشاه مصر سلطان فرج مصاف کرده

بر و غالب شد سلطان فرج بجانب مصر گریخت امیر تیمور بدمشق آمد و اکثر ولایت
شام بغارت رفت و آنقدر غنیمت بدست لشکر افتاد که از ضبط آن عاجز
آمدند و در همین سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفتی که از مردم بغداد
بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ گرفت و دو سال دیگر
سفر روم کرد و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمایه در حدود انگوریه
با سلطان ایلدرم بایزید پادشاه روم جنگ عظیم کرده غالب آمد و ایلدرم
بایزید گرفتار شد و لشکر جغتای بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر تیمور
قریب یکسال و نیم در روم توقف فرمود و دران اوقات سلطان محمود
خان و ایلدرم بایزید در اردوی امیر تیمور وفات کردند و وفات ایلدرم بایزید
در سیزدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه بود بعد ازان در اواسط شهور سنه
خمس و ثمانمایه بآذربایجان معاودت فرمود و قریب یکسال و نیم در آذربایجان
و عراق توقف فرمود و سلطانان اطراف از گیلان و رشت و دیگر محال
بخدمتش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و اطاعت کردند و پادشاه
مصر زر بسیار بنام او سکه کرد و بخدمتش ارسال داشت و در حرمین شریفین
زادهما الله تشریفا و تکریما خطبه بنام او خواندند بعد ازین در تاسع ذی قعده
سنه ست و ثمانمایه بفیروزکوه رفت و در یک روز فتح آن قلعه کرده
از فیروزکوه بطلب اسکندر شیخی که دران ولایت یاغی شده بود

با لشکرها بولایت رستمدار آمد و در حدود قلعه سرسین از
توابع تنکابن نزول فرمود و اسکندر شیخی را برانداخت و ازانجا بولایت
لارجان و فیروزکوه معاودت کرده بجانب خراسان مراجعت فرمود
و در غره محرم سنه سبع و ثمانمایه از نیشابور متوجه ماوراء النهر شد و
در مرغزار کان گل از حدود سمرقند طوی بزرگ که مثل آن نشان
نداده اند فرمود و نبیره ها را با یکدیگر تزویج کرد و ازانجا بعزم تسخیر
ممالک خطای با تاتار فاریاب رفت و زمستان آنجا بود و دران زمستان
در شب هفدهم شعبان المعظم وفات یافت رحمه الله علیه یکی از فضلا
در باب او بیت گفته رباعی سلطان تمر آنکه همچو او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود ، در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ، و دیگری در وفات او گفته
سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد ، وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تافت ، فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد
نعش او را از اترار بسمرقند نقل کردند و در گنبدی که جهت خوابگاه
خود ساخته بود دفن کردند امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر
غیاث الدین جهانگیر در اوایل سلطنت پدر در سنه ست و سبعین و
سبعمایه در سمرقند وفات یافت و ازو دو پسر ماندند اول محمد سلطان

که امیر تیمور او را ولی عهد ساخته بود بعد از فتح روم در هفدهم شعبان
سنه خمس وثمانمایه در سوری حصار روم وفات یافت دوم پیر محمد
بعد از فوت برادرش ولایت عهد بدو مفوض شد و امیر تیمور در مرض
الموت امرایی را که دران وقت در خدمتش بودند باطاعت وسلطنت
او وصیت کرد و حاکم غزنه حد و هند بود تا چهاردهم رمضان سنه تسع
وثمانمایه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود کشته بود دوم
معز الدین عمر شیخ که حکومت فارس داشت هم در زمان پدر در ربیع الاول
سنه ست وسبعین وسبعمایه در پای قلعه خرماتو تیری بدو رسید و
بدان درگذشت بعد از و امیر تیمور جای او را به پسرش پیر محمد بن
عمر شیخ داد سیوم جلال الدین امیرانشاه تخت هولاکو که عبارت
از عراقین و آذربایجان و دیار بکر است تا سرحد روم و شام بدو داده
بود بعد از پدرش در سنه عشر وثمانمایه در محاربه با قرا یوسف در
آذربایجان کشته شد چنانچه بعد ازین ایراد خواهد یافت چهارم
معین الدین شاهرخ سلطان و شرح حال او گفته شود میرزا سلطان شاهرخ
بن امیر تیمور پادشاه شرع پرور معدلت گستر مروت شعار بود بر ادای
فرایض وسنن ونوافل مداومت ومواظبت می نمود و در تقویت
دین و ترویج شرع سید المرسلین و تعظیم سادات و تعیین مدرسین

وطا

وطلب علوم و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ مبذول میفرمود و امیر تیمور در
سنه تسع وتسعین وسبعمایه حکومت خراسان بدو تفویض فرموده
بود و او در اکثر یورشها با پدر مرافقت و موافقت کرده بود چون خبر
وفات پدرش در رمضان سنه سبع وثمانمایه در خراسان بدو رسید
در سلطنت مستقل شد و او با برادرزادها که در اطراف ایران و توران
رایت سلطنت برافراشته در مقام مخالفت بودند مکرر امحاربات
دست داد و ایشان باندک وقتی بعضی نیست شدند و بعضی باطاعت
وانقیاد در آمدند و او بر تمامت ممالک ایران و توران که در تصرف
کماشتکان پدرش بود در آمده بود استیلا یافت و سه نوبت
بقصد قلع و قمع قرا یوسف ترکمان و پسران او که بعد از فوت امیر
تیمور بر آذربایجان مستولی شده بودند لشکر بدان دیار کشید و در
نوبت اول و ثانی بعد از فوت قرا یوسف که دران اثنا واقع
شده بود با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه پسران قرا یوسف
جنگ کرد و غالب آمد و در نوبت سیوم میرزا جهانشاه در مقام
اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید و امیر اسکندر چون از
توجه او خبر یافت بگریخت میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان را
بمیرزا جهانشاه تفویض کرد و از انجا بیرون آمد میرزا شاهرخ بعد از

امیر تیمور فارس بر برادرزاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ مقرر
داشت چنانچه امیر تیمور برو مقرر داشته بود و اصفهان بر میرزا رستم
بن عمر شیخ مسلم فرمود و همدان بر میرزا اسکندر بن عمر شیخ و ایشان
نیز چون خبر فوت امیر تیمور بدیشان رسیده بود خطبه و سکه بنام
میرزا شاهرخ کرده بودند و بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بر دست بعضی از
ملازمان خود بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا بایقرا با
یکدیگر در افتادند میرزا اسکندر چند وقت سلطنت باسم خود کرد
و با میرزا شاهرخ مخالفت نمود و بعد از انهزام از آن حضرت برادرش
میرزا رستم او را میل کشید و چون همچنان فتنه میکرد بموجب فرموده
میرزا رستم بقتل آمد میرزا شاهرخ فارس به پسر خود ابو الفتح
ابراهیم سلطان در سنه ثمان عشر و ثمانمایه شفقت فرمود و با جمله سلاطین
عالم با او در مقام تنزل و فرمانبرداری بودند و او مدت چهل و سه سال
بعد از پدر باستقلال تمام پادشاهی جهان کرد و مدرسه و مساجد
و بقاع الخیر و خوانق بسیار ساخت و قلعه اختیار الدین را در
هراة که ملک فخر الدین کرت آنرا متصل بدیوار شهر ساخته و حضرت
امیر تیمور صاحب قران بتخریب آن فرمان داد در سنه ثمان عشر و ثمانمایه
تجدید عمارت کرد و بروایت صاحب روضة الصفا هفتصد نفر از مرد

بموجب

بموجب فتحه در انجا کار کرده بودند تا باتمام رسید و العهدة علی الراوی
در ماوراء النهر بلده شاهرخیه را که بدو منسوبست معمور گردانید و در صباح
یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه در
فشاویه ری وفات یافت ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر
سنه تسع و سبعین و سبعمایه بوده و در تاریخ او گفته اند رباعی
سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور ° در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور ° در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور
میرزا شاهرخ پنج پسر داشت اول میرزا الغ بیک سلطنت ماوراء النهر
و ترکستان بدو داده بود بعد ازین احوال او مذکور خواهد شد دوم
میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان مدت بیست سال حاکم فارس بود
در زمان پدر در چهارم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه وفات
یافت ولادتش در شوال سنه ست و تسعین و سبعمایه و او را در شیراز
آثار بسیارست و مدرسه دار الصفا از منشآت اوست و خطوط او
بر جدران مدارس و مساجد شیراز هنوز باقیست و جناب افصح
المورخین مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه ثمان و عشرین
و ثمانمایه کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهورست بفرموده او ترتیب
داده و بنام او نوشته سیوم میرزا بایسنقر و او نیز در ایام حیات

پدر در صبح شنبه هشتم جمادی الاول سنه سبع وثلاثین وثمانمایه در شهر
هراة درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند رباعی
سلطان سعید بایسنقر سحرم ، گفتا که بیر بابل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ، باد الجهان دراز عمر پدرم
ولادتش در شب جمعه بیست ویکم ذی الحجه سنه تسع وتسعین وسبعمایه
بوده و از میرزا بایسنقر سه پسر ماندند میرزا علاء الدوله و میرزا
سلطان محمد و میرزا بابر احوال هریک خواهد آمد چهارم میرزا سیورغتمش
ایالت مملکت غزنه وحدود هند بدو مفوض بود او نیز در زمان پدر
در شانزدهم محرم سنه ثلثین وثمانمایه وفات یافت ولادت در
روز سه شنبه هشتم رمضان المبارک سنه احدی وثمانمایه بوده پنجم
میرزا محمد جوکی و او نیز در زمان پدرش در شهور سنه ثمان واربعین و
ثمانمایه درگذشت میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
با جد بزرگوار خود در یورش ختای همراه بود چون امیر تیمور وفات
یافت بعضی امرا او را به سلطنت برداشتند و او در روز چهارشنبه
شانزدهم رمضان سنه سبع وثمانمایه در سمرقند بر تخت نشست
و تمام ماوراء النهر وترکستان در ضبط آورد و میرزا شاهرخ نیز
سلطنت آن دیار برو مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی

بماند

بماند امیر خدایداد حسینی که یکی از امرای کبار او بود با او یاغی شد
و او را گرفته محبوس ساخت و شمع جهان پادشاه مغولستان را به
سلطنت ماوراء النهر طلب کرد چون شمع جهان بحدود ماوراء النهر آمد امیر
خدایداد حسینی بخدمتش رسید در وقت ملاقات شمع جهان سر او را
برداشتند و نزد میرزا شاهرخ بخراسان فرستادند و بجزای کفران
نعمت گرفتار شد و میرزا خلیل سلطان از حبس خلاص یافته بعضی از
حصون متحصن شد درین اثنا میرزا شاهرخ بماوراء النهر آمد و میرزا خلیل
سلطان بعد از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید و احترام یافت
میرزا شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان که در زمان تیمور نامزد
پدرش و برادرش میرزا عمر بود فرستاد و ماوراء النهر را به پسر خود میرزا
الغ بیک داد و این صورت در شهور سنه اثنی عشر وثمانمایه بود و چون
میرزا خلیل سلطان بعراق آمد بعد از مدتی در شب چهارشنبه شانزدهم
رجب سنه اربع عشر وثمانمایه در ری وفات یافت ولادتش در
شب پنجشنبه رابع عشرین ربیع الاول سنه ست وثمانین وسبعمایه
بوده در شهر هراة میرزا الغ بیک ابن میرزا شاهرخ پادشاه فاضل
عالم عالیمقدار بود در اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه
ثلث وعشرین وثمانمایه باتفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده

آدمی و مولانا علاء الدین علی قوشچی که شارح تجرید است و بزبان عنایت
او را فرزند خطاب میفرمود و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا
معین الدین که ایشانرا از کاشان بسمرقند آورده بود در شمال سمرقند
مایل بمشرق رصد بست و زیج جدید خانی که درین ایام مدار استخراج
تقاویم بر آنست از مصنفات اوست یکی از فضلا در باب میرزا الغ بیک گفته
چون الغ بیکی بعلم هندسه ٭ یافت نبود در هزاران مدرسه
میرزا شاهرخ در سنه اثنی عشر و ثمانمایه سلطنت ماوراء النهر و ترکستان
بدو ارزانی داشته بود و تا انقراض ایام حیات پدرش حاکم آن دیار
بود و چون در محرم سنه احدی و خمسین و ثمانمایه خبر فوت پدرش بدو
رسید بعزم تسخیر خراسان ببلخ آمد در آنجا بشنید که برادرزاده اش
میرزا علاء الدوله بن بایسنغر در هراة بتخت سلطنت نشسته و پسرش
میرزا عبد اللطیف را گرفته محبوس ساخته بنابرین با میرزا علاء الدوله
از راه صلح در آمد و ایلچی را بهراة فرستاده میرزا عبد اللطیف را طلب
کرد میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان
ایشان صلح شد و میرزا الغ بیک بسمرقند مراجعت نمود بعد از یکسال
در شهور اثنی و خمسین و ثمانمایه میرزا الغ بیک با پسران میرزا عبد اللطیف
و میرزا عبد العزیز بخراسان آمد و در چهارده فرسخی هراة در حدود مرغاب
بامیرزا

با میرزا علاء الدوله جنگ کرده و برا شکست میرزا علاء الدوله گریخته باسترآباد
نزد برادرش میرزا بابر رفت و میرزا الغ بیک بهراة آمد و بر جای پدر بر
تخت سلطنت نشست و چون شنید که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله باهم
متفق شده اند و قصد او دارند از شهر هراة تا پل ابریشم باید و پسرش
میرزا عبد اللطیف تا بسطام تاخت کرد درین حالت میرزا علاء الدوله و
میرزا بابر درین اندیشه بودند که از استرآباد بعراق نزد برادرشان میرزا
سلطان محمد آیند که میرزا الغ بیک بی سببی از پل ابریشم معاودت کرد
و بهراة رفت و چون در غیبت او در هراة فترت شده بود و مردم بیرون
حصار شهر بدان متهم گشته بودند که یارعلی ترکمان ولد میرزا اسکندر
بن قرا یوسف را در فتنه انگیزی مدد کرده اند محلات بیرون شهر را بر امرا
قسمت کرده امر کرد تا غارت کردند و این نوع ستمی در ماه رمضان سنه
اثنی و خمسین و ثمانمایه در قلب زمستان که مردم از شدت سرما و صولت
برودت هوا سر از خانه بیرون نمیتوانستند کرد واقع شد بعد ازین میرزا
الغ بیک از هراة بجانب ماوراء النهر رفت در غیبت او میرزا بابر از استرآباد
بهراة آمد و بر تخت نشست و میرزا عبد اللطیف ببلخ آمد و با پدر یاغی شد
و در حدود سمرقند با او جنگ کرد و غالب آمد و پدر را بگرفت و بدست
عباس نامی داد تا بقصاص پدر بکشت و قبل از قتل پدر برادرش میرزا

عبد العزیز را بقتل آورد و در تاریخ او گفته اند قطعه

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمه • آنکه خود را بسوی کعبه مقصود رسانید
راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید • خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر ای دل ز تو تاریخ وفاتش پرسند • گوی ای بیخبران دور الغ بیگ نماند

و این بیت نیز در تاریخ وفات او گفته اند • چو عباس کششش بتیغ جفا
بود پس سال تاریخ عباس گشت • ولادت او روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین وسبعمایه در قلعه سلطانیه بوده مدت سلطنت او در سمرقند چهل و یکسال میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد او را قایم مقام خود ساخته در شهر هراة بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر تخت سلطنت نشست و بر خزاین جد خود که در قلاع خراسان بود دست یافت لشکر بسیار بر وجمع شد در انوقت میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیگ بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود و گوهرشاد بیگم حرم محترم میرزا شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله بود در میان سمنان و خوار در سلخ ذی الحجه سنه خمس و ثمانمایه گرفته و نعش میرزا شاهرخ را با امرا بسمرقند میبرد چون بنیشابور رسید جمعی از امرای میرزا علاء الدوله در صبح شنبه سیزدهم صفر سنه احدی و خمسین و ثمانمایه

اورا از انجا گرفته و نزد میرزا علاء الدوله بردند و گوهرشاد بیگم را خلاص دادند میرزا عبد اللطیف تنها پدرش میرزا الغ بیگ فرستاد و با او صلح کرد و حدود بلخ و شبرغان بمیرزا الغ بیگ مسلم داشت و میرزا الغ بیگ بموجب این مصالحه بماوراء النهر مراجعت فرمود چنانچه گذشت و در اثنای این وقایع برادر میرزا علاء الدوله میرزا بابر از استراباد بر و خروج کرده در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف امرا در میانه مصلح شدند و میرزا علاء الدوله طرف غربی خراسان را از جوشان تا دامغان و استراباد بر میرزا بابر مسلم داشت و بصلح از یکدیگر گذشتند بعد ازین در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه عمش میرزا الغ بیگ با لشکرهای ماوراء النهر بخراسان آمد و با او در چهارده فرسخی هراة جنگ کرده او را شکست میرزا علاء الدوله از و گریخته نزد برادرش میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید و سیزده سال دیگر که در حیات بود ازین طرف بدان طرف میرفت و با برادران میرزا محمد و میرزا بابر مخالفت می نمود با وجود آنکه بفرموده میرزا ابا بر میل در چشمش کشیده بودند چون نور باطل نشده بود بر چند وقت فتنه می انگیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت میرزا جهانشاه می نمود و بعد از فوت برادران چون میرزا سلطان ابوسعید در خراسان بسلطنت رسید میرزا علاء الدوله بدست او افتاد و بر کنار

دریای قلزم در خانه ملک پشتون در سنه خمس و ستین و ثمانمایه وفات
یافت نعش اورا بهراة بردند و در شب جمعه بیست و یکم صفر در مدرسه
گوهرشاد بیگم دفن کردند ولادت او در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاول
سنه عشرین و ثمانمایه **میرزا سلطان محمد** بن میرزا بایسنقر
بن میرزا شاهرخ در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهور سنه ست
واربعین و ثمانمایه بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی با جد بزرگوار
عصیان نمود و بر عراق و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهة تدارک
کار او از خراسان بیرون آمد و متوجه فارس شد و تا کنده مان برفت میرزا
محمد از فارس بکردستان گریخت و میرزا شاهرخ بازگشته در ری قشلاق
گرفت و امرا بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد و درین اثنا میرزا شاهرخ
وفات یافت میرزا سلطان محمد بری آمد و در عراق و فارس بر تخت
سلطنت نشست بعد ازین میل خراسان کرد و سه نوبت با میرزا
بابر محاربات فرمود در اول ظفر او را بود و در آخر بر دست میرزا بابر
در موضع چناران از حدود اسفراین روز یکشنبه سیزدهم ذی الحجه سنه
خمس و خمسین و ثمانمایه بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس باستقلال
شش سال بود ولادت او در سنه احدی و عشرین و ثمانمایه میرزا
بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ چون جدش در ری وفات یافت

اردو

اردو بازار را غارت کرد و باستراباد رفت و در سنه اثنی و خمسین
و ثمانمایه که میرزا الغ بیک خراسان را گذاشته بما وراء النهر مراجعت
فرمود میرزا بابر در هراة در ماه ذی الحجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت
نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او منازعت نمود
و در حدود جام با میرزا بابر جنگ کرد و مظفر شد و خراسان بگرفت
میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت نفر بقلعهٔ عماد گریخت و بعد از
چند وقت از قلعهٔ عماد با نوره آمد و از آنجا باستراباد رفت و مردم
میرزا محمد را از آنجا بیرون کرد و لشکر خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند
و سپاه بسیار بر و جمع شد از استراباد بیرون آمد میرزا محمد لشکر
بجنگ او فرستاد در مشهد راز در ترزی الکنک با او جنگ کردند میرزا بابر
غالب آمد و بعد از انکشاف حرب میرزا سلطان محمد با سیصد مرد بموضع
حرب رسید و میرزا بابر از و بگریخت و مردم میرزا محمد متفرق شدند
میرزا محمد متحیر شد درین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در هراة
بپادشاهی نشسته میرزا محمد ناچار خراسان بگذاشت و بعراق آمد میرزا
بابر باز بپادشاهی آمده بر تخت نشست بعد از مدتی میرزا محمد یکبار در
حدود اسفراین چنانچه سابقا مذکور شد با میرزا بابر جنگ کرده کشته
شد بعد از و میرزا بابر در پادشاهی مستقل گشت و از راه یزد بعراق آمد

وبشیراز رفت و در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان
رایت سلطنت برافراشته میرزا بابر از شیراز بتعجیل بخراسان آمد
و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق گریخت بعد ازین در عزیمت میرزا
بابر بعراق و فارس و کرمان در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه از تصرف میرزا
بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان که در آن وقت
پادشاه آذربایجان بود در آمد و میرزا بابر بواسطه مخالفت سلطان
ابوسعید که در ماوراء النهر بسلطنت رسیده بود و طمع در خراسان داشت
از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر هفت سال باستقلال پادشاهی
خراسان کرد و در عدل و داد کوشید و سخاوت بافراط داشت بعد از آن
در بیست و ششم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه در مشهد مقدس
بعالم آخرت انتقال کرد و در تاریخ وفات او مولانا شرف الدین
عبد القهار فرموده نظم آفتاب ملک بابر خان نماند

کی چنان خورشید پنهان در خورست :: در ربیع ثانی و فصل ربیع
لاله ساغر ز خون دل پر است :: چرخ را گفتم جگرها چاک شد
دیده را از اشک دامن پر در است :: این چه حالت وچه تاریخ گفت
موت سلطان مؤید بابر است :: و دیگری هم گفته
ناگاه قضا و قدر سبحانی • بر خاک افکند تاج بابر خانی

در شعبده

ز هشتصد و شصت و یک تاریخ رسول • در سادس عشرین ربیع الثانی
ولادت میرزا بابر در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه بوده
در شهر هراة مدت عمرش سی و پنج سال و نه ماه و نه روز میرزا عبد اللطیف
بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود
میرزا الغ بیک را بکشت پادشاه شد بلطف طبع و دقت ذهن موصوف
بود و خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود این
حالات تندخوی بود و سیاست بافراط داشت در ضبط ملک و قمع اعدا
چنان سعی نمود که هر سال لشکر ازبک که تا پنج فرسخی شهر می آمدند و غارت
میکردند در زمان او بصد فرسنگی ولایت ماوراء النهر از بیم صولت و
سطوت او نیامدند میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدر خود میرزا الغ بیک
سال بسر برد و پیوسته این بیت از اشعار شیخ نظامی میخواند که •

پدرکش پادشاهی را نشاید :: و گر شاید بجز شش مه نپاید

نوکران میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز در قصد او متفق شدند
و منتظر فرصت می بودند تا در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چنار
بشهر می آمد باباحسین نامی از آن جماعت در شب بیست و ششم ربیع الاول
سنه اربع و خمسین و ثمانمایه تیری بدو انداخت و آن تیر بر مقتل میرزا
عبد اللطیف آمد دست بر یال اسب زده فریاد بر آورد کم اوق تیکدی

یعنی تیر رسید معدودی چند که با او بودند متفرق شدند و آنجماعت که قصد
او کرده بودند بدو رسیدند و فی الحال سر او را از بدن جدا کردند و
بشهر آورده از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک بیاویختند و در
تاریخ آن واقعه گفته اند **پت** بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر
تاریخ اوست که بابا حسین کشت **میرزا عبد الله** بن ابراهیم سلطان
بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در ماوراء النهر پادشاهی
رسید سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
بر وی بیرون آمد و با او جنگ کرده منهزم گشت چون از سلطنت میرزا عبد الله
یکسال بگذشت دیگر باره سلطان ابو سعید باتفاق ابو الخیر خان که از جملهٔ
پادشاهان الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و عظمت ممتاز بود بحرب
او آمده و در شهر جمادی الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمایه با میرزا عبد الله
در چهار فرسخی سمرقند جنگ کرده و میرزا عبد الله کشته شد و میرزا سلطان
ابو سعید بسلطنت رسید ولادت او بیست و هفتم رجب سنه ست و ثلثین
و ثمانمایه بوده در شهر هراة **میرزا شاه محمود** بن میرزا بابر بن میرزا
بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از آنکه پدرش در مشهد وفات یافت او
بجای پدر بسلطنت نشست و در آنوقت سن او ده سال و چهار ماه بود و
پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در هراة با او یاغی شد و در حدود

رباط امیر شاه ملک با میرزا شاه محمود جنگ کرد و ظفر یافت میرزا شاه محمود
باستراباد گریخت و دیگر در سلطنت تمکن نیافت و در سنه ثلث و ستین
و ثمانمایه بعالم بقا اشتغال کرد ولادت او در شب شانزدهم محرم سنه
اثنی و خمسین و ثمانمایه بوده در ولایت مازندران **میرزا ابراهیم** بن میرزا
علاء الدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از آنکه بر میرزا شاه محمود
غالب شد از عقب او متوجه استراباد گشت اتفاقا میرزا جهانشاه بن
قرا یوسف ترکمان با لشکر فراوان بطمع ملک خراسان بحدود استراباد
آمده بود میرزا ابراهیم ازین حال بیخبر ناگاه درین راه بلشکر میرزا جهانشاه
دوچار شد و جنگ به پیوست در یکلحظه لشکر ترکمان سپاه میرزا ابراهیم را
زیر و زبر کردند و قرب پانصد کس از میرزادهای چغتای درین جنگ کشته شدند
و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمایه در یک
فرسخی استراباد روی نمود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که باستراباد
گریخته بودند از صولت و صدمت این واقعه هر یک بطرفی افتادند و دیگر
سلسلهٔ دولت ایشان منتظم نشد میرزا ابراهیم بعد ازین چرکهٔ المذبوحی
میکرد تا در سادس شوال سنه ثلث و ستین و ثمانمایه وفات یافت نعش
او را بهراة بردند و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا دفن کردند و در ولادت او گفته اند
تاریخ شو و شب سیوم از شعبان **میرزا سلطان ابو سعید** بن میرزا

اسلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از میرزا عبدالله در ماوراءالنهر
برتخت سلطنت نشست پادشاه عاقل عادل صاحب رای بود با مشایخ
و گوشه نشینان ارادت تمام داشت و علما و طلبهٔ علوم را دوست میداشت
و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیک کسب کرده بود میان او و میرزا
بابر منازعات دست داد و میرزا بابر لشکر بدر سمرقند آورد و سلطان ابوسعید را
در حصار گرفت و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابوسعید
در ماوراءالنهر و ترکستان استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابر در خراسان
هرج و مرج شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با هم در افتاده بودند
میرزا سلطان ابوسعید بعزم تسخیر خراسان بیلغار از آب آمویه عبور نموده
بیست و ششم شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمایه بهراة آمد و گوهرشاد بیگم را
بقتل آورد و بسبب اخبار موحش که از ماوراءالنهر بدو رسید خراسان را انداخته
در نهم ماه شوال سنه مذکوره از هراة بیرون رفته ببلخ مراجعت نمود بعد از ین
چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان بحدود استراباد آمده بر میرزا
ابراهیم غالب آمده سپاه چغتای را شکست داد میرزا جهانشاه بعظمت
تمام در منتصف شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه در هراة نزول نمود و
قریب شش ماه در آن حدود باستقلال توقف کرد و سپاه انبوه از هر طرف
بر میرزا سلطان ابوسعید جمع گشته میرزا سلطان ابوسعید با لشکر بسیار و سپاه

بشمار

بشمار از بلخ آهنگ جنگ میرزا جهانشاه کرده و بمرغاب آمد مردم در میان
سخن از صلح گفتند بدین نوع که میرزا جهانشاه خراسان بر میرزا سلطان ابوسعید
مسلم دارد و بعراق مراجعت نماید طرفین بصلح راضی شدند میرزا جهانشاه
در اوایل صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمایه از مزرعهٔ یحیاباد کوچ کرده و از
حدود هراة گذشته بعراق معاودت کرد و لشکرش بهر جا که رسیدند
اثر آبادانی نگذاشتند و میرزا سلطان ابوسعید در منتصف ماه مذکور
در هراة نزول فرمود بعد از ین در اواسط جمادی الاول سنه مذکوره
میرزا سنجر بن میرزا احمد بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور
باتفاق میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان
ابوسعید جنگ سخت کردند میرزا سنجر درین جنگ کشته شد و میرزا علاءالدوله
و پسرش میرزا ابراهیم گریخته بیرون رفتند و یکی از ظرفا در انوقت گفته

علاءالدوله میرزا اگر یزد ز جنگ ** و گر در سپاهش فریدون بود
پسر گر گریزد مکن عیب او ** ازان پرهنر بی هنر چون بود

و در سنه اربع و ستین و ثمانمایه باستراباد رفت و میرزا سلطان حسین
بایقرا که در انجا استقلال یافته بود از و فرار نموده بطرف داق گریخت
و خراسان بدو قرار گرفت و بدخشان و حصار شادمان و غزنه و کابل
و سیستان نیز در تصرف آورد و چون در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه

که میرزا جهانشاه در دیار بکر بدفع حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان
حاکم آن دیار رفت و آنجا در دوازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره بقتل
آمد و لشکر او پریشان شدند از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان
بطلب سلطان ابوسعید فرستادند و او آن سال قشلاق در مرو گرفته
بود چون این خبر بدو رسید امرا و داروغکان را از پیش بایام بدین
ممالک فرستاد و پسر خود سلطان احمد را در ماوراء النهر گذاشته با لشکرها
در اواخر حوت موافق اواخر شعبان سنه مذکوره بوقتی که قمر در برج عقرب
بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان شد قبل از وصول او
امرا که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده بودند سلطان ابوسعید از
عراق عبور نموده چون بمیانه رسید حسن علی پسر میرزا جهانشاه بخدمت
او پیوست و از جانب حسن بیک مکررا ایلچیان باردوی او می آمدند و التماس
صلح میکردند و سلطان ابوسعید از غایت غرور قبول نمیکرد و سلطان ابوسعید
از راه اردوبیل بقراباغ رفت و حسن بیک چون از صلح نا امید شد با سلطان
ابوسعید مخالفت نمود و راهها مسدود ساخت تا در اردوی سلطان ابوسعید
قحط بدید آمد چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی جو نخوردند و اردوی
او پریشان شد بعد از آن حسن بیک با امرای سلطان ابوسعید در حدود
اردو جنگ کرده مظفر شد سلطان ابوسعید خواست که معاودت نماید

حسن بیک با پسران در رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته
بود بگرفتند و نزد حسن بیک آوردند حسن بیک بعد از سه روز او را
بدست یادگار محمد که نبیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا بقصاص گوهر
شاد بیگم بکشت و این صورت در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه روی نمود در
تاریخ این واقعه گفته اند **نظم**

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست
زکس عنان که زبر ستاره و ماست ۔ بشیروان چو پنه برد ماند بر لب آب
بمنزلی که از آنجا مقام و نی راهست ۔ گذشته بود ز ماه رجب ده و شش روز
قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاهست ۔ لطیفه ایست عجایب که لشکر او را
ازون حسن زد و تاریخ شروانشاهست ۔ و علامه عالم مولانا جلال الدین محمد
دوانی هم در تاریخ او گفته **شعر**
سلطان ابوسعید که در فرخ روی
چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید ۔ الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود
تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۔ مدت سلطنت او هجده سال

میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب بیست و هفت
سال در ماوراء النهر پادشاه بود و در غره ذی قعده سنه تسع و
تسعین و ثمانمایه هجری وفات یافت برادرش سلطان محمود که ارشد اولاد
سلطان ابوسعید بود بجای او پادشاه شد و بعد از دو ماه در محرم سنه
تسعمایه درگذشت بعد از میرزا سلطان محمود پسرانش میرزا بایسنقر و میرزا

سلطانعلی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و مخاصمت می‌نمودند
تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطانعلی منهزم شده بقندز نزد امیر
خسروشاه که از برگزیدگان پدرش میرزا سلطان محمود بود رفت و آن کافر
نعمت غدار در محرم سنه خمس و تسعمایه آن شاهزاده را بغرض شهادت
رسانید دران اثنا شیبک خان ازبک قصد تسخیر ماوراء النهر کرد و
بخارا بگرفت بعد ازین سمرقند محاصره نمود و والدهٔ میرزا سلطانعلی را
بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطانعلی بتحریک و ترغیب مادرش بخدمت
شیبک خان رسید شیبک خان او را با مادرش بکشت و سمرقند بگرفت
و خواجه یحیی پسر خواجه عبیدالله را که نصب سلاطین بمشورت ایشان می‌بود
بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شیبک خان میرزا بابر بن
عمرشیخ را بسمرقند آوردند و یاغی شدند دیگر باره شیبک خان سمرقند را
حصار داد و میرزا بابر بگریخت و سمرقند منسخر شد و بعضی اکابر بقتل آمدند
و ماوراء النهر شیبک خان را صاف شد و امیر خسروشاه نیز بر دست لشکر
ازبک بقتل رسید **میرزا بابر** بن عمرشیخ بن سلطان ابوسعید
در شهور سنه سبع و تسعمایه بعد از آنکه شیبک خان در سنه ست عشر و
تسعمایه در خراسان در محاربه با لشکر اعلیحضرت پادشاه جهان سلطان
شاه اسمعیل بهادرخان تغمده الله بغفرانه بقتل آمد بعد از او لشکر قزلباش

بپادشاهی

بپادشاهی ماوراء النهر رسید عبیدخان ازبک بماوراء النهر آمد و سلطنت
از دست میرزا بابر بعد از محاربات بیرون رفت و بعد ازین از نسل
امیر تیمور تا غایت که سنه ثمان و اربعین و تسعمایه است کسی دیگر در
ماوراء النهر سلطنت نکرده و حالا پادشاهی ماوراء النهر در دست خانان
ازبکست که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر
بعد ازین بسلطنت غزنه و حدود هند قناعت کرده و قریب سی و چهار سال
پادشاهی نمود و در سنه سبع و ثلثین و تسعمایه وفات یافت و وفات
پدرش میرزا عمرشیخ بن میرزا سلطان ابوسعید در شعبان سنه تسع و
تسعین و ثمانمایه بوده **همایون میرزا و کامران میرزا** پسران بابر بن عمرشیخ
بن سلطان ابوسعید بعد از پدر بر جای او پادشاه شدند و معظم ممالک
هند بتصرف همایون میرزا در آمد و پادشاه عظیم الشان شد و حالا مدت
یازده سالست که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل و بسیاری از مملکت
هند در دست ایشانست درین دو سال از شیرخان اوغانی شکستی
عظیم بدیشان رسیده و اکثر ممالک هند از دست ایشان بیرون رفته
یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن
شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بعد از میرزا سلطان ابوسعید
بتقویت امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بسلطنت خراسان نامزد شد

وبعضی از امرای جغتای و لشکر که بعد از قتل سلطان ابوسعید سرگردان
شده بودند بدو پیوستند و حسن بیک بسیاری از لشکر آق قوینلو
همراه کرده اورا بخراسان فرستاد و او در استراباد نزول کرد و قبل
از وصول او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر تیمور
در سلطنت خراسان تمکن یافته بود و چون خبر نزول یادگار محمد در هراة
بدو رسید لشکرها جمع کرده بجنگ یادگار محمد بحدود استراباد آمده
در نواحی بندشقان میان ایشان در هشتم ربیع الثانی سنه اربع
وسبعین وثمانمایه جنگ شد و یادگار محمد منهزم گشت حسن بیک دیگر باره اورا
بلشکر مدد کرد و باز بخراسان فرستاد درین نوبت بعضی از امرای سلطان حسین
میرزا ازو روگردان شده بیادگار محمد ملحق شدند و سلطان حسین میرزا
هراة را گذاشته بجانب میمنه و فاریاب رفت یادگار محمد بعظمت هرچه تمامتر
در محرم سنه خمس وسبعین وثمانمایه در هراة نزول نمود و بعیش و عشرت مشغول
گشت و از کید دشمن قوی غافل ماند میرزا سلطان حسین از موضع بابا آلهی از
حدود مرغاب با هزار مرد یلغار نموده بر سر او شبیخون آورده و در نصف
چهارشنبه بیست و هفتم صفر سنه مذکوره اورا در باغ زاغان گرفته
بکشت و نسل میرزا شاهرخ بقتل او منقطع گشت و خراسان بر میرزا سلطان
قرار گرفت مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه یادگار محمد گفته

حذر

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۰ از سال شهادتش وهم باز خبر
میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ
بن امیر تیمور پادشاه صاحب دولت و اقبال است از سلطنت و عمر
دراز بهره مند بود و در اعانت علما و تقویت فضلا جد تمام مینمود و طلبهٔ
علوم و مدرسین از ابتدای سلطنت تا انتهای عهد او از وظایف او
متمتع یافتند و جهت ایشان در شهر هراة مدرسه ساخته و عمارتی پرداخته
که نظیر آن در ایران و توران نیست و در زمان او همه شعرا و طالب علم
در شهر هراة جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه
و امرا میگذشت و خراسان بنوعی آبادان شده بود که هرگز مثل آن
نبوده و در شهر هراة باغ جهان آرا که آنرا باغ مراد نیز گویند از مستحدثات
اوست و در آنجا خانهای پرکار و قصرهای زرنگار کرده و شعرای نامدار
در توصیف و تعریف آن عمارات اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم در
آورده اند و چون عمارت دوست بود امرای او همه میل عمارت کردند
و هریک سراهای خوب و منزلهای مرغوب ساختند و جناب امیر نظام الدین
علیشیر که مقدم امرا و مطاع پادشاه بود و نسبت با میرزا سلطان حسین
بسمت قدمت خدمت موصوف بود و جمیع امرا و اکابر و افاضل
و اعالی و اعیان خراسان قریب سی و پنج سال با او در مقام اطاعت

وانقیاد بوده‌اند آنقدر مساجد و مدارس و رباطات و خوانق و بقاع الخیر
در بلاد و صحاری و براری خراسان باتمام رسانیده که زبان قلم اند
شرح و بیان آن عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات از
نظم و نثر بنام او کرده‌اند و از موائد احسان او محظوظ و بهره‌مند گشته
ولادت امیر علیشیر در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بوده و وفاتش در صبح
یکشنبه یازدهم جمیدی الاول سنه ست و تسعمایه و در تاریخ وفات او گفته‌اند

آن میر بلند قدر عالی رتبت ** چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات و جای او پرسیدم ** دادند جواب من که جنت جنت

و چون بیان بزرگی و حشمت او دلالت بر علو شان و سمو مکان میرزا سلطان حسین
داشت بنابران احوال او را در خلال احوال میرزا سلطان حسین ذکر کردیم
ولادت میرزا سلطان حسین در محرم سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه بوده در شهر
هراة و چون هشت ساله شد پدرش میرزا منصور در شهور سنه تسع و اربعین
و ثمانمایه وفات یافت و نسب او از جانب مادر نیز با میر تیمور میرسد مادر او
فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است و سلطان حسین
که جد مادری اوست دختر زاده امیر صاحب قران امیر تیمور کورکان است و
میرزا سلطان حسین باسم جد مادری موسوم گشته و وفات فیروزه بیگم در چهاردهم
محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بوده سلطان حسین میرزا در ابتدای

جوانی

جوانی بعضی از اوقات در ماوراءالنهر خدمت میرزا سلطان ابوسعید مینموده
و بعضی دیگر از زمان در ملازمت میرزا بابر بن میرزا بایسنقر در خراسان
بسر برده و ده تومان کپکی جهة علوفه او تعیین کرده بودند تا در سنه احدی
و ستین و ثمانمایه که میرزا بابر وفات یافت و خراسان بهم برآمد و میرزا
شاه محمود پسر میرزا بابر و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله باهم
در افتادند و از جانب ماوراءالنهر سلطان ابوسعید میرزا درین سال قصد
خراسان کرده ببلخ آمد و از بلخ بهراة آمد و باز معاودت ببلخ کرد و از
جانب عراق میرزا جهانشاه در اواخر سنه مذکوره طمع در خراسان
کرده بحدود استراباد آمد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود ازو منهزم
شده متفرق گشتند و از هر طرف فتنه برخاست چنانکه مکررا مذکور شده
او در مرو آغاز سرکشی کرد و با حسین بیک سعدلو میرزا جهانشاه او را حکومت
استراباد داده بود در اوایل ذی الحجه سنه اثنی و ستین و ثمانمایه
در موضع سلطان دوین جنگ کرد و او را بکشت و استراباد بگرفت و
چون خراسان بر میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفت میرزا سلطان حسین
در مدت ده سال همیشه با او یاغی بوده و هر وقت فرصت می یافت
بمیان الکای او در می آمد و هر گاه لشکر انبوه بدفع او میفرستاد
به بیابانها میرفت و قزاق شده بود و چون خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید

در حدود اپورد بد ورسید بعضی از امرا را از طریق نیشابور بمشهد
بهراة فرستاد و خود بر ورفت و از انجا بهراة آمد و در روز جمعه
عاشر ماه رمضان سنه ثلث وسبعین وثمانمایه بر تخت سلطنت نشست
در ابتدای سلطنتش یادکار محمد بتقویت حسن بیک با او در سلطنت
خراسان منازعت کرد و بقتل رسید چنانچه گذشت و میرزا سلطان حسین
در سلطنت مستقل شد بعد ازین هر کس در کار خراسان با او مخالفت
نمود مغلوب گشت در اواخر عهد او پادشاهان ازبک سلطنت ما وراء النهر
از تصرف اولاد میرزا سلطان ابو سعید بیرون بردند و طمع در خراسان
داشتند میرزا سلطان حسین در سنه احدی عشر و تسعمایه بقصد دفع
ایشان از هراة بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجلش در رسید
و در آخر روز دوشنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم ذی الحجه سنه
احدی عشر و تسعمایه در موضع بابا الهی که از توابع بادغیس است
در حوالی پل تابان که بر آب مرغاب بسته اند وفات یافت بعد از چهار
روز نعش او را بهراة آوردند و در گنبدی که جهة مقبرهٔ خود ساخته
بود دفن کردند سی و هشت سال و چهار ماه در تمام خراسان پادشاهی
کرده بود و هفتاد و سال عمر داشت و در زمان سلطنت خود قریب
بسال مفلوج بود و قدرت بر رفتار و سواری نداشت همیشه چهار

کس

محمل او را در تخت روان بر ادای برمیداشتند کودک طبع بود و همیشه
ببازی قوچ و کبوتر و خروس میل تمام داشت و بهر جا که میرفت
قفسهای پر از کبوتر همراه بود و در شهر هراة او را در تخت روان
بمعرکهای مردم بتفرج میبردند از پسران او چهارده کس را نام یافتیم
بدیع الزمان میرزا • مظفر حسین میرزا • احوال این هر دو مذکور
خواهد شد • کپک میرزا • ابو المحسن میرزا • محمد معصوم میرزا • فرخ
حسین میرزا • ابن حسین میرزا • فریدون حسین میرزا • محمد حسین میرزا
حیدر میرزا • ابراهیم حسین میرزا • شاه غریب میرزا • ابو تراب میرزا
محمد قاسم میرزا • اینها اکثر در زمان پدر و بعضی بعد از زمان پدر وفات
یافتند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسران سلطان حسین بعد از پدر
بشهر هراة آمدند و بشرکت بسلطنت نشستند چون یکسال از دولت
ایشان بگذشت شاهی بیک پادشاه ازبک از ما وراء النهر بخراسان
آمد و با ایشان جنگ کرد و ایشانرا در محرم سنه ثلث عشر و تسعمایه
منهزم ساخت میرزا بدیع الزمان فرار نموده یکچند در حوالی شهر هراة
بود و از انجا بطرف قندهار افتاد و بجانب ترشیز معاودت کرد
و در انجا با امرای ازبک جنگ کرد و شکست یافته بعراق آمد و بشرف
پای بوس نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه جهان وارث ملک

سلیمان ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر خان انار الله برهانه
ونقل بالمبرات میرزا مشرف گشت وبموجب حکم همایون او را در شنب
غازان تبریز منزل دادند و هر روز یکهزار دینار جهة اخراجات او تعیین
کردند مدت هفت سال در تبریز بود و در سنه عشرین وتسعمایه که سلیم
پادشاه روم بتبریز آمد و او را همراه خود بروم برد و او در روم وفات
یافت ومظفر حسین میرزا باستراباد گریخت و در انجا در سنه ثلث
عشر وتسعمایه بعالم آخرت رحلت فرمود میرزا عمر بن میرزا
میرانشاه بن امیر تیمور هرچند بیان حال او و برادرش بر بیان احوال
سایر احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بر ارتباط سلطنت قراقوینلو با احوال
او و برادرش میرزا ابابکر تا خیر آن بسیاق تاریخ اولی وانسب نمود
القصه در نوبت اخیر که امیر تیمور بایران آمد در سنه اثنی وثمانمایه
میرزا عمر را در ماوراء النهر حکومت داد و او مدت سه سال بحکومت
آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم بآذربایجان
مراجعت فرمود و در قراباغ قشلاق گرفت میرزا عمر را از سمرقند بقراباغ
طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض فرمود
و حکام فارس و عراق را تابع او ساخت که بکار و یساق او حاضر شوند
و حکومت عراق عرب برادرش میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا میرانشاه را

بااو

بااو بعد او فرستاد و بعد ازین بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر تیمور
در تبریز بمیرزا عمر رسید سلطنت آن دیار باسم خود کرد و میرزا ابابکر را
از عراق عرب نزد خود طلب فرمود چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا
عمر نزول کرد او را بگرفت و در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز
کس تعیین کرده بسلطانیه فرستاد تا او را از انجا بقتل آورند
چون آن شخص بدان خانه که میرزا ابابکر در انجا محبوس بود در آمد میرزا
ابابکر پیش دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از
بند بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت واینصورت در محرم سنه
ثمان وثمانمایه واقع شد درینوقت میرزا میرانشاه بخراسان رفته
در کالبوش بود میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر رفت و میرزا
عمر بسلطانیه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر را برداشته روی بعراق
نهاد چون بشهریار آمدند لشکر فوج فوج بدو ملحق می شدند و میرزا
عمر درینوقت در آذربایجان بود میرزا ابابکر از شهریار بسلطانیه رفت
جمعی که آنجا بودند قلعه تسلیم کردند لشکر بسیار برو جمع شدند آهنگ
جنگ میرزا عمر کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر
ازو روگردان شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله
با میرزا ابابکر نماند بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم

ومیرزا اسکندر پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از جانب میرزا
شاهرخ حکومت آن ممالک تعلق بدیشان داشت رفت و از ایشان
استمداد نمود و میرزا ابابکر در آخر جمادی الآخر سنه مذکوره بتبریز
رفت و بر تخت نشست پس ازین میرزا عمر باتفاق اولاد میرزا عمر شیخ
ولشکرهای عراق و فارس بقصد میرزا ابابکر بجد و در جزین آمدند
ومیرزا ابابکر نیز با لشکرهای آذربایجان برابر رفت و در موضع
خربره با یکدیگر جنگ سخت کردند چنانچه چهار هزار سوار و پیاده
درین جنگ کشته شدند و میرزا ابابکر غالب آمد میرزا عمر از میرزا
ابابکر منهزم شده بخراسان رفت میرزا شاهرخ اورا اعزاز و
احترام نموده استراباد و مازندران بدو شفقت فرمود و چون درانجا
قوت گرفت با میرزا شاهرخ یاغی شد و روز دوشنبه تاسع ذی قعده
سنه تسع وثمانمایه در حدود جام با او جنگ کرده شکست یافت
وبطرف مرغاب گریخته میخواست بسمرقند نزد برادر خود خلیل سلطان
رود زخم تیری داشت داروغکان آنجا اورا گرفته نزد میرزا شاهرخ
فرستادند میرزا شاهرخ طبیب و جراح تعیین کرده حکم فرمود که اورا
بهراة برند و علاج کنند چون میرزا عمر را بتعوز رباط آوردند وفات
یافت و در بیست و پنجم ذی القعده سنه مذکوره اورا در پهلوی

فخر

فخر رازی دفن کردند **میرزا ابابکر** بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
بعد از هزیمت برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت سلطنت نشست
مرد مشهور شجاع بود و در میان اولاد و احفاد امیر تیمور بشمشیر او
کس نبود و قرا یوسف بن قرا محمد ترکمان که دران ایام از مصر گریخته
بکنار آب فرات که یورت اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر دوبار
با او جنگ کرد و هر دو بار مغلوب گشت و در نوبت دوم پدرش میرزا
میرانشاه در جنگ بدست غلامی کشته گشت و اینصورت در بیست و
چهارم ذی قعده سنه عشر وثمانمایه روی نمود بعد ازین آذربایجان
از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و قرا یوسف بران مستولی شد
و میرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان اویس پسر امیر ایدکو
با او مخالفت کرد بسیستان افتاد و از سیستان باز بکرمان معاودت
فرمود و در حدود جیرفت با سلطان اویس جنگ کرده کشته شد و این
واقعه در اواخر رجب یا اوایل شعبان سنه احدی عشر وثمانمایه دست داد

باب پنجم در ذکر پادشاهان ترک قراقوینلو و
آق قوینلو و آن دو فصل است **فصل اول** در ذکر قراقوینلو و
سلاطین ایشان بارانی لقب‌اند مدت سلطنتشان شصت و سه سال
اول ایشان قرا یوسف بن قرا محمد بن تورهمیش بن بیرام خواجه ترکمان است

و قرا محمد از امرای سلطان احمد ایلکانی بوده و دخترش در حبالهٔ
سلطان احمد بوده و سرداری الوس قراقوینلو بدو تعلق داشت
و جد او بیرام خواجه که بعد از وفات سلطان اویس بر موصل و سنجار و ارجیس
حکومت یافته بود در اثنین و ثمانین و سبعمایه وفات یافته قرا یوسف
در زمان امیر تیمور همیشه با او یاغی گری میکرد و در وقتی که امیر تیمور
در روم بود بر عراق عرب مستولی شد و سلطان احمد ایلکانی را از انجا
بیرون کرد چون امیر تیمور از روم بآذربایجان آمد عراق عرب را
به پسرزادهٔ خود ابابکر داد و او را بدفع قرا یوسف ببغداد فرستاد
و حکم فرمود که فرزندزادهٔ دیگرش میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از حدود
همدان بمدد میرزا ابابکر بعراق عرب رود و ایشان در زیر حله بقرا یوسف
رسیدند و با او جنگ کردند و برادرش یار علی را بکشتند قرا یوسف
از ایشان منهزم گشته بمصر گریخت پادشاه مصر او را با سلطان احمد
ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور بگرفت و بند کرد و قرا یوسف را در انجا
پسری متولد شد پیر بوداق نام کرد و سلطان احمد آن پسر را بفرزندی
قبول نمود و بعد از ان چون خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید قرا یوسف را
از بند بیرون آوردند و ترتیب کردند هزار سوار از ترکمان که با او بمصر
رفته بودند بر وجمع شدند و او در انجا از مصریان گریخته تا کنار آب

فرات صد و هشتاد جنگ با مستحفظان طرق و امرای سرحدها
کرده و در همه معارک غالب آمده و دران راهها او و نوکرانش
هرچه دیدند غارت کردند و چون بدیار بکر رسید خویشان و
بنی اعمام بدو پیوستند و او قلعهٔ آونیک در تصرف آورد و
در غرهٔ جمادی الاول سنه تسع و ثمانمایه در حوالی نخجوان با میرزا
ابابکر بن میرانشاه مصاف داد و او را بشکست و بتبریز آمد و در
بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر و ثمانمایه میرزاده ابابکر بار دیگر
در حدود تبریز با قرا یوسف جنگ کرد و قرا یوسف استیلای تمام
یافت و پسر خود پیر بوداق را بحکم آنکه سلطان احمد او را پسر خود خوانده بود
بسلطنت نصب کرد و تمام آذربایجان در ضبط آورد و بعد از ان متوجه
دیار بکر شد و قرا عثمان بایندری را که حاکم آنجا بود منهزم ساخت
و در سنه ثلث عشر و ثمانمایه با سلطان احمد ایلکانی در تبریز جنگ
کرد و او را بگرفت و در بیستم ربیع الآخر بکشت و عراق عرب نیز بتصرف
گرفت و به پسر خود شاه محمد داد و یکبار دیگر بر سر قرا عثمان رفت و
قلعهٔ ارغنی را مدتی محاصره کرد و عاقبت قرا عثمان با او در مقام تنزل
شده التماس صلح کرد و قرا یوسف بازگشت و در سنه خمس عشر
و ثمانمایه با امیر شیخ ابراهیم شروانی و کشتندیل ملک گرجستان

مصاف کرد و شیخ ابراهیم را با برادر و امرا بگرفت و کستندیل را
با جمیع اقوام بکشت و شیخ ابراهیم را بتبریز آورد و خون بها ستد
و آزاد کرد و بشروان باسر پادشاهی فرستاد و شیخ ابراهیم بعد ازین
پنج سال دیگر در شروان پادشاه بود تا در سنه عشرین و ثمانمایه
بجوار رحمت حق تعالی پیوست و پسرش امیر خلیل بجای او پادشاه
شروان شد و مدت چهل و هشت سال در پادشاهی بماند و در ثمان و
ستین و ثمانمایه وفات یافت قرا یوسف در سنه ست عشر و ثمانمایه
متوجه عراق شد و بجهة عارضه از همدان بازگشت و سلطانیه و قزوین
و طارم و ساوه نیز بگرفت و در سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه بحلب و
عنتاب رفت و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه میرزا شاهرخ از
خراسان متوجه او شد و قرا یوسف نیز استقبال نمود و در اوجان
در روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه مذکوره بمرگ طبیعی نماند و هیچکس
بتکفین و تجهیز او نپرداخت و فرزندان او هیچکدام در آن حال
حاضر نبودند لشکرش متفرق گشتند و خزانه اش غارت کردند
و هیچکس را فرصت نشد که او را دفن کند و او را در همان خرگاه که مرده
بود بر بالای کت بگذاشتند آحاد الناس و ترا کمه خرگاه را غارت
کردند و جامه ها را از تن او بیرون کردند و بطمع حلقه طلا که در گوش داشت

گوشش

گوشش ببریدند و او را از روی کت برهنه بر روی زمین انداختند
دو شبانروز بدین حال افتاده بود بعد از آن اخی جیان او را بطرف
ارجیس بردند و در مرقد آبا و اجداد دفن کردند مدت سلطنت او
چهارده سال و کسری قرا یوسف شش پسر داشت پیر بوداق خان
قرا یوسف او را بسلطنت نصب کرده بود و در زمان حیات پدر در گذشت
و بعد از و قرا یوسف سلطنت باسم خود کرد امیر اسکندر و میرزا جهانشاه
احوال ایشان مذکور خواهد شد امیر شاه محمد مدت چند سال باستقلال
حاکم عراق عرب بود تا در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه برادرش امیر اسپان
بغداد از دست او بیرون برد و شاه محمد گریخته از بغداد بیرون رفت و
بموصل رسید و موصل و اربل را مسخر کرد بعد از آن بطرف بغداد عزم کرد و
یعقوبه را غارت کرد و بدرشنک آمد و قصد شیخان داشت و در حدود
شیخان بر دست امیر حاجی همدانی بقتل آمد و در روز سه شنبه هجدهم ذی حجه
سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه امیر اسپان بعد از اخراج شاه محمد دوازده سال
حاکم بغداد بود و در روز سه شنبه ثامن عشرین ذی قعده سنه ثمان و اربعین
و ثمانمایه بمرگ خود وفات یافت و آن قران نحسین در سرطان بود و
امیر ابوسعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید **میرزا اسکندر**
بن قرا یوسف بغایت متهور و شجاع و دلیر بود و در طایفه قراقوینلو کسی

بشجاعت او نبود اما دولتش متزلزل بود بعد از پدر لشکر قراقوینلو
برو جمع شدند و او در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سنه تسع
و عشرین و ثمانمایه در حدود الشکرد بموضعی که آنرا الجتی خوانند با میرزا
شاهرخ مصاف داد و دو روز آتش قتال و جدال میان ایشان اشتعال
داشت در شب سپاه طرفین از پس میدان باز شدند و روز با سر کوشش و
آویزش میرفتند در روز سیوم میرزا اسکندر منهزم گشت و بحدود
فرات گریخت چون میرزا شاهرخ بعد از فتح بخراسان مراجعت فرمود
امیر اسکندر بتبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شد و در سنه
ثمان و عشرین و ثمانمایه عز الدین شیر ملک کردستان را در اردبیل بکشت و
در همین سال امیر شمس الدین ملک اخلاط را بقتل رسانید و در سنه ثلثین و ثمانمایه
سلطان احمد کرد را بقتل آورد و در سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه بشروان
رفت و در شماخی خرابی بسیار کرد و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه سلطانیه
از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرون برد و در همین سال میرزا شاهرخ
نوبت دوم بقصد قلع و قمع او بآذربایجان آمد و در روز شنبه هفدهم
ذی الحجه سنه مذکوره در ظاهر سلماس با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه
جنگ کرد و بین العسکرین دو روز قتال و جدال بود و امیر اسکندر درین
نبرد دستبردی نمود که مثل آن در آینه خیال متصور نخواهد بود

و در آخر

و در آخر چون طاقت نماند بجانب روم فرار کرد چون میرزا شاهرخ
بخراسان رفت در سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه باز اسکندر آذربایجان را
در ضبط آورد و یکی از مردم خراسان گفت ⁂ سکندر لشکر ما را ز دو جهت
شه ما مملکت بگرفت و بگذاشت ⁂ امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید را
که از جانب میرزا شاهرخ بایالت آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد
و در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه بار دیگر بشروان رفت و نهب و غارت
و قتل کرد و در دوم ربیع الثانی سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه میرزا شاهرخ
باز بجهة دفع او از خراسان متوجه شد چون بری رسید میرزا جهانشاه
برادر امیر اسکندر در منتصف ماه ذی الحجه سنه مذکوره بخدمت میرزا شاهرخ
پیوست و بعنایت و اعزاز مفتخر گشت و همچنین امیرزاده شاه علی ولد
امیر شاه محمد پسر قرا یوسف و امیر بایزید آینلو که از عظماء امراء ترکمان
بود بمیرزا شاهرخ ملحق شدند و میرزا شاهرخ بجانب آذربایجان
نهضت فرمود و امیر اسکندر ازین نوبت قوت مقابله نداشت فرار کرد
و از ارزنجان بگذشت و در وقت گریز قرا عثمان با بندری را که سر راه
برو گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ بآذربایجان آمد و سلطنت آن ملک را
تا حدود روم و شام بمیرزا جهانشاه تفویض فرمود و نشان همیون
بمهر آل تمغا ارزانی داشت چون میرزا شاهرخ در اوایل سنه اربعین

و ثمانمایه بخراسان معاودت فرمود و امیر اسکندر از روم مراجعت نموده
در صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافت بقلعه النجق
گریخت و محصور شد و در انجا شب بیست و پنجم شوال سنه احدی و اربعین
و ثمانمایه بدست پسر خود شاه قباد که با یکی از ترکان پدر لیلی نام نظری داشت
بقتل آمد مدت سلطنت او شانزده سال **میرزا جهانشاه** بن قرا یوسف
بن قرا محمد در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه بحکم میرزا شاهرخ حکومت
آذربایجان بدو تعلق گرفت و روز بروز دولت و حکومتش تزاید پذیرفت
برادرش امیر اسکندر با او جنگ کرد و منهزم شده در قلعهٔ النجق بدست
پسرش کشته شد چنانچه گذشت میرزا جهانشاه پسرش را بقصاص پدر
بکشت و مملکت میرزا جهانشاه را صاف شد و او در سنه اربع و اربعین
و ثمانمایه بغزای گرجستان رفت و فتح کرده و بعد از فوت برادرش
امیر اسپان محمد تی عراق عرب نیز بدست آورد و بعد از فوت میرزا سلطان محمد
بن میرزا بایسنغر در سنه ست و خمسین و ثمانمایه بر عراق مستولی شد
و مردم اصفهان را در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه بقتل آورد و مجموع قلاع
و حصون بلاد عراق را خراب ساخت و فارس و کرمان نیز بتصرف گرفت
و در اواخر سنه احدی و ستین و ثمانمایه که میرزا بابر در ان سال وفات
یافته بود چنانچه سابقا در احوال سلطان ابو سعید میرزا ایراد یافته بعزم

بخر

بخراسان از راه عقبهٔ صفید و فشکن متوجه جرجان شد و در روز
سه شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمایه با میرزا
ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در یک فرسخی استراباد جنگ کرده
مظفر شد و بسیاری از امرا و امیرزادگان چغتای درین جنگ
کشته شدند و میرزا جهانشاه باستقلال تمام بخراسان در آمد و
پانزدهم شعبان سنه مذکوره در شهر هراة نزول فرمود و قریب شش ماه
باستقلال در انجا بود و توقف کرد در انجا میرزا علاء الدوله بن بایسنغر
میرزا در روز عید اضحی در سنه مذکوره بخدمتش رسید و احترام یافت
بعد ازین سلطان ابو سعید از بلخ متوجه او شد و خبر بمیرزا جهانشاه
رسید که پسرش حسن علی در قلاع آذربایجان محبوس بود بیرون آمده
و تبریز را گرفته و یاغی شده بنا برین میرزا جهانشاه با سلطان ابو سعید
صلح کرده خراسان بدو مسلم داشت و در اوایل سنه ثلث و ستین
و ثمانمایه بعراق مراجعت نمود لشکرش دران راه بهرجار رسیدند
از آبادانی اثری نگذاشتند و میرزا جهانشاه چون بمملکت خود آمد
حسن علی را گرفته محبوس ساخت و پسر دیگرش پیر بوداق که ملک فارس
بدو داده بود او پسندیده معاشش نمیکرد و در سنه اربع و ستین
از انجا اخراج کرده ببغداد فرستاد و چون همچنان عقوق مینمود

وحقوق رعایت نمیکرد و میرزا جهانشاه در سنه تسع و ستین و ثمانمایه
متوجه بغداد شد و پیر بوداق را محاصره کرد و مدت یکسال بر در بغداد
نشست مردم در میانه سخن از صلح کفتند پیر بوداق در بغداد بکشود برادرش
محمدی میرزا المشورت میرزا جهانشاه در صباح یکشنبه دوم ذی قعده
سنه سبعین و ثمانمایه بر سر او رفت و او غافل نشسته و بصلح امین کشته
او را بکشت و میرزا جهانشاه بتبریز آمد شوکت و عظمت او بمرتبه اعلی
رسیده بود بنوعی که پدران او را عشر عشیر آن در خیال نمی آمد و تمام
ممالک عراق عرب و عجم و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان
تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود و بعد ازین دولت او روی در انحطاط
نهاد و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه بعقصد دفع حسن بیک که حاکم
دیار بکر بود بدانجا رفت و کاری از پیش نبرد و زمستان در رسید
خواست که معاودت نماید در کوچ دادن احتیاط مرعی نداشت اردو
و لشکر را در اول از پیش روان میکرد و خود تا آخر روز در بستر استراحت
می خفت و بعد از آن در عقب لشکر میرفت حسن بیک فرصت غنیمت دانسته
در وقتی که لشکر و اردو از پیش رفته بود و میرزا جهانشاه خفته با سه هزار
مرد سوار مکمل بر سر او فرود آمده و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته شد
و پسرانش محمدی میرزا و ابو یوسف میرزا گرفتار شدند محمدی میرزا را

بقتل

بقتل آوردند و ابو یوسف میرزا را میل کشیدند و این واقعه در دوازدهم
ربیع الثانی سنه مذکوره واقع شده هفتاد سال عمر داشت
جسد او را بتبریز نقل کردند و در مظفریه مدفون ساختند میرزا
جهانشاه مرد نا اعتماد و بدخوی بود و سرداران را بادنک بهانه
میکشت و شرع خوار میداشت و بر فسوق و فجور اقدام مینمود حسن علی
بن میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در قلعه ماکویه محبوس بود بیرون
آمد و تخت را بگرفت و قلاع و خزاین بدست آورد و موازی یکصد و
پنجاه هزار تومان بخش کرد و قریب دویست هزار سوار بر او جمع شد
و چون قریب بیست و پنج سال در قلعه محبوس بود دماغ او خلل یافته
تدبیری نداشت کردی چند بی‌وجود را تربیت کرد و جول نام نهاد و
امرای بزرگ پدر را ذلیل کرد اینده در اثنای این حسن بیک متوجه آذربایجان
شد حسن علی باستقبال رفت و در حوالی مرند امرا از و تخلف نمودند
و او منهزم شد درین وقت سلطان ابو سعید از خراسان بسلطانیه
رسیده بود نزد او رفت سلطان ابو سعید محل قشلاق او در تبریز تعیین
فرمود و چون سلطان ابو سعید در قراباغ بقتل آمد حسن علی بعراق رفت
باز جمعی کثیر از الوس و احشام بر او جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر
که مقدم ایشان اغزلو محمد بن حسن بیک بود مصاف کرد و گرفتار شد

ودر ماه شوال سنه ثلث وسبعین وثمانمایه خود را بکشت ودولت
قراقوینلو بآخر رسید **فصل دوم** در ذکر آق قوینلو وایشانرا
بایندریه نیز گویند نه تن مدت سلطنتشان چهل ودو سال **اول ایشان**
امیر کبیر ابو النصر **حسن بیک** بن علی بیک بن عثمان بیک بن قتلغ
بیک بن حاجی بیک است پادشاه دانا وقاهر وصاحب شوکت
ورعیت پرور بود عدل ورافت تمام وهیبت وسیاست مالاکلام
داشت تا غایت عمال ودر استیفای مال وحقوق دیوانی قانونست
خود بعور قضایا ومهمات میرسید وحکم بر نهج راستی وعدالت میکرد
شرع شریف در زمان او رواج عظیم گرفت وقضاة اسلام اعتبار
تمام داشتند با علما وفضلا می نشست واز تفسیر وحدیث وفقه در
مجلس عالی او میگذشت وسادات ومشایخ را تکریم وتعظیم مینمود
ومهمرا سیورغال بداد ومساجد ومدارس ورباطات ساخت
ودو فتح بزرگ ورا در اوایل دولت میسر شد وبر دو پادشاه نامدار
عالیمقدار ظفر یافت **اول** فتح جهانشاه میرزا چنانچه در احوال
او مذکور شد **دوم** فتح سلطان ابو سعید میرزا وشرح آن بعضی
در احوال او سبق ذکر یافت وبرخی از ان درین موضع ایراد می یابد
پدران او در دیار بکر حاکم بوده اند وقلاع ومحال سخت داشته اند

وهمیشه

وهمیشه با دودمان امیر تیمور طریق موافقت مسلوک میداشته
جداو قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بوده بخلاف قرا یوسف
وپسرش امیر اسکندر ومیرزا جهانشاه که همیشه ازیشان مخالفتها
ظاهر می شد بعد از میرزا جهانشاه حسن بیک بآذربایجان آمد
وحسن علی پسر میرزا جهانشاه ازو فرار کرد وبخدمت سلطان
ابو سعید رفت واحترام یافت وحسن بیک بتبریز آمد وتخت
بگرفت وآذربایجان در ضبط آورد ودر زمستان بقشلاق قراباغ
رفت پس ازین سلطان ابو سعید از عراق متوجه آذربایجان شد
چون بمنزل میانه رسید لشکر جغتای بتبریز رفتند ومعامله وسودا
کردند وهیچکس مانع ایشان نبود وحسن بیک مکرر ایلچی باردوی
سلطان ابو سعید فرستاد وحقوق خدمت قدیم آبا واجداد باز
نمود وعصیان قرا یوسف واولاد واحفاد او شرح داد والتماس
صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری که پادشاه مرحوم شاهرخ
میرزا بمیرزا جهانشاه شفقت نموده بود بجلدوی آنکه دشمنان
ایشانرا بر انداخته بدو گذارند سلطان ابو سعید قبول نکرد و
بقراباغ رفت حسن بیک چون دید که سلطان ابو سعید در مقام

غرور و نخوت و تجبّرت و از صلح نا امید گشت در مقام مخالفت شد
وراهها مسدود ساخت و مردم شروان نیز با حسن بیک موافقت
کردند و قوت باز گرفتند لشکر جغتای مضطرب شدند و قحط عظیم
در اردوی ایشان پدید گشت چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی
جو نخورد سلطان ابوسعید امیر مزید ارغون را که امیر الامرا بود با
سرداران لشکر بمقابل حسن بیک فرستاد حسن بیک بر ایشان
غالب آمد و میر مزید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی جغتای
نزول فرمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن بیک
فرستاده التماس صلح کرد حسن بیک چون میدانست که اردوی
ایشان پریشان شده و کارش از دست رفته صلح قبول نفرمود سلطان
ابوسعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت حسن بیک در اردوی
جغتای نزول کرد و پسرش زینل بیک بسلطان ابوسعید رسید
و او را گرفته نزد حسن بیک آورد بعد از سه روز مقتول گشت
و این واقعه در ماه رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه بوقوع انجامید
چنانچه گذشت بعد ازین حسن بیک با امرا و لشکر جغتای بطریق
مروت عمل کرد و ایشانرا در خدمت یادگار محمد بخراسان فرستاد

برخاطر

چنانچه در احوال یادگار محمد مذکور شد حسن بیک در سنه اربع و
سبعین و ثمانمایه بعراق آمد و از عراق بشیراز رفت و ابو یوسف
میرزا پسر جهانشاه میرزا در انوقت در فارس بود بر دست لشکر
حسن بیک مقتول گشت حسن بیک شیراز در اول بعمر بیک موصلو
داد بعد از ان به پسر خود سلطان خلیل شفقت فرمود و او تا آخر
عهد حسن بیک حاکم فارس بود و شهر اصفهان به پسر بزرگتر خود
اغرلو محمد تفویض فرموده بود و او در اواخر عهد با پدر مخالفت
ظاهر کرد و بحدود روم رفت و بغداد به پسر دیگر مقصود بیک
ارزانی داشت و بالجمله عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان
بتصرف حسن بیک در آمد و چون استقلال تمام یافت در اواخر
شهور سنه ست و سبعین و ثمانمایه قصد روم کرد و در حدود ارزنجان
مردم او با مقدم لشکر روم غالب شدند و خاص مراد رومی را
بکشتند بعد از ان در روز دوشنبه تاسع ربیع الآخر سنه سبع
و سبعین و ثمانمایه با سلطان محمد پادشاه روم جنگ کرد و شکست
یافت و پسرش زینل بیک که والی مملکت قزوین بود در ان جنگ
کشته شد حسن بیک بتبریز آمد و لشکر روم از عقب نیامدند و
سلطان محمد بروم معاودت کرد بعد از قتل زینل بیک قزوین برادرش

یعقوب تفویض فرمودند حسن بیک در اوایل شهور سنه احدی وثمانین وثمانمائه
بگرجستان رفت وسادات واهالی ومشایخ قلمرو او که سیورغالی
داشتند بگرجستان برد وبسیاری از ولایت گرجستان فتح کرد وبرده
بسیار گرفت وهریک از سادات واهالی را از آن نصیبی داد وهم در سنه
مذکوره بتبریز معاودت فرمود چون یازده سال وکسری در پادشاهی
بسر برد در شب عید فطر سنه اثنی وثمانین وثمانمائه در تبریز وفات یافت
ودر باغ نصریه که از منشآت اوست مدفون شد حسن بیک هفت پسر داشت
اغرلو محمد در اوایل شهور سنه اثنی وثمانین وثمانمائه نماند سلطان خلیل
یعقوب میرزا یوسف میرزا احوال اینها مذکور خواهد شد مقصود بیک
بعد از حسن بیک بفرمان سلطان خلیل مقتول گشت زینل بیک در جنگ روم
کشته شد **سلطان خلیل** بن حسن بیک بعد از پدر بسلطنت نشست
ودیار بکر برادر خود یعقوب بیک داد ودر عراق مراد بیک بن جهانگیر که عمو
پسرش بود باو در صفر سنه ثلاث وثمانین وثمانمائه یاغی شد وبسلطانیه
آمده با منصور بیک پرناک که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد وغالب
آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ جنگ او کرد مراد بیک از وی فرار نموده
بقلعه فیروزکوه رفت حسین کیای جلاوی که حاکم آن قلعه بود اورا بقلعه
برد چون امرای سلطان خلیل بپای قلعه رسیدند مراد بیک را با چند امیر که همراه

بودند

بودند بایشان سپردند تا در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره
بکشتند وسرهای ایشان نزد سلطان خلیل در خرقان آوردند درین اثنا
خبر رسید که یعقوب بیک در دیار بکر یاغی شده وبآذربایجان آمده سلطان
خلیل بعزم رزم او متوجه آذربایجان شد ودر روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر
سنه مذکوره در رودخانه خوی با یعقوب بیک جنگ کرد وبعد از
کوشش بسیار کشته شد مدت سلطنتش شش ماه ونیم **یعقوب بیک**
بن حسن بیک بعد از قتل برادر بپادشاهی بر وی قرار گرفت سیورغالات
ومناصبی که پدرش بمردم داده بود امضا فرمود وبشعر وشاعران رغبت
تمام داشت شعرا در دولت او رونق گرفتند واز اطراف بجواب قصاید
ومدایح باسم او گفته بتبریز فرستادند ودر سنه خمس وثمانین وثمانمائه
بایش بیک که امیر الامرای شام بود بطمع ملک بدیار بکر آمد وبدست
لشکر یعقوب بیک در ماه رمضان سنه بقتل رسید ودر سنه ست و
ثمانین وثمانمائه پیر جمال الدین احمد در شام وفات یافت وولادت
مؤلف این کتاب یحیی بن عبد اللطیف الحسنی در عصر روز پنجشنبه نوزدهم
ذی قعده این سال وقوع یافته ودر اواخر شهور سنه ست وثمانین
وثمانمائه بایندر بیک که امیر الامرا بود با پادشاه یاغی شد یعقوب بیک
در حدود سپاوه با او جنگ کرد واورا بکشت ودرین سال سلطان محمد رومی

پسر سلطان مراد در روم وفات یافت و چون ده سال از سلطنت او بگذشت
در سنه ثلاث وتسعین وثمانمایه نواب رفیع جناب حضرت سلطان اعظم
خاقان اعدل اکرم قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین الداعی الی
الخیر فخر السلطنة والولایة والهدایة شاه ابو الغازی سلطان حیدر الحسینی
الصفوی تغمده الله بغفرانه واسکنه اعلی فرادیس جنانه لشکر بشروان کشید
و فرخ یسار پادشاه آن دیار از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب راه
صواب و صلاح گم کرد و سلیمان بیجن را با لشکر بسیار بمدد فرخ یسار فرستاد
تا در حدود طبرسران با آن مظهر الطاف الهی جنگ کردند و آن حضرت بشرف شهادت
فایز گشت پس ازین یعقوب بیک شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه
آسمان پادشاهی بودند در قلعه اصطخر محبوس گردانید قصد خاندان نبوی
و عداوت دودمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم و زبده بنی آدم اند بر هیچکس
مبارک نیست لاجرم یعقوب بیک از عمر بهره نیافت و عنقریب نسلش بر افتاد
و در اوان جوانی هنوز سال عمرش بسی نارسیده در حادی عشر صفر سنه
ست وتسعین وثمانمایه در یورت سلطان بود قراباغ که در انجا قشلاق
گرفته بود وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه مدت
عمرش بیست و هشت سال و قبل از وفات او بدو هفته برادرش یوسف
بیک و مادرش سلجوقشاه خاتون از عالم رحلت کردند و مولانا بنایی شاعر

در ان وقت گفته ه نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری
عزیزا یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری ه و جامی این رباعی بنظم آورده
عمری دل من ز شوق یعقوب طپید ه یعقوب برفت و روی یعقوب ندید
رنجی که بمن از غم یعقوب رسید ه هرگز یعقوب از غم یوسف نکشید
و این دو بیت نیز او درین باب گفته ه در راه طلب طالب و مطلوب نماند
در بزم طرب راغب و مرغوب نماند ه نیل فلک از موج قضا طغیان کرد
در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند ه در زمان او ابواب اخراجات
مسدود بود و بغیر از مال راستی مطلقا از رعیت مطالبتی نمود از یعقوب
بیک سه پسر ماند بایسنقر میرزا و سلطان مراد مادر ایشان گوهر سلطان خانم
دختر فرخ یسار بن امیر خلیل شروانی پسر دیگر حسن بیک مادرش بیگجان
خانم دختر سلیمان بیک بیجن بود و احوال هر یک گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی

بایسنقر میرزا بن یعقوب بیک بن حسن بیک بعد از فوت پدرش
بسعی صوفی خلیل موصلو سلطنت برو مقرر شد چون کودک بود زمام امور
پادشاهی بقبضه اقتدار صوفی خلیل در آمد و او درهمان شب که یعقوب
میرزا وفات یافت میرزا علی ولد سلطان خلیل را که امیر دیوان پادشاه
بود بقتل آورد جماعت بایندریه و دیگر امرا با حکومت صوفی خلیل نساختند
و هم دران چند روز مسیح میرزا بن حسن بیک را بپادشاهی برداشتند

وباصوفی خلیل وامراء موصلو در یورت سلطان بود جنگ کردند و مغلوب گشته
وسیح میرزا با بسیاری از امراء باینذریه وجمعی که با ایشان متفق بودند بقتل
آمدند مگر رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک که او را بقلعه النجق فرستاده
بند کرده بودند و محمود بیک بن اغزلو محمد بن حسن بیک درین جنگ گریخته بعراق
آمد و لشکری بروجمع شد و باهتمام شاه علی بیک پرناک بسلطنت نشست
بایسنقر میرزا و صوفی خلیل با لشکرها آهنگ جنگ محمود بیک کردند و در رباط آتابک
از حدود درجزین فریقین بهم رسیدند حربی عظیم واقع شد بایسنقر میرزا
غالب گشت و محمود بیک و شاه علی بیک بقتل آمدند بعد ازین سلیمان بیک
بیجن در دیاربکر با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بعزم دفع او متوجه
دیاربکر گشت میان فریقین در حدود قلعه وان محاربه دست داد بعضی امراء از
جانب صوفی خلیل روگردان شدند و بایسنقر میرزا را بطرف سلیمان بیک
بردند صوفی خلیل درین جنگ کشته شد سلیمان بیک صاحب اختیار گشت
و بتبریز آمد و این وقایع در اواخر شهور سنه ست و تسعین و ثمانمایه بوقوع
پیوست بعد ازین ایبه سلطان باینذر باتفاق لشکر قاجار با میرزا بایسنقر
یاغی شد و باتفاق غرق سیدی علی حاکم قلعه النجق رستم بیک بن مقصود
بیک بن حسن بیک را از قلعه بیرون آوردند و پادشاه ساختند و بدفع
سلیمان بیک متوجه تبریز شدند اکثر امراء و لشکریان میل ایشان کردند

سلیمان

سلیمان بیک را قوت مقابله نماند بطرف دیاربکر گریخت و آنجا بر دست
نور علی بیک باینذر بقتل آمد و برای آنچه با خاندان عظیم الشان حیدری کرده بود رسید

اگر بدکنش مرد بدروزگار ∴ بگردون گردان رسد زهره دار
زمانه ز گردون فرود آردش ∴ بفعل بد خویش بسپاردش

و بایسنقر میرزا از دجله ماردین خود فرسخ بیسار بشروان رفت تتمه احوال او در
خلال احوال رستم بیک می آید **رستم بیک** بن مقصود بیک بن حسن بیک
بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیک در اواخر رجب سنه سبع وتسعین
وثمانمایه بتبریز آمد و بر تخت نشست پادشاه بخشنده بود آنقدر سیورغال که او
بمردم داد از طبقه آق قوینلو و قراقوینلو کسی نداده در اول سلطنت او بدیع الزمان
میرزا پسر سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان هوس تسخیر عراق کرد و در
چهارم محرم سنه ثمان وتسعین وثمانمایه در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز
از توجه امرای آق قوینلو توهم کرده قرار بجانب خراسان داد و چون یکسال
در سلطنت رستم بیک بگذشت کوسه حاجی باینذر در شهور سنه مذکوره در اصفهان
باو یاغی شد رستم بیک بعراق آمد و بعضی امرا را بدفع کوسه حاجی نامزد
نمود ایشان کار او را در حدود قم کفایت کردند و سر او نزد رستم بیک
فرستادند و چون دران اوقات از کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها
ظاهر شده بود میر عبدالملک حسنی سیفی از سادات عظام قزوین که مقدم

امرای گیلان بود بعضی از باینددریه را در قزوین ورای بقتل آورده و سلطانیه
غارت کرده بود ایبه سلطان با لشکر قاجار بر سر گیلان فرستاد ندایبه سلطان
از حوالی قزوین گذشته در کوه لاره بشم در منزل دریاوک نزول فرمود و میر
عبد الملک از و فرار کرد لشکر قاجار تمام الکای رودبار که تعلق به پادشاه گیلان
داشت غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل
آوردند و از سرهای ایشان منارها ساختند رستم بیک بجهة دفع فتنه بایسنقر میرزا
که از شروان خروج کرده بود بآذربایجان معاودت فرمود و نواب کامکار شاهزاده
عالی قدر ماه آسمان سلطنت و اقبال سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر
با برادران رفیع مکان از قلعه اصطخر بیرون آورد و بیمن همت و عنایت نواب
سلطان علی پادشاه و غازیان ظفر پناه دو نوبت میان امرای رستم بیک و
بایسنقر میرزا مقابله و مقاتله واقع شد و در نوبت دوم در حدود گنجه و بردع
بایسنقر میرزا در جنگ گرفتار شده مدت یکسال و نیم پادشاهی کرده بود
در اواخر شوال سنه مذکوره یا اوایل ذی قعده بقتل آمد و برادرش حسن
بیک بن یعقوب بیک نیز که در اردو بود مقتول شد بعد ازین رستم بیک
از سلطان علی پادشاه و صوفیه نصرت دستگاه متوهم گشت و اندیشه
غدری داشت سلطان علی پادشاه ازان واقف شده با غازیان عظام
بجانب اردبیل توجه فرمودند توهم رستم بیک زیاده شد ایبه سلطان را با حسین بیک

علیخانی

علیخانی که پسر خال رستم بیک بود با لشکر بسیار بقصد سلطان علی پادشاه
و غازیان عظام در اواخر سنه مذکوره جنگ کردند سلطان علی پادشاه
بدرجه شهادت رسید و عنقریب ایبه سلطان و حسین علیخانی هر یک در
وقتی کشته شدند و بجزای عمل بد گرفتار شدند درین فتنه نواب کامیاب
حضرت اعلی پادشاه دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان بگیلان
تشریف بردند و کارکیا میرزا علی ایشان را بقدم تعظیم و تبجیل استقبال فرمود
و در خدمت و اعزاز نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اهتمام نمود و رستم بیک
مکرر ایلچی نزد کارکیا میرزا علی بطلب نواب نامدار پادشاه کشورگشا فرستاد
کارکیا میرزا علی بصوابدید امیر عبد الملک حسنی سیفی که مطاع پادشاه گیلان
بود در حفظ نواب کامکار شاهی افزود و ایلچیان رستم بیک را جواب داده
گسیل کرد بعد ازان چون رستم بیک پنج سال سلطنت کرد در سال ششم
در شهور سنه اثنی و تسعمایه احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک از روم خروج
کرد چون این خبر بعراق رسید حسین بیک علیخانی عبد الکریم بیک لله که از
خاصان رستم بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در غره رمضان سنه
مذکوره خطبه و سکه بنام احمد بیک که برادرزنش بود کرد و در آذربایجان
دو نوبت میان رستم بیک و احمد بیک مقابله و محاربه واقع شد در نوبت
اول ایبه سلطان از رستم بیک روگردان شد و بطرف احمد بیک رفت

ورستم بیک منهزم گشت واز آب ارس عبور نموده بطرف گرجی رفت واحمد
بیک بدبختی فاتح آمده در تبریز نزول فرمود ودر نوبت دوم در ماه ذی قعده
سنه مذکوره رستم بیک بدست افتاد وبقتل رسید قریب پنج سال ونیم پادشاهی
کرده بود **احمد بیک** بن اغرلو محمد بن حسن بیک بعد از قتل رستم بیک در سلطنت
متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود در اندک زمانی که او پادشاه بود ابواب
اخراجات بنوعی مسدود شده که هیچ آفریده را یارای آن نبود که برگ کاهی بغیر حق
از رعیت تواند گرفت از مناهی وملاهی وشرب خمر اجتناب مینمود ودر ترویج
شرع شریف وتقویت دین منیف می کوشید وعلما وفضلا را تعظیم وتکریم
مینمود در مجلس او گفت وگوی علمی بسیار واقع می شد وخود بدان وامیر سپیه
شیخی داشت که او را نقطه چی اغلی می گفتند احمد بیک با او بطریق ارادت
وادب سلوک میکرد واز سخن وصوابدید او تجاوز نمی فرمود اما امساک که
طبیعت شیخ وپادشاه غالب بود در اجرای سیورغالات وادرارات که
اجداد واعمام او وسلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند مضایقه
می نمودند وانصورت بریشان مبارک نبود لاجرم دولت بر ونپایید
وایام سلطنت او زود بآخر رسید احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود حسین بیک
علیخانی را که از جانب خواهر داماد وش بود در ماه ذی حجه سنه اثنی وتسعمایه
با چند کس دیگر از امرا بقتل رسانید درین اثنا ایبه سلطان از ایالت کرمان

داد واو فرصت غنیمت دانسته رخصت یافت وخود را بعزم کرمان از تبریز
بیرون انداخت وبفارس رفت ودر آنجا باتفاق حاکم آن دیار قاسم بیک
پرناک یاغی شد پادشاه ازین معنی آگاهی یافت وبعزم دفع ایشان در زمستان
آهنگ عراق کرد وایشان نیز از شیراز با اندک مایه سپاه قصد او کردند ودر حدود
خواجه حسن ماضی در روز چهارشنبه بجدهم ربیع الثانی سنه ثلاث وتسعمایه فریقین
بهم رسیدند لشکر پادشاه در جنگ سستی کردند احمد بیک کشته شد وشیخ نقطه چی
اغلی نیز با بسیاری از خاصان احمد بیک کشته شدند بعد از قتل احمد بیک دولت
آق قوینلو روی در انحطاط نهاد واتفاق ایشان بنفاق تبدیل یافت در ان
وقت از نسل حسن بیک سه کودک مانده هر یک بطرفی افتاده بودند سلطان مراد
پسر یعقوب بیک در شروان بود والوند بیک پسر یوسف بیک در آذربایجان
وبرادرش محمدی میرزا در یزد امرای آق قوینلو وطبقه بایندریه سه فرقه
شدند وهر فرقه یکی را بپادشاهی برداشتند وپیوسته با یکدیگر در محاربه
ومقاتله بودند ودر تخریب خانواده یکدیگر می کوشیدند وممالک ویران
ساختند تا دولت از طبقه ایشان بیرون رفت وجمیع آق قوینلو مستاصل
ونیست شدند وشرح حال هر یک گفته شود **الوند بیک** بن یوسف بیک
بن حسن بیک چون ایبه سلطان احمد بیک را بقتل آورد در ان وقت
از پادشاهزادگان کسی در دست او نبود ودر عراق خطبه وسکه بنام سلطان مراد

غایب کرده و طغرای نشانها و احکام بنام او فرمود و چون بآذربایجان
رفت قبل از رسیدن او بدانجا دایه قاسم که حاکم دیار بکر بود و سیدی غازی
بیک بایندر الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را
از شیراز بیرون آورده با ایبه سلطان در مقام مخالفت بودند ایبه سلطان
با ایشان جنگ کرده غالب شد و سلطان مراد را گرفته در قلعه روین در
محبوس ساخت و مادر او را در نکاح آورد و با الوند بیک و اتباع او صلح کرده
الوند بیک را بتبریز آورده در اواخر شهور سنه ثلاث و تسعمایه بر تخت نشاند
و عاقبت کار الوند بیک و مآل حال او در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد
محمدی میرزا بن یوسف بیک بن حسن بیک جمعی از امرا او را در عراق پادشاه
کردند و بعد از تسخیر اصفهان در فارس با قاسم بیک پرناک جنگ کردند قاسم
بیک از ایشان منهزم شده تحصن بقلعه اصطخر نمود و ایشان شهر شیراز را گرفته
بعراق معاودت کردند ایبه سلطان با الوند بیک بقصد دفع ایشان از
آذربایجان بعراق آمد چون بجه‌وردی رسید محمدی فرار کرده بقلعه استا
نزد حسین کیای جلاوی رفت ایبه سلطان و الوند بیک در قم قشلاق کرده
و بعضی امرا را در ورامین جهت دفع محمدی میرزا گذاشته در اواخر زمستان
محمدی میرزا باتفاق حسین کیای جلاوی شبیخون بر سر امرا که در ورامین
بودند آورده ایشان را متفرق ساخت ایبه سلطان و الوند بیک از قم

بآذربایجان

بآذربایجان رفتند محمدی میرزا در عراق قوت گرفت و لشکر بسیار از
ترک و تاجیک بر وی جمع شدند و با ایبه سلطان در عزیز کندی در ماه شوال سنه
اربع و تسعمایه جنگ کردند و غالب شدند ایبه سلطان درین جنگ کشته گشت
ایبه سلطان از طبقه بایندریه صاحب شأن و پادشاه نشان بود در شجاعت
و بهادری و صولت و صدمت عدیل و نظیر نداشت و چون بخت و دولت
آق قوینلو برگشته بود او نیز در میانه کشته شد و بعد از و خصمان طمع در ملک
کرده عنقریب سلطنت از دست ایشان بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد
خواهد یافت پس از واقعه ایبه سلطان الوند بیک بجد و دیار بکر رفت و
محمدی میرزا در تبریز نزول فرمود درین اوقات برادران ایبه سلطان
سلطان مراد را از روین در بیرون آورده بجانب فارس نزد قاسم بیک
پرناک بردند و در آنجا او را بپادشاهی برداشتند محمدی میرزا از آذربایجان
جهت دفع ایشان بعراق آمد و سلطان مراد نیز از فارس آهنگ او کرد
میان این دو لشکر در کیزانک از حدود اصفهان در شهور سنه خمس و تسعمایه
حربی عظیم واقع شد و محمدی میرزا بقتل رسید مدت سلطنتش قریب
یکسال بود **سلطان مراد** بن یعقوب بیک بعد ازین واقعه بر فارس
مستولی گشت و الوند بیک در آذربایجان با سر سلطنت خود رفت درین اثنا
شخصی سلطان حسین نام بادعای آنکه پسر میرزا جهانشاه بن قرا یوسف است

در آذربایجان خروج کرد لشکر بسیار بر وجمع شد الوند بیک در شهور سنه
خمس وتسعمایه با او محاربه نمود و غالب آمد وشخص سلطان چنین نام بدست
افتاده بقتل رسید پس ازین شهور سنه ست وتسعمایه الوند بیک وسلطان
مراد آهنگ یکدیگر کردند ودر حدود قزوین وابهر در برابر یکدیگر نشستند
مردم درمیانه سخن از صلح گفتند بدین نوع که عراق وفارس سلطان
مراد را باشد وآذربایجان ودیار بکر الوند بیک را از طرفین بدین راضی شده
هریک بمملکت خود معاودت نمودند سلطان مراد در جمادی الآخر سنه مذکوره
بقزوین آمد وقریب یکهفته آنجا مقام کرد والوند بیک بتبریز رفت بعد ازین
نهب وغارت وظلم وستم ومطالبات عنیف در اطراف عالم شیوع یافت
وراهها مسدود گشت ومیان امرا مخالفات بدید آمد وقاسم بیک پرناک را
که سالها حکومت شیراز بدو وپدرش متعلق بود در هفتم صفر سنه سبع وتسعمایه
بگرفتند وبقلعه اصطخر فرستادند وبعد ازان بقلعه اصفهانش نقل کردند
ودر انجا بقتل رسید ودر یوم السبت سیوم صفر سنه ثمان وتسعمایه ابو الفتح
بیک بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد ویعقوب جان بیک که از جانب
سلطان مراد حاکم فارس بود ازو گریخت وابو الفتح بیک در فارس
باستقلال حکومت یافت وبعد از شش ماه در یوم الاحد ثامن شعبان
سنه مذکوره در شکارگاه از کوه بیفتاد و هلاک شد وبالجمله در زمان ایشان

مملکت

مملکت خراب شد واز شومی ظلم وستم قحط ووبا بدید آمد وخلق بسیار از
گرسنگی وعلت طاعون هلاک شدند ورعیت پریشان ومتفرق گشته و
مردم جلای وطن کردند واحوال عالم دگرگون شد تا آنکه نسیم عنایت الهی
از مهب مرحمت نامتناهی بر فضای عالم وزیدن گرفت وشعشعهٔ انوار آفتاب
جهانتاب نواب کامیاب اعلی شاه دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادرخان
از مطلع سلطنت واقبال طلوع یافت وهمای رایت نصرت آیت شاهی
سایهٔ مرحمت وعنایت بر مفارق اهل عالم انداخت وبا امرای ذوی الاقتدار
وغازیان عالیمقدار در اوایل شهور سنه سبع وتسعمایه در حدود نخجوان با الوند
بیک وطایفهٔ آق قوینلو جنگ کردند والوند بیک مغلوب شده فرار کرد ومملکت
آذربایجان بتصرف غازیان ظفرنشان درآمد واهالی آن دیار از جور وستم
ترکان بی سامان خلاص شدند واز انوار معدلت نواب کامیاب شاهی
مرفه الحال ومبتهج البال گشتند الوند بیک مدتی سرگردان می گشت تا آنکه ببغداد
رفت واز بغداد بدیار بکر افتاد ودر انجا با قاسم بیک ولد جهانگیر بیک برادر
زاده حسن بیک که مدتها والی آنجا بود وسلطنت بنام خود کرده بود در حدود
ماردین جنگ کرد وغالب شد وبسلطنت نشست وبعد از چند وقت در
شهور سنه عشر وتسعمایه در انجا وفات یافت آمارایات جلال شاهی بعون
عنایت الهی پس از اخراج الوند بیک از آذربایجان وتسخیر آن بعد از یکسال

بجهة دفع سلطان مراد بجانب عراق حرکت کرد و در روز دوشنبه بیست
وچهارم ذی الحجه سنه ثمان وتسعمایه در حدود همدان با سلطان مراد محاربه
فرمودند ونصرت یافتند سلطان مراد بطرف شیراز گریخت واز آنجا
ببغداد نزد باریک بیک پرناک که مدتها حاکم آن دیار بود رفت وپنج سال
ونیم در انجا بسر برد وچون نواب کامیاب حضرت اعلی در شهور سنه اربع عشر
وتسعمایه بجانب عراق عرب توجه فرمودند سلطان مراد وباریک بیک عراق
عرب را گذاشته بطرف قرامان روم رفتند وسلطان مراد دیگر روی
دولت ندید تا در سنه عشرین وتسعمایه بدیاربکر افتاد ودر انجا بدست غازیان
ظفر اثر بقتل رسید ودولت طبقه آق قوینلو سپری شد

باب ششم

در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از سنه تسعمایه بما وراء النهر وخراسان آمده اند
اول ایشان **شاهی بیک خان** بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان است
از نسل توشی خان بن چنگیز خان است واو در سنه اربع وتسعمایه سلطنت
ماوراء النهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون برد وچون سه سال در ان دیار حکم
کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان بود وفات یافت وپسرانش
باهم اتفاق نداشتند وهر یک در ملکی حاکم بودند واطاعت یکدیگر نمی کردند
شاهی بیک در محرم سنه ثلث عشر وتسعمایه لشکر بخراسان کشید وبا بدیع الزمان
میرزا ومظفر حسین میرزا که بسلطنت متعین بودند جنگ کرد ونصرت یافت

میرزا بدیع الزمان که مقدم اولاد سلطان حسین میرزا بود بعراق گریخت
ودیگران بعضی بدست ازبک کشته شدند وبعضی وفات یافتند وشاهی
بیک خان در سلطنت خراسان متمکن گشت چون سه سال ونیم ازین تاریخ بگذشت
نواب کامیاب حضرت شاه اعلی دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان
حسینی صفوی لشکر بخراسان کشیدند واو را در روز جمعه بیست وسیم عشرین
شعبان سنه ست عشر وتسعمایه در حدود مرو بکشتند وبر تمام خراسان
مستولی شدند **کوجونجی خان** که مشهور بکوچم خان است بعد از قتل
شاهی بیک چون اسن بود ودر توره ایشان چنین است که هر کس که از نژاد
ایشان اسن باشد خان شود در ماوراء النهر بپادشاهی رسید وقریب
بیست سال سلطنت کرد ودر زمان او میر یار احمد اصفهانی که بنجم ثانی ملقب
بود با بعضی امرای نامدار در شهور سنه ثمان عشر وتسعمایه بعزم تسخیر ماوراء النهر
از عراق بکنار جیحون رفت وچون از آب آمویه عبور کرد میرزا بابر که پادشاه
حدود هند بود بدیشان ملحق شد وباتفاق از دربند آهنین عبور کرده در بلده
قرشی نهب وغارت وقتل عام فرمودند بعد از ان در حوالی غجدوان با لشکر
ازبک وعبید سلطان که یکی از اعاظم آن طایفه بود در شب سه شنبه هفتم
رمضان سنه مذکوره جنگ کردند وشکست یافتند میر یار احمد که سر لشکر
بود با چند میر معتبر درین جنگ کشته شدند پس ازین در شهور سنه اربع

وثلثین وتسعمایه عبید سلطان تحریک کرد تا کوجونجی با تمام خانان ازبک بخراسان
آمدند و در زورآباد جام در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس وثلثین وتسعمایه با نواب
کامیاب اعلی حضرت پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان السلطان بن السلطان
ابو الغازی شاه طهماسب بهادرخان خلد الله ملکه وسلطانه جنگ کردند و شکست
یافتند و بماوراءالنهر گریختند و در سال دیگر که سنه ست وثلثین وتسعمایه بود
باز بمرو آمدند و هجوم کردند و بصلح بازگشتند چون بدان دیار رسیدند کوجونجی
در سنه مذکوره وفات یافت **ابوسعید خان** بن کوجونجی بعد از پدر بسلطنت
نشست و قریب چهار سال حکم کرد و در سنه تسع وثلاثین وتسعمایه وفات
یافت **عبید خان** بن محمود سلطان که برادرزاده شاهی بیک خان بود بعد از
ابوسعید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد و او بکرات و مرات در زمان کوجونجی
و ابوسعید در زمان سلطنت خود بخراسان آمد و میان او و امرای حضرت
اعلی محاربات رفت و بواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان و ولایات او
بخرابی نهاد و مردم بسیار تلف شدند و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس نفیس
متوجه دفع او می شدند بماوراءالنهر میرفت تا در اوایل ذی قعده سنه ست
واربعین وتسعمایه در بخارا وفات یافت **عبدالله خان** بن کوجونجی خان بعد از
عبید خان بپادشاهی ماوراءالنهر رسید قریب شش ماه پادشاه بود در سنه
سبع واربعین وتسعمایه درگذشت **عبداللطیف خان** بعد از عبدالله خان

بسلطنت رسید و او نیز پسر کوجونجی خان است و حالا که سنه ثمان واربعین
وتسعمایه است در ماوراءالنهر پادشاه اوست

قسم چهارم

در ذکر
پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت رفیعه عالیه
صفویه حفهم الله بالانوار الجلیه القدسیه والدوله السرمدیه که مقصود اصلی
ازین تالیف نشر شمه از مناقب بهیه و مآثر علیه ایشانست والله المستعان
وعلیه التکلان **سلاطین عظیم الشان صفویه وخواقین رفیع المکان حیدریه**
پادشاهان بزرگوار وشاهان کامکار عالیمقدارند و بشرف سیادت
و منقبت ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی موصوف و متصف اند
و بصفات کمال و نعوت جلال از جمیع پادشاهان عالم و خسروان بنی آدم
مستثنی و ممتازند اولئک علیهم صلوات من ربهم واولئک هم المهتدون
نسب سیادت این طبقه علیه چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت بحضرت امام
هفتم امام موسی کاظم صلوات الله وسلامه علیه میرسد و سلسله هدایت
و ولایت ایشان بحضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب آفاق
شیخ صفی الحق والدین ابو اسحق قدس الله سره العزیز که جد اعلای این طبقه
علیه است می پیوندد و آن حضرت در طریق طریقت ارادت بحضرت شیخ
تاج الدین ابرهیم زاهد گیلانی رحمة الله علیه دارند و وفات شیخ زاهد در
سیاه رود گیلان در سنه سبعمایه وقوع یافته و هم آنجا مدفونست و سلسله

حضرت شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب صلوات الرحمن و آله اجمعین که سررشته
امامت و هدایت اند منتهی می شود و حضرت شیخ صفی الدین ابو اسحق غوث
زمان و قطب دوران و مرشد کامل اوان خود بوده اند و انوار ولایت
و هدایت آنحضرت در زمان پادشاهان مغول چنگیزیه ظهور یافته و طایفه
مغول بدان حضرت ارادت و اعتقاد تمام داشته اند و بسیاری از آن
قوم را چنانچه در تاریخ گزیده مسطور است از ایذای مردم باز میداشته اند
و در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه و حالات رفیعه و ریاضات و
مجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته اند و کتاب صفوة الصفا از مؤلفات
ابن بزاز علیه الرحمه از آنجمله است آنحضرت بعد از نماز صبح روز دوشنبه
دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه در زمان پادشاهی سلطان
ابوسعید خان پسر اولجایتو سلطان در دار الارشاد اردبیل جهان
فانی را وداع فرموده بسرای باقی انتقال فرموده اند و در حظیره مقدسه
منوره صفویه اردبیل که از منشآت خلف صدق ایشان حضرت مرشد
الکاملین و سلطان المحققین قطب الاولیا شیخ صدر الدین موسی است
و مطاف اهل ایمان و مقصد عالمیان است مدفون شده اند و اول پادشاهی
که ازین دودمان عالیشان بموجب آیه کریمه هو الذی جعلکم خلائف

فی الارض

فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر تمام ممالک ایران حکم فرمود
و بر تخت سلطنت و سریر خلافت عروج و صعود نمود و بر اعدا غالب آمده
دشمنان را قهر کرد و سرداران زمان و گردنکشان دوران غبار نعل مرکبش
توتیا سا در چشم کشیدند و ملوک اطراف بر درگاه عرش اشتباهش بجای
غلامان کمربسته نواب کامیاب حضرت اعلی خاقان صاحب قران سلطان
سلاطین جهان خسرو پادشاه نشان رافع رایات عدل و احسان ماحی آثار
جور و طغیان شهنشاه کشورستان باسط امن و امان الموفق من الله العزیز القوی
معز السلطنة و الدنیا و الدین ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی
انار الله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه است و آنحضرت پادشاهی بود در نهایت
عظمت و جلال و غایت هیبت و کمال در شجاعت و مردانگی و صولت و فرزانگی
بمرتبه بود که با اندک از سپاه بر صد هزار سوار تاختی و در شکارگاه تنها بکشتن
شیر و پلنگ شتافتی و کلام در نظام حکیم فردوسی مناسب این حال است

بنخچیر شیران شکاروند ۞ دد و دام در زینهاروند
ز آواز گرزش همی روز جنگ ۞ بدرد دل شیر و چنگ پلنگ

و در صلابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت را در
بارگاه رفیعش بی رخصت بار نبود و اعاظم سلاطین را در مجلس منیعش زهره
گفتار نه و همانا که در شان عالی ایشان گفته اند نظم

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند • قطار هفته ایام بگسلد مهار
و در کرم و جود بمثابه که چون بارخانها و خزاین از اطراف رسیدی هم در
بارگاه بخشیدی • دست جودش نگذارد که شود زر مجموع • زان پراکنده
بود حرف زر از یکدیگر • مفاخر و مآثر حضرت اعلی بحد و شمارت اگر کسی
متصدی بیان تفصیل آن شود کتابی علیحده دران باب تالیف باید کرد و درین
مختصر شرح حالات و بیان فتوحات آنحضرت و کیفیت وصول این خاندان
ولایت نشان بسلطنت موبد و دولت مخلد بسبیل اجمال تحریر خواهد یافت
و بعد ازین هرجا حضرت اعلی گفته می شود مراد آنحضرت اند و ابتدا ببیان
نسب شریف آنحضرت نموده می شود اسامی شریفه حضرات آبای عظام و اجداد
کرام عالیمقام آنحضرت هریک باین ترتیب در سلک نسب انتظام یافته که
شاه اسمعیل • بن سلطان حیدر • بن سلطان جنید • بن شیخ صدرالدین ابرهیم
بن شیخ خواجه علی • بن شیخ صدرالدین موسی • بن شیخ صفی الدین ابواسحق • بن
شیخ امین الدین جبریل • بن شیخ صالح • بن شیخ قطب الدین • بن صلاح الدین
رشید • بن محمد الحافظ • بن عوض الخواص • بن فیروزشاه زرین کلاه • بن
محمد بن شرفشاه • بن محمد • بن حسن • بن محمد • بن ابرهیم • بن جعفر • بن محمد
بن اسمعیل • بن محمد • بن احمد اعرابی • بن ابومحمد قاسم • بن ابوالقاسم حمزه
بن الامام الهمام موسی الکاظم صلوات الله و سلامه علیه و آبائه الکرام

حضرات آبای رفیع الدرجات حضرت اعلی همه صاحب ولایت و هدایت و
کرامت بوده اند و همیشه عالمیان از نور ارشاد و تربیت ایشان منور و
مهتدی می بوده اند و مریدان و معتقدان ایشان از ترک و تاجیک روز بروز
و ماه بماه و سال بسال زیاده می گشته اما ابتدای سلطنت این طایفه قدسیه
در زمان حضرت سلطان جنید بوده و شرح این حال بر سبیل اجمال و ایجاز
آنکه چون نوبت ارشاد بحضرت سلطان جنید که پدر دوم حضرت اعلی است
رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند و در تقویت دین مصطفی و
ترویج مذهب حق امامی مرتضوی کوشیدند و پیوسته تحریص ارباب ارادت
بغزو کفار میفرمودند روز بروز اسباب سلطنت آنحضرت از جمعیت اصحاب
ارادت و لشکر زیادت می گشت و چون پادشاه آن زمان میرزا جهانشاه
از طبقه سلاطین قراقوینلو بر داعیه ایشان اطلاع یافت بسبب توهم زوال
ملک آنحضرت را از قلمرو خود عذر خواست آنحضرت با جمعی کثیر از اصحاب
ارادت بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی بدیاربکر که والی آنجا امیر کبیر ابوالنصر
حسن بیک بود و با میرزا جهانشاه مخالفت و مخاصمت می نمود تشریف بردند
حسن بیک بقدم اعزاز و تعظیم استقبال ایشان نمودند و بمصاهرت با
آنحضرت مفاخرت جسته خواهر اعیانیه خود را مهد علیا خدیجه بیگی آغا
بنکاح آنحضرت درآوردند حضرت شاه صفدر ابوالغازی سلطان حیدر

ازین خاتون متولد شده حضرت سلطان جنید بعد از چند وقت با مردم بسیار
از دیار بکر بعزم غزو کفار بطرف طرابزون رفتند و با کفار آنجا غزا کردند
و از انجا مراجعت نموده بمملکت شروان در آمدند امیر خلیل که والی شروان بود
از استیلا و استعلای ایشان ترسیده لشکر بسیار بمقابل ایشان فرستاد
و میان فریقین جنگ عظیم دست داد و حضرت سلطان جنید درین جنگ
بعز شهادت فایز شد و بمقتضای آیه کریمه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون بحیات جاودانی واصل شدند بعد از ایشان
حضرت سلطان حیدر بمسند ولایت و ارشاد بجای پدر بزرگوار بر آمدند و
و از زمره مریدان و معتقدان سر نیاز بر عتبه اقبال آنحضرت نهادند و امیر
کبیر حسن بیک که بعد از میرزا جهانشاه سلطنت و پادشاهی ایران بدو تعلق
گرفته بود از وفور اخلاصی که با آن خاندان ملایک نشان داشت مجددا
بمصاهرت با آنحضرت که همشیره زاده او بود میل فرموده دختر خود بلقیس زمان
علمشاه خاتون را با آنحضرت بعقد شرعی تزویج نمود حضرت اعلی شاه
هدایت پناه ازین خاتون بوجود آمده و ولادت میمون آنحضرت در اول صباح
روز سه شنبه بیست و پنجم رجب اثنی و تسعین و ثمانمایه با شواهد پادشاهی و اقبال
و قراین جهانگشایی و سلطنت و کمال شرف وقوع یافته حضرت شاه صفدر
ابو الغازی سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیک مذکور شده بمملکت

شروان نهضت فرمود و شروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل مغلوب و منکوب
گشت و از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک با آنکه از طریق مصاهرت
با سلطان حیدر خویش بود راه صواب گم کرده سلیمان بیک بیجن را با لشکر بسیار
بمدد شروانشاه فرستاد تا با آنحضرت در حدود طبرسران جنگ عظیم کردند و
خلق بسیار از طرفین کشته شدند درین جنگ بموجب اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة ولا یستقدمون از کمان قضا و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر رسید و آنحضرت
جرعه شهادت بدستور آبای رشید از جام وما منا الا مقتول شهید در کشیده به ارجنان
و روضه رضوان خرامید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و این واقعه هایله و داهیه
پر غالیه در شعبان سنه مذکوره وقوع یافت کار دنیا خود چنین است همیشه زمره انبیا
و ائمه هدی علیهم افضل التحیه و الثنا و طبقه اصفیا و اولیا از و جفاها دیده و ستمها کشیده اند

چیست دنیا سرای آفت و شر ۞ خانه محنت و مکان ضرر
نیست در وی وفا و یاری یار ۞ دیده و آزموده بسیار

بعد ازین واقعه یعقوب بیک شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه آسمان
سلطنت و مهر سپهر ولایت و هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد
و اوقات شریف ایشان قریب چهار سال و نیم در ان دیار گذشت دشمن آل
پیغمبر و قصد خاندان حیدر سم قاتل و زهر هلاهل است لاجرم یعقوب بیک در
عنفوان جوانی بمرد و پسرانش بعد از و کشته شدند و نسلش بر افتاد و طبقه آق

قوینلو عنقریب بتعهد دشمن سوز نواب کامیاب حضرت اعلی کرفتار شده اکثر آن طایفه
از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار بدار البوار رفتند القصه چون نوبت سلطنت آق
قوینلو برستم بیک رسید حضرات شاهزادکان را از اصطخر آباد ربایجان طلبید
وحضرت شاهزاده ولایت پناه سلطانعلی پادشاه چنانچه سابقا در احوال رستم
بیک کذشت از غدر رستم بیک بشهادت فایز کشت ودرین فتنه حضرت
اعلی در اواخر شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمایه بطرف کیلان تشریف بردند
وپادشاه کیلان حضرت سیادت منقبت سلطنت منزلت کارکیا میرزا علی
نسبت بآنحضرت در مقام خدمتکاری وجانسپاری درآمده لوازم اعزاز و
تعظیم واکرام بتقدیم رسانیده حضرت اعلی مدت شش سال در کیلان
توقف فرمودند چون دولت آق قوینلو چنانچه سابقا ایراد یافت ضعیف
کشت ودر ممالک ایران هرج ومرج شد مردم عالم پایمال ظلم وعدوان کشته
ونهب وغارت شیوع یافت وکار عالم از نسق ونظام بیفتاد رایات
نصرت آیات شاهی بعون عنایت الهی در اواسط محرم سنه خمس وتسعمایه بعزم
تسخیر ممالک ایران واطفاء نایره ظلم وطغیان در حرکت آمد ودر آرد وی سلطان
از حدود دیلمان کارکیا میرزا علی را وداع کرده از کیلان بیرون آمد و
قشلاق در ارجوان از مملکت استاره وبلندی کرفتند ودر بهار از انجا
بجد وداردبیل تشریف بردند واز انجا بطرف آذربایجان واز زنجان نهضت

کردند ودر انجا از طوایف مریدان ومعتقدان وصوفیه قدیم قریب هفت
هزار کس از استاجلو وشاملو وتکلو وورساق وروملو وذو القدر لو وافشار
وقاجار وصوفیه قراجه داق وغیرهم بر درکاه سلطنت پناه آنحضرت جمع شدند
وحضرت اعلی در اوایل شهور سنه ست وتسعمایه با غازیان ظفر پناه بدولت و
اقبال ظهور فرموده بدفع شروانشاه متوجه مملکت شروان کشتند ودران
دیار با شروانشاه فرخ یسار محاربه نموده ظفر ونصرت یافتند درین جنگ
خلق بسیار از مخالفان نیست کشتند وشروانشاه بقتل آمده بعد از قتل حسب
الفرمان قضا جریان هدف سهام عساکر ظفر فرجام شده بجزای اعمال
وافعال خود رسید شعر کر زانکه بد کنی تو مپندار کان بدی
کردون فرو کذارد ودوران رها کند ٭ قرض است فعلهای بدت پیش روزکار
در هر کدام روز که باشد ادا کند ٭ فرخ یسار بعد از پدرش امیر خلیل
در سنه ثمان وستین وثمانمایه بسلطنت شروان رسیده بود ومدت
سلطنت او سی وهفت سال وچند ماه امتداد یافت بعد از وی مردم
شروان در بعضی از حدود آنجا بهرام بیک بن فرخ یسار را بپادشاهی
قبول کردند وقریب یکسال اسم سلطنت داشت ودر کذشت بعد از وی
غازی بیک بن فرخ یسار در سنه سبع وتسعمایه بسلطنت متعین شد و
او نیز قریب یکسال پادشاه بود ووفات یافت بعد از وی شیخشاه بن فرخ یسار

در سنه ثمان و تسعمایه پادشاه شد و مدت پنج سال در سلطنت آن دیار
کامرانی کرد و در روز شنبه هجدهم رجب سنه ثلثین و تسعمایه وفات یافت
بعد از وی پسرش سلطان خلیل در شروان پادشاه شد و مدت یازده سال
و چند ماه سلطنت کرد و دختر حضرت اعلی پادشاه گیتی پناه شاه اسمعیل بهادر خان
را در نکاح آورد و در روز جمعه نهم جمیدی الاول سنه اثنین و اربعین و تسعمایه
وفات یافت حضرت اعلی بموجب آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر بر تخت سلطنت شروان بر آمدند و دران سال
قشلاق همیون در محمود آباد شروان گرفتند و درین قشلاق جناب وزارت پناه
معالی دستگاه امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت سلاطین کرده بود بشرف
بساط بوسی نواب کامیاب حضرت اعلی مفتخر و سرافراز گشت و عنایت شاهانه
شامل حال او شده منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و او را کلید
آذربایجان خواندند و منصب صدارت بجناب فضایل‌مآب مولانا شمس الدین گیلانی
که بقدمت خدمت موصوف بود تعلق داشت و از طبقه غازیان ظفرنشان
حسین بیک لله شاملو و ابدال بیک دده امیر الامرا و صاحب اختیار بودند بعد ازین
در شهور سنه سبع و تسعمایه بقصد الوند بیک و تسخیر مملکت آذربایجان از شروان
نهضت فرموده در حدود نخجوان در موضع شرور با الوند بیک و امرای آق قوینلو

جنگ

جنگ کردند و مظفر شدند از امراء لشکر آق قوینلو قریب هشت نفر کس
درین جنگ کشته شدند و الوند بیک بجد و دیاربکر گریخت حضرت اعلی نزول
اجلال در دار السلطنه تبریز فرمودند و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی
ایشان زیب و زینت گرفت و روس منابر و وجوه دنانیر بنام هدایت
فرجام حضرات دوازده امام علیهم افضل التحیة و السلام و القاب همیون مشرف
گشت و مردم بمذهب حق اهل بیت در آمدند و تباج و تاج دوازده امام که از
سقرلاط قرمزی ترتیب یافته بسرافراز شدند و خلایق از جور و ظلم اهل عدوان
خلاص شده بیمن مرحمت و عدالت حضرت اعلی در مهد امن و امان آسایش
یافتند و زمانه بلسان حال باین مقال مترنم گشت که نظم

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی ٭ که سایه بر سرش افکند خسرو غازی
شکوه شهپر شاهین همتش بشکست ٭ دل عقاب سپهر از بلند پروازی
فلک کلاه غرور این زمان ز سر بنهد ٭ که چتر افسر شه بر سپهر افرازی
چنان بساخت جهان را هوای معدلتش ٭ که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین ٭ سحر به پرده دری یا صبا بغمازی

بعد ازین رعب و صولت غازیان ظفرنشان بنوعی در دلها اثر کرد که
مخالفان بمجرد آوازه ایشان از اقلیمی باقلیمی می گریختند و سر حدیث
صحیح نصرت بالرعب مسیرة شهر از ایشان ظاهر بود و درین سال قشلاق

همیون در تبریز واقع شد و در بهار رایات کیهان پوی بجانب ارزنجان در
حرکت آمد و تا حدود مملکت ذوالقدر که والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود رفتند
و در غیبت ایشان الوند بیک بتبریز آمد و چون نواب کامیاب حضرت اعلی
برین اطلاع یافتند در اوایل شهور سنه ثمان و تسعمایه بایلغار بجانب تبریز
توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر ظفر اثر خبر یافته فرار کرد و ببغداد
رفت و بعد از بغداد بدیاربکر افتاد و آنجا در شهور سنه عشر و تسعمایه وفات
کرد چنانچه سابقا مذکور شده و مملکت آذربایجان با توابع از خبث وجود
اعدای دولت قاهره پاک شد و قشلاق در تبریز کرفتند پس ازین در
اواخر شهور سنه ثمان و تسعمایه موکب ظفر لوا بعزم دفع سلطان مراد پسر
یعقوب بیک آهنک عراق کرد و بعد از طی منازل و مراحل در روز دوشنبه بیست و
چهارم ذی الحجه سنه مذکوره در حدود همدان با سلطان مراد که حضرت اعلی
اورا نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و نصرت یافتند و قریب ده هزار
کس از آق قوینلو درین جنک کشته شدند و حضرت اعلی از عقب نامراد
که بطرف فارس کریخته بود توجه فرموده در ماه ربیع الاول سنه تسع
و تسعمایه در شیراز نزول اجلال فرمودند و ممالک عراق و فارس و کرمان
بتصرف نواب کامیاب همیون درآمد و نامراد از فارس ببغداد کریخت
و درین سال قشلاق همیون در قم کرفتند و درین قشلاق جناب وزارت

مآب ملک شرف الدین محمود جان دیلمی قزوینی که بانواع فضایل و خصایل اتصاف
داشت در وزارت شریک جناب امیر شمس الدین زکریا شد و چون از حسین
کیای چلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان بود عصیان
ظاهر شده بروز آمده بود و الیاس بیک ایقوت اوغلی را که از جانب
حضرت اعلی والی آنجا بود بقتل آورده و مردم آن مملکت را غارت
کرده و جمعی بقیة السیف از طایفه آق قوینلو نزد او جمع شده بودند حضرت
اعلی در اواخر زمستان این سال در دوازدهم رمضان بقصد قلع و قمع او از
قشلاق قم بیرون آمدند و از راه دیره و کاج ایلغار نموده در ری نزول فرمودند
و از آنجا بپای قلعه کلخندان که در دست مخالفان بود در آخر شهر مذکور نهضت کردند
درین منازل قاضی محمد کاشی در منصب صدارت شریک مولانا شمس الدین کیلانی
کشت و روز بروز کار او در ترقی بود تا امارت با صدارت جمع کرد فی الجمله غازیان
عظام در دو روز فتح قلعه مذکور نموده در دوم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند
و در دماوند نهب و غارت و قتل عام رفت و در منتصف شوال قلعه فیروزکوه را
در حصار کرفتند و مدت پانزده روز میان اهل حصار و غازیان ظفر کردار
قتال و جدال بود بعد از پانزده روز علی کیای ضمانداری که کوتوال قلعه بود
بشرف عتبه بوسی مفتخر کشته قلعه تسلیم کرد و بجان امان یافت از مردم این
قلعه هر کس سپاهی بودند بقتل رسیدند و هر کس از جمله رعایا بود خلاص شد

وحضرت اعلی بعد از فتح قلعه از راه سفیدرود بپای قلعه استا که حسین کیای
جلاوی و مراد بیک جهانشاهلو از طبقه آق قوینلو با لشکر و مردم بسیار بدانجا
تحصن نموده بودند نزول اجلال فرمودند و قریب یکماه بحرب و قتال اشتغال
داشته در آخر آب سفیدرود را که اهل قلعه از ان سیراب می شدند از ممر اصلی
انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطرب شدند و از تشنگی بر حد مرگ
رسیدند حسین کیای جلاوی با مراد بیک و توابع در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره
از قلعه بیرون آمدند مراد بیک را باتش بسوختند و سپاه کینه خواه گوشت اورا
بخوردند و حسین کیا را در قفص کرده تعذیب مینمودند و او خود را در قفص کشته
در منزل قوهری جته او را نیز بسوختند و دیگران طعمه شمشیر غازیان ظفرنشان
گشتند و قلعه را خراب ساختند درین یورش قریب ده هزار کس از مخالفان
بقتل آمدند مولف این مختصر درین سفر دولت آسا در رکاب ظفر انتساب بود بچشم
خود مشاهده این وقایع می نمود و در زمانی که حوالی قلعه استا مخیم عساکر نصرت
آثار شده بود والی استراباد محمد حسین میرزا که والدش سلطان حسین میرزا
بایقرا در ان ایام تمام پادشاه خراسان بود و کارکیا سلطان حسن برادر حضرت
کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان بصدق نیت و صفای طویت و اعتقاد درست
بشرف بساط بوسی سرافراز شده و بعد از فتح قلعه چون اردوی همایون
بری مراجعت فرمود عاطفت خسروانه شامل حال ایشان شده بتاج زر و کمر شمشیر

مرصع

مرصع و نقاره و قب و اسب با زین طلا اختصاص یافتند محمد حسین میرزا با فوجی از
لشکر ظفر اثر باستراباد معاودت نمود برادرش مظفر حسین میرزا که در غیبت او
در استراباد استقلال یافته بود از و منهزم شده بهراة نزد پدر رفت و استراباد
یکبار دیگر بتصرف محمد حسین میرزا در آمد و آن مملکت تا آخر حیات در تصرف او بود
و کارکیا سلطان حسن در ساوخ بلاغ رخصت انصراف بجانب جیلان یافت و در محرم
سنه عشر و تسعمایه اردوی گردون شکوه به ییلاق خرقان و تخت سلیمان حرکت
کرده بعیش و شکار اوقات گذرانیدند و در پاییز متوجه اصفهان گشته و از
وقایع این سال یکی آنست که کارکیا سلطان حسن در حدود دیلمان با برادرش
کارکیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود اظهار مخالفت کرده کیا فریدون را که از
جانب کارکیا میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلندرود از حدود دیلمان بکشت
کارکیا میرزا علی سلطنت بدو باز گذاشت و عبادت اختیار کرد دیگر آنکه
شخصی که او را رئیس محمد کره می گفتند در فترت آق قوینلو ابرقوه بدست آورده بود
و بر یزد نیز مستولی شده حضرت اعلی بجهت دفع او متوجه یزد شدند و تفصیل این
حال آنست که در ان ایام که نامراد شکسته بجانب شیراز و بغداد گریخت مراد
بیک بایندر که والی یزد بود چون خبر شکست آق قوینلو بدو رسید یزد را گذاشته
بجانب هراة رفت در غیبت او خواجه سلطان احمد ساروی که وزیر او بود
یزد را ضبط نمود حضرت اعلی بعد از فتح نامراد حکومت یزد را بحسین بیک لله

تفویض فرموده بودند و اوجوقه بیک نامی را که از طبقات شاملو بود با معدودی
چند از غازیان بدارو علی یزد فرستاده بود و سلطان احمد ساروی استقبال
داروغه نموده او را بیزد فرود آورده بود و بعد از چند روز داروغه را در حمام
کشته و هر کس از غازیان که همراه بودند بقتل آورده و با جمعی از پیادها بر یزد
مستولی شده و این خبر در ابرقوه برئیس محمد کرهی رسیده بود از ابرقوه بمدد
یزد آمده بود و سلطان احمد ساروی را محاصره کرده و بعد از مدتی یزد را گرفته و
سلطان احمد ساروی را با جمیع پیادها بقتل رسانیده و در یزد و ابرقوه حاکم مطلق
العنان شده چون این احوال بر ضمیر منیر همیون واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره
باعساکر نصرت مآثر متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان در پای حصار یزد
با مخالفان بقتال و جدال اشتغال داشتند و بتایید الهی و اقبال شاهی یزد مفتوح
شد و رئیس محمد کرهی گرفتار گشت و اتباع او طعمهٔ ضرغام بلا و صمصام فنا
شدند و رئیس محمد کره را باتش سوختند دیگر آنکه بعد از فتح یزد حضرت
اعلی با عساکر نصرت پناه سبای یلغار فرموده تاخت بجانب طبس کردند
و قریب یکهفته در انجا توقف فرمودند و قریب هفت هزار کس از مخالفان
دران حدود بقتل آمدند و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت
و پادشاه خراسان میرزا سلطان حسین بایقرا با فرزندان و امرا در قلق
و اضطراب افتادند حضرت اعلی بعد از یکهفته از طبس بعراق معاودت

فرمودند و در محرم سنه احدی عشر و تسعمایه در تابستان از حوالی همدان که گذشته
تا تخت سلیمان سیر فرموده بعیش و عشرت گذرانیدند و درین اوقات فرمان همایون
عز اصدار یافته بود که هر کس در جنگ سلطان حیدر با مخالفان بوده باشد و ثبوت
رسید او را بقتل آورند در پرسش این را بابدال بیک ده ده که در ان قورچی باشی
بود رجوع فرموده بودند بدین سبب بسیاری از مردم بقتل در آمدند و درین سال
قشلاق همیون در طارم اتفاق افتاده بود در اثنای قشلاق خبر فترت پادشاهان
گیلان بمسامع جلال رسید و آنچنان بود که جمعی از مردم گیلان با کارکیا میرزا علی
در خفیه اتفاق کردند و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه مذکوره در رانکوه بر
کارکیا سلطان حسن رفتند و او را در جامهٔ خواب کشتند یکسال و نیم پادشاهی گیلان
کرده بود در همین شب این خبر بلاهیجان رسید امرای سلطان حسن با لشکر لاهیجان
اتفاق نموده درین روز برانکو آمدند و کارکیا میرزا علی را بقتل رسانیدند
کارکیا میرزا علی قریب بیست و هشت سال باستقلال پادشاهی گیلان
کرده بود و در زمان پدر بیست و دو سال دیگر سلطنت لاهیجان بدو تعلق داشت
و ولی عهد پدر بود ولادت او در روز جمعه نوزدهم رمضان سنه سبع و اربعین
و ثمانمایه بوده برانکوی مبارک و او پادشاهی عابد زاهد بود و خیرات
و مبرات داشت و اکثر اوقات او بتلاوت قرآن و طاعت و عبادت
میگذشت و بالجمله در زمانی که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان احمد

پسر کارکیا سلطان حسن در اردوی همایون بود حضرت اعلی عنایت شاهانه و مراحم
پادشاهانه شامل حال او فرموده سلطنت گیلان بدو شفقت فرمودند و جمعی از غازیان
ظفرنشان همراه کارکیا سلطان احمد کرده او را به پادشاهی گیلان فرستادند چون
کارکیا سلطان احمد بجده و در انکور رسید امرای پدرش که کارکیا میرزا علی را کشته
بودند باستقبال او بیرون آمدند و چون به کارکیا سلطان احمد نزدیک شدند
از اسب فرود آمدند که پای بوس نمایند کارکیا سلطان احمد فرمود تا همه را بقتل
آوردند و در رانکو نزول کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست و نه سال
در پادشاهی بماند و در روز دوشنبه دوم شعبان سنه اربعین و تسعمایه وفات
یافت و هم در قشلاق طارم حضرت اعلی بعضی امرا را از راه خلخال بر سر امیر حسام الدین
پادشاه رشت فرستاده و خود بنفس همایون با عساکر نصرت مآثر از راه طارم
بجده و در رشت نزول اجلال فرمودند امیر حسام الدین جمعی را بشفاعت و استغاثه باردوی
همایون فرستاده و شیخ نجم رشتی که از مقربان حضرت اعلی بود در رفع مردم رشت
شده گناه ایشان را درخواه کرد التماس او درجه قبول یافته از سر جریمه ایشان
درگذشته و باردوی همایون که در موضع زلرد و آلتون کش بود معاودت
فرمودند و چلپاپیک خلخالی که والی طارم بود بغضب حضرت اعلی گرفتار شده
درین قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم ذی الحجه این سال پادشاه
خراسان میرزا سلطان حسین بایقرا وفات کرد و پسرانش بجای او نشستند

چنانچه

چنانچه سابقا مذکور شده و حضرت اعلی در بهار از طارم بسلطانیه تشریف فرمودند و
در شهور سنه اثنی عشر و تسعمایه شکارکنان به آذربایجان رفتند و قشلاق در خوی فرمودند
و درین سال امرای عظام را با صارم کرد جنگ شد و عبدی بیک شاملو و ساروعلی مهردار
کشته شدند و در محرم سنه ثلاث عشر و تسعمایه شاهی بیک خان بخراسان آمد پسران سلطان حسین
میرزا از و شکست یافته میرزا بدیع الزمان با برادران ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا
بعراق آمدند و بعز بساط بوسی همایون مفتخر و سرافراز گشتند و شرح این صورت و مآل حال
ایشان سابقا ایراد یافته و در بهار این سال حضرت اعلی بجانب ذو القدر نهضت فرمودند
و با جمیع امرا و عساکر از حدود قیصریه روم گذشته بر سر علاء الدوله ذو القدر رفتند
و علاء الدوله که حضرت اعلی او را الاداده می گفتند فرار نموده پناه بکوهها ذو القدر
برد غازیان ظفر آثار الکای او را غارت کرده حضرت اعلی با ظفر و نصرت به آذربایجان
آمد و در حین مراجعت امیربیک موصلو که از جانب آق قوینلو حاکم دیار بکر
بود با اقوام و اتباع و اویماق موصلو بعز بساط بوسی همایون مفتخر گشت و هدایای
بسیار و تحف نفیسه بیشمار بموقف عرض رسانید و بلاد دیار بکر ضمیمه ممالک محروسه شد
و ایالت آنجا بر محمدخان استاجلو قرار یافت و او مدت هفت سال دران دیار
حکومت کرد و علاء الدوله ذو القدر مکرر لشکر بر سر او فرستاده میان ایشان
محاربات واقع شد و همه بار او غالب آمد و پسر علاء الدوله درین محاربات بقتل
رسید و محمدخان رتبه بزرگ یافت و مآل احوال او بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی

وحضرت اعلی امیر بیک موصلو را بمنصب مهرداری همیون سرافراز گردانیدند و در سنه
قشلاق عسکر همیون در خوی و سلماس اتفاق افتاد بعد ازین حضرت اعلی جاه و جلال
در شهور سنه اربع عشر و تسعمایه عازم عراق عرب شدند باریک بیک پرناک والی بغداد
بود چون از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت نامرادانه دل برداشته بجد و در روم و
شام گریخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال و جدال مفتوح گشت و بسیاری
از مخالفان دران دیار از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار کشته شدند چنانچه در دجله بجای
آب خون جاری بود و غازیان عظام تاخت بر سر اعراب بادیه بردند و شتر بسیار
و غنایم گرفتند و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات بخادم بیک امیر دیوان ارزانی
داشتند و او را خلیفة الخلفا لقب کردند و جناب سیادت مآب سید محمد کمونه را که از کبار
نقبای سادات عراق عرب بود و باریک بیک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده
تربیت فرمودند و تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی از بلاد عراق عرب با طبل و علم
به وی شفقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آن دیار به تشرف شرف زیارت و رعایت
معتکفان عتبات جنت آیات و تعیین حفاظ و موذنان و خدام و قنادیل طلا و نقره
و فرشهای لایق و صنادیق عالیه و ترویج و تنسیق مهام مشاهد علیه آل بعضی از
عراق عرب بر آن آستانهای منوره مسلم داشتند و زر بسیار بطبقات مردم آنجا
شفقت فرمودند پس ازین متوجه خوزستان شدند و فتح شوشتر و حویزه فرمودند
و بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام اعراب دران محال بقتل رسیدند و چند

روز در شهر شوشتر توقف همیون واقع شد و از انجا از راه کوه گیلویه بشیراز
آمدند و درین طریق منصب امیر الامرایی و رتق و فتق مهمات جمیع ممالک محروسه بشیخ نجم
مقرر شده مهرا در دیوان اعلی بر بالای مهر جمیع امرا میزدند و او دست امرا و ترکان
بر بست و کار عالم با نسق و نظام آورده و مدار بر حساب نهاده و در اوایل شهور سنه خمس عشر
و تسعمایه از شیراز متوجه عراق عجم گشتند و قاضی محمد کاشی که در دیوان عالی منصب صدارت
با امارت جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته و بانواع فسوق اقدام نموده و حکومت
یزد و کاشان و خیلی از محال عراق عجم بدو مرجوع بود و درین اوقات حکومت شیراز
نیز بدو تعلق گرفته بود بسوء اعمال و افعال خود گرفتار شده حسب الفرمان قضا جریان
در ماه صفر بقتل رسید و هم درین ماه ابدال بیک دده را که صاحب الکای دار الموحدین
قزوین بود و ساوخ بلاغ و خوار و ری از امارت عزل فرموده امارت و الکا و نوکران او را
بزینل خان شاملو عنایت فرمودند و منصب صدارت بلا مشارکت بجناب سیادت
و افادت مآب میر سید شریف شیرازی که از دخترزادهای عالیجناب استاد المحققین
صاحب التصانیف الفایقه میر سید شریف علامه بود تفویض فرمودند و وزارت
به میر یار احمد خوزانی و استیفا بمولانا شمس اصفهانی شفقت کردند و اردوی همیون
از عراق بجانب آذربایجان حرکت فرموده چند روز در تبریز توقف فرمودند
و در آنجا چاین بیک لله را که منصب امیر الامرایی و امیر دیوانی داشت از امارت
عزل فرمودند و الکا و نوکران او را بمحمد بیک سفره‌چی استاجلو ارزانی داشتند

و بعد ازین او را جاپان سلطان لقب کردند و از تبریز متوجه خوی شدند و چون در
موضع خمنه از حدود شبستر نزول اجلال واقع شد شیخ نجم گیلانی در این منزل
بمرض ذات الجنب درگذشت جسد او را بموجب فرمان همیون بنجف اشرف نقل کردند
و منصب او بمیر یار احمد خوزانی تفویض فرمودند و او را نجم ثانی لقب کردند و بر جمیع
امرا تقدیم فرمودند و موکب همیون در خوی نزول نمود و بعد از چندروز در اثنای
زمستان بجانب شروان نهضت کردند و تا دربند باکویه رفتند و قلاع آن دیار
مفتوح گشت و در بهار بدولت و اقبال باذربایجان معاودت فرمودند و چون
خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر همیون از انتظام کلیات امور مملکت آذربایجان و
عراقین و دیار بکر و فارس و کرمان باز پرداخت تسخیر ممالک خراسان را وجهه
همت علی نهمت ساخت و لوای اقلیم گشا بدفع شیبک خان ازبک که بر بلاد خراسان
مستولی شده بود و غرور و طغیان او از حد گذشته در اواسط شهور سنه ست
عشر و تسعمایه متوجه خراسان گشت شیبک خان از توجه ایشان خبر یافته در آخر
رجب سنه مذکوره در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هراة بمرو رفت و تحصن
بقلعه مرو نمود حضرت علی با جمیع امرا و عساکر بعد از تشرف بشرف زیارت حضرت
امام هشتم علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه و آبایه الکرام و استمداد همت
از آن آستان ملایک آشیان در بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال در ظاهر
مرو فرمودند و یک دو روز میان غازیان ظفر نشان و ازبکان جدال و قتال

دست داد و چون صرفه جنگ با مخالفان در آن مکان نبود از پای حصار کوچ
فرموده یک منزل پس نشستند شیبک ازبک باین صورت را حمل بر فرار کرده دیگر
و با قریب پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر یلغار کرده دلیر
شده برسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی و تایید سبحانی تعبیه میمنه و میسره فرموده در
یک منزلی مرو با شیبک ازبک مصاف دادند و بین العسکرین از صباح تا وقت زوال
جنگی واقع شد که ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشت و قریب ده هزار کس از
ازبک درین جنگ کشته شدند و شیبک ازبک را در موضع حرب مرده یافته سرداران
ایشان را دستگیر کرده گردن زدند و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و ششم شعبان
سنه مذکوره اتفاق افتاد و تمام بلاد خراسان بتصرف بندگان درگاه فلک اشتباه
درآمد و لشکر منصور غنایم نامحصور گرفتند منشیان بلاغت شعار شرح این فتح
نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود بقلم گهربار گرفته فتحنامها
بعراق و فارس و آذربایجان و کرمان و بغداد و خوزستان و دیار بکر و شروان
و هندوستان و طبرستان و شام و روم فرستادند عساکر ظفر مآثر سه روز
مرو را که مسکن ازبکان و موطن مخالفان بود غارت کردند و بعد از سه روز
عنایت پادشاهانه شامل حال عجزه و مساکین آنجا شده بر ایشان بخشودند و آن
مملکت را بابدال بیک ده ده ارزانی داشتند و درین سال قشلاق همیون در
شهر هراة واقع شد و در بهار سنه سبع عشر و تسعمایه اردوی گردون شکوه بعزم

تسخیر ماوراء النهر در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل حدود آب آمویه مخیم عساکر نصرت
مآثر شد سلاطین ازبک پناه بامرای ذوی الاقتدار برده طلب شفاعت کردند حضرت اعلی
شفاعت ایشان را قبول نموده بدولت و اقبال معاودت فرمودند و شهر هراة را بحسین بیک
لله ارزانی داشته در خریف این سال عازم عراق شدند و چون شهر یار منزل مبارک
همیون شد قریب پانزده هزار کس از طایفه تکلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای
روم مکرر جنگ کرده غالب آمده و خیلی از محال روم غارت کرده و قریب پانصد کس را
از تجار در حدود ارزنجان بقتل در آورده و مالهای ایشان را تاراج کرده درین وقت
بعز زمین بوس سرافراز گشته حسب الفرمان همیون سرداران ایشان را بواسطه حرکات
شنیعه که از ایشان صدور یافته بود سیاست فرمودند و دیگران را بر امرای قسمت
کرده ملازم ساختند و قشلاق همیون در قم واقع شد درین قشلاق سلاطین مازندران
بتقبیل آستانه علیه سرافراز گشته و مبلغ سی هزار تومان نقد برسم پیشکش
بموقف عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادت مآب میر سید شریف
شیرازی بجهة احراز سعادت زیارت مشاهد مقدسه حضرات ائمه هدی علیهم افضل
التحیة والثنا متوجه عراق عرب گشت و منصب صدارت در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره
بعالیجناب سیادت و نقابت پناه عرفان دستگاه امیر ظهیر الدین عبد الباقی یزدی
که از احفاد حضرت عارف ربانی میر نعمت الله کرمانی بود مفوض شد و در عشر
اخیر ذی الحجه این سال میر یار احمد اصفهانی که بنجم ثانی ملقب بود بعزم تسخیر ماوراء النهر از قم

متوجه خراسان گشت و در بهار سنه ثمان عشر و تسعمایه موکب همیون از قشلاق بیرون
آمده بطرف تخت سلیمان و ییلاقات آنجا نهضت فرمودند و درین سال چند واقعه روی
نموده اول واقعه قرت روم است و آنچنان بود که پادشاه آنجا ایلدرم بایزید پسر سلطان محمد
رومی سه پسر داشت سلطان احمد و سلیم سلطان و سلطان فرخت و هر یک از فرزندان را طرفی از روم
داده بود و قریب سی و یک سال در پادشاهی آنجا بسر برده و درین سال جماعت ینکچری با بعضی از
لشکر روم اتفاق کردند و ایلدرم بایزید را از سلطنت معزول ساختند و سلطان سلیم را
پادشاهی برداشتند و او بعد از آنکه در سلطنت متمکن شد برادران را بکشت و پدرش
نیز درین سال درگذشت بعد ازین سلطان سلیم بر تمامت ممالک روم تمکن یافت
و سلطنت بر او قرار گرفت و هم درین سال جناب امیر زکریای وزیر در خراسان
وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون شد دیگر آنکه نجم ثانی درین سال با بسیاری از
امرا و لشکر چون از آب آمویه عبور کرد میرزا بابر از اولاد امیر تیمور که پادشاه غزنه بود
و حدود هند بمدد آمده باردوی میر نجم ملحق شد و باتفاق از طریق دربند آهنین
گذشته بظاهر قرشی نزول نمودند و آن شهر را بجنگ گرفته در آنجا قتل عام و غارت
کردند مولانا بنایی شاعر از جمله مقتولان آنجاست بعد از تسخیر قرشی از آنجا کوچ
کرده و از حدود بخارا گذشته بپای قلعه غجدوان که تمر سلطان پسر شیبک خان
در آنجا بود فرود آمدند عبید سلطان که برادرزاده شیبک بود از آنجا بمدد تمر سلطان
آمده بود ملحق شد و جانی بیک نیز با لشکر خود بدیشان پیوست میان ایشان و

لشکر میر نجم جدا و آب واسطه بود بعضی از امرای ذوی الاقتدار صرفه جنگ درین مکان
ندیدند نجم ثانی قبول نکرد و با ازبکان در پای حصار غجدوان مقابله و مقاتله فرمود
شکست بر غازیان افتاد و نجم ثانی با بسیاری از امرای کبار درین جنگ کشته شدند
و میرزا بابر بجانب غزنه و حدود هند مملکت خود گریخت و خلق بسیار در وقت فرار
تلف شدند و اموال و اسباب بیشمار در دست ازبک افتاد و تمر سلطان و عبید سلطان
بخراسان آمدند و تمام بلاد خراسان بهم بر آمد و حسین بیک لله هراة را گذاشته از
راه سیستان بکرمان آمد و این محاربه در روز سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره روی
نمود و چون این خبر در اصفهان که قشلاق همیون بود بذروه عرض رسید بعضی از امرا را
از پیش بخراسان فرستادند و فرمان همیون باحضار لشکرهای ممالک محروسه نافذ شد
و در بهار سنه تسع عشر و تسعمایه بعزم مخالفان از موضع قشلاق نهضت فرمودند و در
زمانی که یورت سارو قمش از محال شهریار لشکرگاه پادشاه جم اقتدار شد منصب امیر
الامرایی که بنجم ثانی متعلق بود بعالیجناب میر عبد الباقی شفقت فرمودند و منصب
صدارت همچنان بعالیجناب میر سید شریف شیرازی قرار یافت و او را از شیراز
طلب فرمودند و چون اردوی گردون شکوه بحدود مشهد مقدس رسید تمر سلطان
و عبید سلطان که در هراة بودند از توجه همیون واقف شده بماوراء النهر گریختند و
ابدال بیک دده که صاحب الکای مرو بود در وقت فترت خراسان مرو را انداخته
گریخته بود او را جامه زنان در بر و مقنعه نسوان بر سر بر دراز گوش سوار کرده

باد فانی بجهت عبرت لشکر در اردوی همیون گردانیدند بعد ازین نزول حضرت اعلی
بظاهر شهر هراة واقع شد و بتجدید ممالک خراسان از غبار آشوب مخالفان صافی
گشت و حضرت اعلی شهر هراة را با توابع بزینل خان شاملو عنایت فرمودند و شهر بلخ را
بدیو سلطان روملو ارزانی داشتند و بدولت و اقبال بعراق معاودت فرموده قشلاق
در اصفهان گرفتند و درین سال قشلاق مبشران دولت و منهیان سعادت بشارت رسانیدند
که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شد و اختر ولایت و هدایت از افق پادشاهی
لامع گشت و در صباح روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه مذکوره عرصه عالم
از انوار ولادت اعلیحضرت پادشاه زمان سلطان سریر عدل و احسان خسرو سلیمان
مکان وارث تخت سلاطین جهان مخزن اسرار الهی منبع فیض نامتناهی مهر سپهر
شاهنشاهی گوهر درج جلالت مظهر سر لا فتی ظل الله فی الارضین عون الضعفا
و غوث العالمین معین السلطنة و الخلافة و الولایة و الهدایة و العز و الاقبال ابو المظفر شاه
طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه
منور و روشن گشت و جهان از وجود مبارکش رشک بهشت برین آمد ٥
گلی غنچه از باغ شاهی دمید ، که انسان گلی چشم گیتی ندید ، حضرت اعلی از اشراف
و کرامات این مولد همایون انواع مسرت و ابتهاج بحصول پیوست و اصناف بهجت
و ارتیاح دست فراهم داد و آنحضرت بدولت و اقبال طوی بعظمت فرموده چند گاه
از صبح تا شام ابواب فرح و شادمانی بر خواص و عوام گشادند و خلایق دست افشان

وپای کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند بعد ازین در بهار سنه عشرین وتسعمایه
سلیم پادشاه روم مخالفت وعصیان ظاهر کرده با جمیع عساکر روم بجد و آذربایجان
آمد واین خبر باصفهان بپایه سریر اعلی رسیده تواجیان را باحضار لشکر با فراوان
فرمان دادند وپیش بدیار بکر نزد محمد خان استاجلو فرستاده حکم جهان مطاع صادر شد
که با لشکرهای دیار بکر در آذربایجان باردوی گردون شکوه ملحق گردند ورایات جلال
بعز واقبال از اصفهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شدند وبعد از طی منازل
ومراحل چون از خوی وسلماس گذشته بجد وموضعی که آنرا چالدران گویند
نزول اجلال فرمودند محمد خان استاجلو با لشکرهای دیار بکر باردوی همایون
ملحق شدند وپادشاه روم نیز با لشکر بیحد وشمار بدان حدود رسیده ودر موضع چالدران
حضرت اعلی تعبیه صفوف فرموده میمنه لشکر را بفر همایون زیب وزینت بخشیدند
ومیسره را بمحمد خان استاجلو وامرای دیار بکر سپردند وجناب میر عبد الباقی را
با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند وسید محمد کمونه ومیر شریف را تابع او
گردانیدند وبدین ترتیب در اوایل رجب سنه مذکوره بار ومیان مصاف دادند و
از اول صباح تا نماز پیشین بین العسکرین آتش جدال وقتال اشتعال داشت
قریب پنج هزار کس از طرفین درین جنگ کشته شدند ومیر عبد الباقی ومیر سید شریف
صدر وسید محمد کمونه ومحمد خان استاجلو وساروپیره قورچی باشی وخلفا بیک خادم
وحسین بیک لله با بسیاری از امرا شهادت یافتند وچون پادشاه روم عرابها

درهم کشیده وزنجیرها بر حوالی آن استوار ساخته وبر کنارهای آن توپ وتفنگ
تعبیه کرده قلعه پرداخته بود ودرمیان آن تحصن جسته ظفر بر وی مشکل بود ولشکر ظفر
اثر از توپ وتفنگ رومیه کشته می شدند حضرت اعلی بدولت واقبال صلاح در ترک قتال
دانسته عنان از جنگ باز داشته شد وبتبریز معاودت فرمودند واز تبریز بعزیز کندی
توجه نمودند واز انجا بجدود درجزین نهضت کردند در غیبت آنحضرت پادشاه روم بتبریز
آمد وبعد از دو هفته از خوف لشکر جرار صلاح در اقامت ندانسته بروم مراجعت
کرده ودر آماسیه روم قشلاق گرفت وحضرت اعلی درهمان زمان بتبریز معاودت
فرموده قشلاق همیون آنجا واقع شد بعد ازین واقعه منصب امیر الامرایی بچایان
سلطان استاجلو تفویض فرمودند ونظارت دیوان اعلی بخواجه شاه حسین اصفهانی
ارزانی داشتند ورتق وفتق مهام ممالک محروسه وتعیین امرا ولشکر برای او
مفوض بود واو را میرزا شاه حسین خواندند ومنصب صدارت بعالیجناب سیادت و
نقابت پناه میر جلال الدین محمد استرآبادی مقرر شد وهم درین سال سلطان مراد بن
یعقوب بیک که در فترت رومیه بدیار بکر آمده بود وبر دست غازیان کشته
شده سر او را بپایه سریر اعلی آوردند وهم درین سال جناب ملک شرف الدین
محمود جان دیلمی در قزوین وفات یافت ومشار الیه در اواخر عمر ترک
مناصب وامور دنیویه کرده بطاعت وعبادت اشتغال داشت رحمة الله علیه
ودر آخر سنه احدی عشرین وتسعمایه سلطنت بلاد خراسان بنواب کامیاب

حضرت شاه دین پناه ابو المظفر شاه طهماسب بهادرخان شفقت فرمودند و امیربیک
موصلو را که منصب مهرداری داشت لله ساختند و بخراسان فرستادند و درهمین سال
سلیم پادشاه روم بپای قلعه کماخ آمد و آن قلعه را بتصرف گرفت و از انجا بقصد
دفع علاء الدوله ذو القدر بمملکت او رفت و او را بقتل رسانیده بر آن مملکت مستولی
شد و از انجا بشهر بره رفت و قشلاق آنجا گرفت و در شهور سنه اثنی و عشرین
وتسعمایه قشلاق همیون در تبریز واقع شد و در آخر این سال پادشاه روم با سلطان
قانصوه که پادشاه مصر و شام بود و حجاز جنگ کرد و او را بکشت و دیار بکر نیز با
تصرف گرفت و در سنه ثلاث و عشرین وتسعمایه قشلاق همیون در نخجوان بود
و درین سال پادشاه روم بمصر رفت و او را با غلامان مصری بکرات قتال و جدال واقع
شد و در آخر ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه اربع و عشرین وتسعمایه
قشلاق همیون در تبریز بود و در سنه خمس و عشرین وتسعمایه کارکیا سلطان احمد
پادشاه گیلان و امیره دباج پادشاه رشت بشرف بساط بوسی همایون مشرف گشته
و تربیت ها یافتند و حضرت اعلی بخشش بسیار فرمودند و امیره دباج بمظفر سلطان
لقب یافت بعد از ین شیخشاه بن فرخ یسار پادشاه شروان نیز بدرگاه فلک
اشتباه آمده بعنایات بسیار مفتخر و سرافراز گشت و درین سال قشلاق در تبریز
واقع شد و در سنه ست و عشرین وتسعمایه قشلاق همایون در اصفهان اتفاق
افتاد و درین سال سلیم پادشاه روم در ان دیار بعلت طاعون وفات یافت

و پسرش

و پسرش سلطان سلیمان بجای او پادشاه شد و در سنه سبع و عشرین وتسعمایه
قشلاق در نخجوان واقع شد و درین سال امیر سلطان موصلو میر محمد میر یوسف را که
سالها شیخ الاسلام هراة بود و در آخر بمنصب امارت و حکومت رسیده صاحب
طبل و علم گشته در روز چهارشنبه هفتم رجب بتهمت مخالفت بکشت و در سنه ثمان
و عشرین وتسعمایه حضرت شاه دین پناه را از خراسان طلب فرمودند و دورمش
خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا بخراسان فرستادند و قشلاق در تبریز بود
و درین قشلاق روز سه شنبه بیست و هشتم یا بیست و نهم جمادی الاخر سنه
مذکوره مهتر شاه قلی که از خادمان خاص حضرت اعلی بود میرزا شاه حسین را در
دولتخانه تبریز ناگاه بکشت و بگریخت و بعد از مدتی بدست افتاد و حسب الفرمان
قضا جریان بسیاست رسید بعد از میرزا شاه حسین منصب نظارت دیوان
بنایب او خواجه جلال الدین محمد تبریزی تفویض فرمودند و در سنه ثلثین
وتسعمایه جایان سلطان استاجلو که امیر دیوان بود و باطوار حسنه و اوصاف
مستحسنه اتصاف داشت و پرسش امور بطریق عدل و ا[illegible] مینمود وفات
یافت جای او به پسرش بایزید سلطان شفقت فرمودند و او نیز بعد از چند
روز در گذشت منصب امیر الامرایی بر دیو سلطان روملو مقرر شد و حضرت
اعلی درین سال بجهت شکار اسب بجانب شکی میل فرمودند و بعد از نیل مقصود
و مراجعت از انجا در حدود سراب مزاج همیون از اعتدال باعتلال کشید

وچند روز مرض متمادی شد و اطبای حاذق تشخیص حصبه کرده بودند هرچند علاج
و سعی پیش کردند فایده نداد و روز بروز خستگی اشتداد می یافت و چون
جاذبهٔ داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیةً مرضیةً عنان بود
و ارواح مقدسهٔ انبیا و ائمهٔ هدی حضور حضرتش را طالب در صباح روز دوشنبه
نوزدهم رجب سنهٔ مذکوره جهان فانی را وداع کرده بسرای جاودانی و نعیم
باقی انتقال فرمودند و حضایر قدس را بر مجالس انس اختیار نمودند انا لله
و انا الیه راجعون * دریغ آن شهنشاه صاحبقران ** جم تاج بخش ممالک ستان
دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر ** نظیرش در آیینهٔ ماه و مهر
و نعش مورد الانوار آنحضرت را در شب سه شنبه بیستم ماه مذکور جناب سیادت مآب
امیر جمال الدین صدر بدار الارشاد اردبیل فرستادند و در حظیرهٔ مقدسهٔ صفویه
مدفون ساختند عمر شریف آنحضرت سی و هشت سال بود و مدت سلطنتش بیست و
چهار سال حضرت اعلی شکار دوست بودند و در فصول اربعه در گرما و سرما کمتر
از آن شغل خالی نبودند و در حق سادات و اهالی و علما و فضلا پیوسته انعام و افر
کرده سیورغال بسیار بایشان و سایر طبقات ارزانی داشتند و در هر کس دیدهٔ
شفقت نظر کرده مرتبهٔ آنکس بچرخ اثیر و فلک تدویر رسید و زمانه بلسان
حال گفت * ز خاک پای تو هر ذره که بر خیزد ** بر آسمان رود و کار آفتاب کند
و آنحضرت چهار پسر نامدار کامکار که تراب نعل مراکبشان کحل دیدهٔ اولوا الابصار است

یادگار گذاشته اند اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالم پناه
ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه است که نظام کار
جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و عنصر الطف آنحضرت منوط و مربوط است
و بعد ازین هرجا شاه عالمپناه گفته می شود مراد آنحضرت است دوم نواب کامرانی
ابو الغازی القاس میرزا است که حالا سلطنت شروان حسب الحکم قضا جریان تعلق
بدیشان دارد سیوم نواب ابو النصر سام میرزا است که شب و روز بشرف
خدمت حضرت شاه عالمپناه مشرف و مستسعد است ولادت آنحضرت در روز سه شنبه
بیست و دویم شعبان سنهٔ ثلاث و عشرین و تسعمایه چهارم نواب جهانبانی
ابو الفتح بهرام میرزا است و آنحضرت برادر اعیانی نواب کامیاب است و در نظر
کیمیا اثر نواب کامیاب اعلی بسیار عزیز و گرامی و معظم و معتبر است و شمهٔ از
صفات جلال ایشان در دیباچهٔ این کتاب که بنام خجستهٔ فرجام آنحضرت مؤلف
و مرتب گشته ایراد یافته است و حق سبحانه و تعالی نواب جهانبانی را چهار پسر
کرامت فرموده اول سلطان حسن دوم سلطان حسین که از نواب کامیاب
حضرت شاه عالمپناه شرف قبول بفرزندی یافته او را پسر خود خوانده اند سیوم
میرزا سلطان ابراهیم چهارم میرزا بدیع الزمان ذکر جلوس نواب کامیاب
اشرف اعلی حضرت شاه عالمپناه ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه
بر تخت سلطنت ایران امروز مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی و شرف گوهر

بنی آدم و روشنی دیده اهل عالم و خلاصه … تکوین و صورت حمد رب العالمین
و مطلع انوار آلهی مصدر الطاف نامتناهی … سلاطین نامدار و مستقیه …
جمشید اقتدار نواب کامیاب اشرف اعلی شاه عالم پناه … و الخلفه پادشاه
که پیرایه سلطنت صوری را سرمایه سلطنت معنوی ساخته ذات ملکی صفاتش جامع
اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است نظم
همه ولایت و رتبه همه پادشاهی درجه … کو سلیمان تا نهد انگشتش کند انگشتری
آب آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند … از میان مرد و بر دارد شکوهش داوری
شهنشاهیست که با وجود جمعیت اسباب سلطنت و کامرانی در حداثت سن و
عنفوان جوانی یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بملاعب و ملاهی نگذشته
بلکه روزگار سعادت آثارش بعد از ادای طاعات و مفترضات صرف غمخواری
جهان و جهانیان گشته بیت چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم
عجب مدار که آب حیات از و بچکد … آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت
رحمت آنحضرت در کل عالم منتشر گشته و اوصاف جلال و عزت کمالش در اقطار
آفاق ظاهر و باهر شده و معاقد دین و دنیا از پیوند سلطنت او انتظام یافته
و قواعد ملک و ملت از شوکت و هیبت او آرام پذیرفته و اعلام اسلام …
شرایع بتقویت و تربیت او از کنگره کیوان در گذشته و بنیان …
شعر
عدوان بمین صلابت و مهابت او بالکلیه منخلع گردیده

… بیت … پیش …
…ب سادات … که بشرافت قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة
… همت خسروانه واجب فرموده و تربیت ارباب علم
… اصحاب نقل و عقل بر ذمت پادشاهانه لازم نموده لاجرم عامه افراد نوع
… امن و امان بعد از ادای … زبان از صمیم قلب و حریم جان دست نیاز بر
… میگویند رباعی یارب بتو … یزدانی را … میدار که بر جهانبانی را
… عاطفت خویش … این جامی حوزه مسلمانی را … اهتمام و قدغن
… تابع فرمان او تخصیص قلع و قمع مناهی و ملاهی بمرتبه ایست که در ممالک
… آن نیست که نام مسکرات بر زبان تواند آورد شراب چون
… در عالم … و صهبا مانند کیمیا نا موجود بیت رسم می خوردن
… نهیش که … ان … نیم شب بر روی گردون سرنگون دارند طاس
حضرت شاه عالم پناه بعد از پدر نامدار جم اقتدار بحکم ولایت عهد و اتفاق
و اعیان لشکر در روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمایه ۹
تفاخر بدو کند بدان انجم … بطالعی که تولا کند بدو تقویم … مسند پادشاهی
شاهی را بفر ذات همیون صفات مشرف ساخت و همای معدلت
… سعادت بر سر جهانیان انداخت منشی لطف رحمانی منشور انا جعلناک

ایه ورفعناه مکانا علیا طغرای مثال
گردانید آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
گشت و انوار الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین
و ساطع شد اهل عالم به بشارت این جلوس پس بکرم انتظام عقود خلافت
خلود سلطنت را به عادت پیشکش مسالت نمودند و جهان در کنف امن و امان
و در وسعت فنا ر و وجوه و نایره بالقاب همیون زیب و زینت پذیرفت و چه
بسا جان گفت ❊ همای مهر تو تن را مفید تر ز غذا ❊ هر دو نام تو زند اشکار
و از ان تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت حکم پادشاهی آنحضرت نور
تا امروز که بیستم ذی الحجه سنه ثمان و اربعین و تسعمایه هجریه یک سال و پنج ماه است
بروز اعلام دولت در ترقی و رایات سلطنت در بلندی
اولیای حضرت منصور و اعدای دولت مقهور بوده اند ❊ هر طرف کرده رو
بوده فتح از یمین ظفر یسار ❊ داده شاهان تاجور باج
خان خانان گشته تار اجش ❊ تیغ قهرش چو در مصاف
زهره پر دلان شکاف شود ❊ مرغ تیرش چو آسمان
هر دل دشمن آشیان گیرد ❊ نخل رمحش چو بار و بر
بار خصم از میان بردارد ❊ و پیت جود دستش چو زر فشان